

نامعادلہی بے مجہول

نامعادلہی بے مجہول



منصور متین

منصور متین



نامعادله بی مجهول

(سیاست به پیمانۀ مفاهیم میان رشته‌ای)

نوشته:

منصور متین

متین، منصور؛
 نامعادله بی مجهول: سیاست به پیمانہ مفاهیم میان ای / منصور متین.
 تهران: میان ای :
 ظاہری :
 شابک : 978-600-97723-7-7
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 کتابنامہ: ص.
 عنوان دیگر : سیاست به پیمانہ مفاهیم میان ای
 علوم سیاسی -- الگوهای ریاضی :
 Political science -- Mathematical models :
 ایران - روابط خارجی- ایالات متحده :
 Iran -- Foreign relations -- United States :
 ایالات متحده - روابط خارجی - ایران :
 United States -- Foreign relations -- Iran :
 رده بندی کنگره : JA
 رده بندی دیویی : /
 شماره کتابشناسی ملی :

۰۲۱-۵۵۹۳۸۳۸۵-۰۹۱۹۴۱۱۱۷۵۹

Mianreshteh@gmail.com



عنوان کتاب: نامعادله بی مجهول

(سیاست به پیمانہ مفاهیم میان‌رشته‌ای)

نویسنده: منصور متین

ناشر: انتشارات میان‌رشته‌ای

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۷۲۳-۷-۷

حق چاپ محفوظ و متعلق به ناشر می‌باشد.

فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمه ۵

بخش اول: روایت متعارف

فصل اول: سر تا پای یک سیاست ۱۱

۱. صورت مسأله ۱۲

۲. محکمه‌ای برای دعوا ۱۴

۳. آیا بالاخره حمله می‌کنند؟! ۱۸

فصل دوم: غرب و دیگران ۲۱

۱. واقعیت‌های تلخ ۲۲

۲. سرنخ تعارضات اخیر ۲۴

۳. آرمان آمریکایی نظم نوین ۲۷

فصل سوم: حیات سیاسی بازی‌گونه ۳۱

۱. زندگی در بازی دمکراتیک ۳۱

۲. از بازی محلی تا بازی جهانی ۳۳

فصل چهارم: بازی‌های ایرانی ۳۷

۱. بازی شمال: خزر و ابرقدرت شرق ۳۹

۲. بازی جنوب: نفت و ابرقدرت غرب ۴۳

بخش دوم: تحریر میان‌رشته‌ای

فصل پنجم: جهت اطلاع دانشجویان ۴۹

۱. در باره سیاست معاصر ۵۱

۵۳.....	۲. در بارهٔ رویکرد میان‌رشته‌ای
۵۷.....	۳. قالب‌های مفهومی مشترک
۵۸.....	۴. کل‌نگری بر بنیان تشبیه و قیاس
۶۱.....	فصل ششم: مناسبات، پیچیدگی و بازی
۶۱.....	۱. مفهوم دقیق «روابط» بین‌الملل
۶۳.....	۲. مفهوم پیچیدگی: ترکیبات و ترتیبات
۶۸.....	۳. نظریهٔ بازی: تجدید پیاپی مواضع
۷۳.....	فصل هفتم: نظریه اطلاعات و عدم قطعیت
۷۵.....	۱. اطلاعات: نشانه‌های سازمان یافته
۷۸.....	۲. عدم قطعیت اطلاعاتی در پیچیدگی‌ها
۸۵.....	فصل هشتم: کل‌نگری در سیاست
۸۶.....	۱. کلیت و کل‌نگری
۸۸.....	۲. غایت و غایت‌نگری
۹۱.....	۳. فرایندنگری
۹۷.....	فصل نهم: سیستم‌نگری و انواع کنترل
۹۷.....	۱. در بارهٔ مفهوم سیستم
۱۰۰.....	۲. کنترل فرایند و فرایندهای کنترل
۱۰۱.....	۳. ماهیت کنترل سبیرنتیک
۱۰۴.....	۴. مداخله و کنترل در سیاست

بخش سوم: تصویر کل گرایانه

فصل دهم: سازه‌های اصلی خاورمیانه.....	۱۱۱
۱. بازار انرژی و نفت	۱۱۴
۲. بهشت و جهنم فرهنگ کهن	۱۱۷
۳. پدیده اسرائیل	۱۱۹
۴. پدیده انقلاب ایران	۱۲۱
فصل یازدهم: تاریخچه سیاسی خاورمیانه.....	۱۲۵
۱. خاورمیانه از دهه ۵۰ تا ۹۰	۱۲۶
۲. خاورمیانه در پایان دهه ۹۰	۱۲۸
۳. خاورمیانه در هزاره جدید	۱۳۱
فصل دوازدهم: خاورمیانه سیستمیک	۱۳۵
۱. تصور سیستمی از یک منطقه	۱۳۵
۲. تطبیق دو مفهوم: سیستم و منطقه	۱۳۹
۳. هماهنگی در سطوح خرد و کلان	۱۴۱
فصل سیزدهم: از آشفتگی تا نظم	۱۴۵
۱. اساس نظریه آشوب	۱۴۷
۲. ویژگی‌های بارز حالت آشوبناک	۱۴۹
۳. گروه‌های آشوب‌ساز خاورمیانه	۱۵۲
فصل چهاردهم: فرجام خاورمیانه.....	۱۵۷
۱. ترسیم گزینه‌ها و احتمالات	۱۵۹
۲. از چشم ناظران بیرونی	۱۶۲
سخن پایانی	۱۶۷
منابع و کتابنامه	۱۶۹
ضمیمه: کلیدواژه‌هایی برای تحقیق	۱۷۳

مقدمه

سیاست دریایی است به عمق یک وجب و به بلندای سرِ دار. این جمله که گاهی با انتساب به یک اندیشمند معاصر نقل می‌شود، معمولاً برای امر و نهی جوانان و تشویق ایشان به زندگی‌های آسوده کاربرد دارد. منظورشان هم بیهودگی کار سیاسی است که شاید نهایت آن سروکار پیدا کردن با آدم‌های دارای کُد‌های چهاررقمی باشد! خوشبختانه، ما خواننده‌ای را مخاطب قرار می‌دهیم که علاقه‌ای به این دسته از امور ندارد. در حقیقت، دستمایه کتاب حاضر مناسبات خارجی و روابط بین‌الملل است؛ مشخصاً با تمرکز بر وضعیت کشورمان در دوران اخیر.

طی چند دهه اخیر، ما همیشه توفانی بوده‌ایم و به زندگی در حالت‌هایی از بیم و امید عادت کرده‌ایم. اما اخبار مقطع دو سال اخیر کمی تا قسمتی متفاوت‌تر است. تقریباً از نیمه دوم سال ۱۳۹۶ تا «تابستان داغ» ۹۷ و نهایتاً سه ماهه اوایل امسال، کشور ما تحولاتی شدیدتر از چند دهه قبلی را تجربه می‌کند. ما شاهد حوادث پیاپی هستیم که با ظهور دونالد ترامپ بر مسند ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا به سرعت در حال وقوع‌اند. ورود این چهره اخموی دیوانه‌نما و اقدامات مقاطع کارانه ایشان با خروج آمریکا از انواع کنوانسیون‌های جهانی، معاهدات بین‌المللی و توافقاتی مانند برجام همراه بوده است. او همه قدرت‌های کوچک و بزرگ و حتی هم‌پیمانان خود را با ژست باج‌خواهانه ورنانداز و تحقیر می‌کند. این سیاست‌ها همگان را به تکاپو و اتخاذ مواضع وادار کرده است. اما در این میان، یکی از مخاطبان اصلی ایران است که با چنین سیاست‌های بُلدوزری تحت شدیدترین حملات سیاسی و اقتصادی قرار می‌گیرد.

در محیط داخلی، وضعیت زندگی برای اقشار کم‌درآمد و بی‌درآمد اعم از فقیر و بیمار و بیچاره و بیکاره، هر روز تلخ‌تر می‌شود. هر گرانی باعث گرانی

دیگر، و هر تحریم و تهدید خارجی جدید حلقه‌ای دیگر بر زنجیره مشکلات مردم اضافه می‌کند. اگر بوی سیاه‌نمایی ندهیم، تمام سال ۹۷ یادآور این مثل کودکی بود که: چشمه گل آلود، گله سرگردان، مورچه خاک بر سر، «کک به تنوره». به طور خلاصه، امور زندگی دچار نوسانات و پُرالتهاب و اضطراب شده است. هر خبر راست و دروغ، بیم یا امیدهایی را به مردم القا می‌کند؛ و ما عین بازار معاملات بورس شده‌ایم. بالاتکلیفی، نگرانی و ابهام حاکم بر فضای سیاست چنان است که عده‌ای به مطالعه دیوان اشعار شاه نعمت‌الله ولی کوهبنانی روی آورده‌اند.

در محیط جهانی نیز، وزیر خارجه دائم‌السفر است و پیاپی با خبرگزاری‌های بین‌المللی مصاحبه و گفتگو دارد. گاهی با اروپایی‌ها رایزنی می‌کند، گاهی با فلان سناتور آمریکایی، و گاهی از این اجلاس به آن نشست می‌رود. کسی در نیویورک تایمز مقاله می‌نویسد تا چهره آشتی‌جوی کشور ما را به نمایش می‌گذارد. ناگهان خلیج فارس بحرانی می‌شود. نفتکش‌هایی منفجر می‌شوند؛ شورای امنیت تشکیل جلسه می‌دهد؛ نماینده ما که به داخل راه ندارد، عکس و مستندات به رسانه‌ها نشان می‌دهد. کسی دیگر شلیک می‌کند و پهبادی گران‌قیمت سرنگون می‌شود؛ آنگاه است که میانجی‌ها از ژاپن، عمان، عراق، اروپا و آفریقا به صف می‌شوند. ناگهان می‌شنویم که رئیس‌جمهور آمریکا مخفیانه به مرز کره شمالی رفته و از ملاقات با یک جوان دیکتاتورزاده لذت می‌برد؛ بعد هم روز هشتم تیرماه رسانه‌های جهان خبر می‌دهند که دو رئیس‌جمهور روسیه و آمریکا بر سر مباحث اوکراین، سوریه و ایران به توافق رسیدند. **بُهِت‌زده از خود می‌پرسیم:**

ایران دیگر چرا؟ مگر ما را کشوری بی‌سروسامان هم‌تراز سوریه و لیبی فرض کرده‌اند؟ آیا هنوز به استقلال و آزادی نرسیده‌ایم؟ آیا نه شرقی نه غربی نبودیم؟ مگر ما سال‌ها خسارات جانی و مالی و روانی و غیره تحمل کردیم که بازهم روزولت و استالین با برگه ما بازی کنند؟!

باری، دوگانه فشار/مقاومت که مردم ایران دهه‌هاست به آن عادت کرده‌اند، ترجمان مناسباتی نامتقارن بین ما و قدرت‌های جهانی است. مبارزه و تقابل در اوج خود است، شمشیرها را از رو بسته‌اند و دیگر چیزی بر کسی پوشیده نمانده است. در واقع، این نامعادله‌ای است با متغیرهایی که دامنهٔ مقادیرش به آسانی در حال آشکار شدن برای عموم جهانیان می‌باشد. به تمثیل می‌توان گفت که یک بازی «تام» و «جری» از نوع سیاسی و جهانی جریان دارد.

بالاخره، حمله می‌کنند یا نمی‌کنند؟ از ما می‌ترسند یا نمی‌ترسند؟ همش بلوف از روی خشم است، یا نیرنگ‌های آماده‌سازی افکار عمومی برای جنگ؟ آیا اصلاً حمله برای آنها به صرفه است یا نه؟

کتاب حاضر، در صدد ارائهٔ صورت‌بندی مختصر از واقعیتی بنیادین است که مجموع تحولات مورد اشارهٔ بالا بازتاب آن است: رویارویی استراتژیک طرفین به دلیل تضاد ایدئولوژیک. اصطلاح «نامعادله» در عنوان کتاب اشاره‌ای دارد به کشاکش میان «دو جریان ناهم‌زاد» برای ایجاد نظم مورد نظر خود در خاورمیانه. نظمی که احتمالاً از تلاطم چنین آشفتگی و تضاد سربرآورد، می‌تواند در یکی از این دو چهره باشد: نظم مطلوب مداخله‌گران خارجی یا نظم مطلوب طرف‌های مقاومت‌کننده.

از حیث روش‌شناسی، مباحث کتاب حاضر از ابتدا با مفاهیمی طرح می‌شود که هم در مقالات علمی و هم در روزنامه و رسانه‌ها مورد استفاده‌اند. خوشبختانه، این مفاهیم که در اکثر علوم تجربی و انسانی تحت عنوان «میان‌رشته‌ای» شناخته می‌شوند، به گوش افراد اهل مطالعه آشنا و برای‌شان قابل فهم است.

بدنهٔ کتاب در سه بخش تنظیم شده است که هر کدام چند فصل را در برمی‌گیرد. خوانندهٔ غیردانشجو که حوصلهٔ مباحث آکادمیک ندارد، شاید بخش دوم را تخصصی دانسته و از بخش اول به بخش پایانی پل بزند. اما برای

دانشجویان، مطمئناً بخش دوم کتاب لذت و استفاده خاص خود را خواهد داشت. زیرا غرض اصلی نگارنده آشنایی آنها با همان مباحث بوده است. دقیق‌تر بگوییم، محور اصلی کتاب حاضر تبیین وضعیت ما و پیرامون‌مان در چشم‌انداز جهانی است؛ اما شیوه تبیین مطلب مطابق نظریه‌ها و مدل‌های میان‌رشته‌ای – با تفصیل و اضافات دقیق – پیش می‌رود. در واقع، ما از توجه عموم به یک موضوع جذاب (تقابل ایران و غرب) برای ترویج یک روش علمی موردعلاقه بهره برده‌ایم.

همچنین، نوشتار حاضر می‌تواند به مثابه شرحی ساده و روان از مطالب کتابی باشد که قبلاً توسط نگارنده از زبان فرانسه ترجمه و با عنوان «مدل‌های میان‌رشته‌ای در علوم سیاسی» منتشر گردید. ظاهراً آمیختگی مطالب آن کتاب به فرمول‌های ریاضی، برخی خوانندگان را به جستجوی توضیح بیشتر واداشته بود. امیدوارم که شیوه تقریر ما مورد پسند خوانندگان گرامی قرار گیرد.

در انتهای این مقدمه، وظیفه همیشگی من قدردانی از برادر عزیزم جناب مهندس علی اصغر رهامی است که همدلی و مساعدت‌های ایشان را هرگز نمی‌توانم فراموش کنم. سلامت و توفیق روزافزون وجود گرامی‌شان را از خداوند متعال خواستارم.

منصور متین - تیرماه ۱۳۹۸

بخش اول:

روایت متعارف

-
- فصل اول: سر تا پای یک سیاست ۱۱
- فصل دوم: غرب و دیگران ۲۱
- فصل سوم: حیات سیاسی بازی گونه ۳۱
- فصل چهارم: بازی های ایرانی ۳۷

۱

سر تا پای یک سیاست

هر وضعیت مشکل‌زایی ممکن است شامل چندین مسأله درهم تنیده باشد که تصمیم‌گیری در باره آن نیاز به تجزیه و تحلیل دقیق دارد. طبعاً هر چه ترکیب وضعیت از پیچیدگی بیشتری برخوردار باشد، توضیح و تبیین آن نیز مستلزم کار مفصل‌تری است. اما نگارنده در کتاب حاضر تنها بر یک مسأله متمرکز است؛ مسأله یا وضعیت مبتلابه‌ای که ابعاد آن با پاسخ به سه پرسش زیر روشن خواهد شد:

- در منطقه ما، با کشور ما چگونه رفتار می‌کنند و چرا؟
 - کشور ما به عنوان یک واحد سیاسی چگونه عمل می‌کند و چرا؟
 - در چشم‌انداز کلی، رویدادهای منطقه به کدام سمت و سو می‌رود؟
- البته، هنگام بررسی تحولات بین‌المللی که عرصه بروز رفتار و کنشگری کشورها یا ملت‌هاست، از چند منظر می‌توان به بررسی پرداخت:
- (۱) اندیشه و اقدامات رهبران یا شخصیت‌های تصمیم‌ساز،
 - (۲) اهداف، انگیزه‌ها و آرمان‌های فلان قوم و ملت یا ملت‌هایی که در محدوده جغرافیایی فلان کشور یا منطقه از دنیا مستقر هستند،
 - (۳) بررسی هندسه ارتباطات و فضای تعاملات در محیط بین‌الملل، برای تشریح فرایند و روندهایی که کشورها به عنوان بازیگر یا کنشگر در آن مشغول‌اند؛ یا احتمالاً گرفتار آمده‌اند.

تحلیل ما کاری به افراد و شخصیت‌ها ندارد؛ بلکه با استفاده توأمان از رویکردهای دوم و سوم به بررسی مناسبات کشور ما و دیگران در محیط خاورمیانه می‌پردازد. سعی نگارنده بررسی «تقابل ایران و غرب» و نتایج احتمالی آن است: در وهله اول، با شرح اتفاقات سیاسی که طی دهه‌های اخیر در محیط خاورمیانه رخ داده است؛ و در وهله بعد، با اتخاذ نگاهی کل‌گرایانه و مبتنی بر گنجانیدن محتوا در قالب‌های مفهومی و انتزاعی که از علوم تجربی به علم سیاست راه پیدا کرده‌اند.



غرض آن است که روایتی همگان‌فهم از یک «مسئله ملی و جهانی» را، در چارچوب وضعیت خاورمیانه و مختصات سیاسی-جهانی‌اش، به طیف متنوعی از خوانندگان محترم ارائه نماییم. بنابراین، با پرهیز از «ارجاع و استنادات» غیرضروری، گام‌به‌گام و به سبک دانشجوی علوم سیاسی پیش خواهیم رفت.

(۱) صورت مسئله

از دی‌ماه سال ۱۳۵۶ و طی حدود سیزده ماه بعد از آن، اعتراضات فراگیر، اعتصاب‌های عمومی، و چندین و چند رویداد و راهپیمایی خونین رخ داد تا سرانجام روزنامه‌های کشور نوشتند: «شاه رفت». اما، شاید حتی بسیاری از

گروه‌های پیشرو نیز به پیامدهای جهانی این حادثه «شهر آشوب» احاطه نداشتند. الآن که در محاصره کامل قدرت‌های جهانی قرار گرفته‌ایم، علت و اهمیت رویدادهای مختلف چهل سال اخیر را بهتر درمی‌یابیم.

با تغییر نظام شاهنشاهی و تأسیس جمهوری اسلامی در ایران، موازنه درازمدت استراتژی‌های دو ابرقدرت شرق و غرب بهم خورد. بدیهی بود که آنها نیز برای بازسازی مواضع به تکاپو بیفتند. اما انقلاب اسلامی، بیش از آنکه ضدروس و ضدکمونیست باشد، ضدآمریکایی بود. آمریکایی‌ها از ایران رفتند و تعدادی هم در یک مکان دیپلماتیک به اسارت درآمدند. قلعه خاورمیانه‌ای آمریکا فرو ریخته بود؛ و صحنه‌هایی در چشم‌شان مجسم می‌شد که وصیت پطر کبیر عملی گردیده و روس‌ها غیرمستقیم بر خلیج فارس مسلط شده باشند.

از آن زمان تاکنون قدرت‌های برتر جهان - بخصوص آمریکا و غرب - با ایران کلنجار می‌روند: تفرقه قومی را دامن می‌زنند، با ترور شخصیت‌ها ضربه می‌زنند، در امور ایران اظهار نظر و مداخله می‌کنند، محاصره نظامی می‌کنند، و گاهی قصد دارند به داخل بیایند. زمانی عراق و صدام حسین را تحریک به حمله کردند، زمانی دیگر تهدید از پایگاه‌های هوایی‌شان در قطر و ترکیه بود، زمانی حتی از حواشی خزر و کشور آذربایجان، زمانی دیگر قرار بود از پاکستان به پرواز درآیند، تا اخیراً که جنگ‌های نیابتی مرسوم شده است و دوباره عربستان و امارات پرتکاپو نشان می‌دهند.

در این گیرودار چندین ساله، جنگ تبلیغاتی و بدنام‌سازی رسانه‌ای نیز در مقیاس پُر حجم جهانی جای خود را داشت. هر جا ایران به ایجاد نوعی خاکریز بازدارنده مشغول بود، آن را «حمایت از تروریسم» جلوه می‌دادند. گروه‌هایی از شهروندان و اقوام و اصناف ناراضی را در داخل تحریک می‌کردند؛ و سپس، در پشتیبانی از آنان سخن از نقض «حقوق بشر» می‌گفتند. به موازات اینها، وقتی

تلاش ایران در افزایش توان دفاعی برای بقاء محرز گردید، وارد چالش «انرژی هسته‌ای» و هشدار در باره امکان دستیابی به «بمب اتمی» شدند. بدین ترتیب، آخرین چالش ایران با غرب و شرق همان مذاکرات هسته‌ای است که با آن وارد توافق لرزان و لغزنده‌ای به نام برجام شد. برجام تله‌ای است با مکانیسم ماشه، که فضای جنگی را در داخل کشور شدیداً محسوس نموده و فشار زندگی را هم بر سر دهک‌های زیادی از مردم کشور آوار نموده است. این در حالی است که طرف مقابل، نقشه برجام‌های متعدد و هوس برجام‌بازی بی‌پایان در سر دارد. همه اینها به بهانه «ظرفیت هسته‌ای» و «توان موشکی» ایران به جریان افتاده و از آن «مسأله» می‌سازند. در دو سال اخیر، غربی‌ها برجام را هم به مرز فروپاشی رساندند تا جنگ اقتصادی قدیمی خود تحت عنوان «تحریم» را در ابعاد هوشمند و پیچیده‌اش به اوج برسانند. همه این برخوردها با شدت و خشم ادامه دارد تا روزی که شرایط از داخل هم مهیا شود و بتوانند کاری اساسی بکنند!

۲) محکمه‌ای برای طرح دعوا

مجادله ایران و غرب با محوریت ایالات متحده آمریکا طی این دهه‌ها تقریباً هر روزه توسط رسانه‌های جهانی تحلیل و حلاجی شده است. منطق آمریکایی بیشتر و منطق ایرانی کمابیش در معرض قضاوت همگان قرار دارد. از آن لحاظ «کمابیش» گفتیم که پشتوانه رسانه‌ای دو طرف اصلاً قابل مقایسه نیست.

از منظر آمریکایی‌ها، دنیا به واسطه مکانیسم‌های مسالمت‌آمیز و دموکراتیک به سوی نظم و آرامش می‌رود! تنها ایران و یکی دو کشور دیگر با روحيات تجدیدنظر طلبانه، متمرّد از قوانین و قواعد، و چالشگر نظام متمدن جهانی‌اند. کارشکنی در صلح خاورمیانه، کمک به تروریست‌ها، تلاش برای دستیابی به

سلاح هسته‌ای، و تهدید منافع ایالات متحده از جمله اتهامات وارده علیه ایران است.

در مقابل، ایران خود را کشوری مستقل، در حال توسعه و ترقی، مبتنی بر دموکراسی دین‌مدار، و پایبند به ارزش‌های اخلاقی و معنوی معرفی می‌کند. ادعای جمهوری اسلامی ایران، برنامه‌ریزی برای تحقق عدالت و روابط منصفانه در سطح جهانی است. این ادعا در محافل رسمی جهانی به زبان دیپلماتیک، و در سطح داخلی و منطقه‌ای همراه با تفاسیری از وعده‌های دینی و گاهی با هیجان عقیدتی ابراز می‌شود.

از نظر ایران، ایالات متحده آمریکا شیطان بزرگ است. آمریکا ابرقدرتی است با روحیات زیاده‌خواهانه، خوی متکبرانه، و رفتار مداخله‌جویانه که با قدرت زر و زور و تزویر رسانه‌ای به توسعه برتری‌های خود در سطح بین‌المللی مشغول است؛ و این دیگر برای انسان آگاه دوران ما نباید پذیرفتنی باشد. روی هم رفته، طرفین علیه همدیگر دعاوی مشخصی را مطرح می‌سازند. ادعاهای ضدایرانی آمریکا و اروپا که گاهی می‌تواند حقیقت‌نمایانه نیز جلوه کند، کم نیست! مثلاً:

۱- اینکه ایران حکومتی غیردموکراتیک و حامی تروریسم اسلامی است؛
 ۲- اینکه توان بالای موشکی و هسته‌ای ایران موجب رقابت تسلیحاتی در منطقه ایجاد می‌شود؛

۳- اینکه توان هسته‌ای ایران تهدیدی برای موجودیت اسرائیل است؛
 ۴- اینکه ایران تهدیدی برای صلح و ثبات خلیج فارس است؛ زیرا، می‌تواند مسیرهای حمل و نقل انرژی از منطقه (مثلاً تنگه هرمز) را مسدود یا تبدیل به محل درگیری کند.

اگر کار دنیای سیاست بر اساس منطق و صرفاً با گفتگوهای کوتاه بین چند نفر دیپلمات فهمیده پیش می‌رفت، منطق ایران بر منطق غربی چربش پیدا می‌نمود. برای مثال، دیپلمات می‌توانست با ارزیابی ادعاهای طرف مقابل،

تصویر مفصل‌تر و واقعی‌تر آن را ارایه دهد. او می‌توانست مخاطبان را چنین متوجه سازد که مثلاً:

* تک‌تک گروه‌های مورد حمایت ایران در منطقه، برای آزادی و استقلال کشورهاشان تلاش می‌کنند (حماس، حزب‌الله، حشدالشعبی، انصارالله)، در حالی که حمله‌کنندگان به برج‌های نیویورک و اماکن عمومی لندن یا پاریس اکثراً مورد حمایت کشورهای امیرنشین و پادشاهی دیکتاتورهای تحت پشتیبانی غرب بودند!

* اگر پیشرفت موشکی و هسته‌ای موجب رقابت تسلیحاتی در منطقه است، آیا معاملات چندصد میلیون دلاری تسلیحاتی با کشورهای منطقه این رقابت را تشدید نمی‌کند؟!

* اسرائیل تنها کشور دارنده سلاح‌های اتمی در خاورمیانه است؛ و ایران هم احتمال دارد به سلاح دست یابد. حالا، بفرمایید کدام خطرناک‌تر است؟
* آیا ایران در سواحل خود آشوب و بی‌ثباتی ایجاد می‌کند و دیگران از دور دست‌ها آمده‌اند تا تشکیلات و ترتیبات خودساخته را برقرار نگه دارند؟

اما و اما، در مقطع فعلی از تاریخ بین‌الملل منطق و حقوق حرف اول را نمی‌زند. تعاملات بین‌المللی، بیشتر با اتکای بر سرمایه و قدرت (اقتصاد و سیاست) است. تولید و انباشت کافی از زر و زور است که عامل موفقیت در تعامل یا تقابل می‌شود. البته، در دهه‌های اخیر که دنیا به صورت دهکده‌ای کوچک با منافع بسیار درهم تنیده اهالی‌اش جلوه می‌کند، راه‌حل‌های نظامی هم با مخالفت بیشتر مواجه است. در عوض، رقابت و ائتلاف‌های اقتصادی به مراتب بدتر از فشارهای سیاسی و نظامی عمل می‌کنند: تحریم، افزایش تعرفه گمرکی، ممانعت از مبادلات پولی، کارشکنی در صادرات و واردات و غیره.

پیچیدگی‌های اقتصاد معاصر چنان است که می‌توان گفت تمام سیاست‌ها و راهبردهای سیاسی در خدمت موفقیت اقتصادی است. کارآمدی اقتصادی به عنوان مهمترین هدف سیاست خارجی هر کشوری است. به زبان عامیانه، همه در گرو لقمه‌ای نان هستند. از یک طرف، تولید ثروت خودبخود برای تأمین امنیت ملی تعیین کننده است؛ زیرا، با وابسته نمودن همسایگان به اقتصاد کشور خود، آنان را از حرکت در خلاف جهت منافع شما باز می‌دارید. از طرف دیگر، بسیاری از همکاری‌های امنیتی در راستای حفظ همین پیوند و وصلت‌های اقتصادی است. به همین دلایل، نقش شرکت‌های تجاری و خدماتی بین‌المللی نیز تقریباً در تراز حکومت‌ها و دولت‌ها بالا می‌رود. بدیهی است که آنها در تصمیم‌گیری برای سرمایه‌گذاری و همکاری با فلان کشور، مواظب حفظ منافع و اعتبار جهانی خود هستند.

علاوه بر این، جایگاه ممتاز و دست نیافتنی آمریکا در اقتصاد بین‌الملل، اهمیت دلار در نظام مالی و بانکی بین‌المللی، و نقش صدها شرکت بزرگ آمریکایی در اقتصاد دنیا را هیچ کس نمی‌تواند نادیده بگیرد. سیمرخ اقتصادی آمریکا چنان بی‌رقیب است که تقریباً تمام دنیا - از جمله اروپا با همه اعضا و تشکیلاتش - به آن آویزان هستند. این بدان معناست که اروپا، چین، روسیه و دیگران که نامی در عرصه سیاست جهانی دارند، از ایالات متحده آمریکا حساب می‌برند. اگر اوضاع بر همین منوال پیش برود، بنیه سیاسی اینها همچنان کاهش خواهد یافت؛ و همه دم و دستگاه اقتصادی‌شان در حلقوم شرکت‌های بزرگ و نظامات آمریکا هضم می‌شود.

با این اوصاف، بیهوده نیست که ایالات متحده آمریکا حتی در صد درصد برآمده است که مسأله دیرینه فلسطین را با پیشنهاد مناسبات فراگیر اقتصادی بین اعراب و اسرائیل حل کند. نام آن را نیز «معامله قرن» گذاشته است!

تنها دلخوشی برخی کشورها این است که قدرت نظامی هنوز به طور کامل از توان سیاسی و اقتصادی قابل تفکیک نیست. مثلاً، اگر کشوری در انواع تنگناها و فشارهای اقتصادی قرار گیرد، به طوری که در سواحل خود هم نتواند از منابع خود بهرمنند شود، تضمینی نیست که اقدامات آن کشور در همان میدان مبارزه اقتصادی تعیین شده محصور بماند. یعنی الزاماً به شیوه‌های اقتصادی مقابله نمی‌کند. در واقع، خطر گسترش دامنه نزع در محدوده‌ای فراتر از تصورات تک‌بعدی وجود دارد، و همین حقیقت بازدارنده است. پاشنه آشیل اقتدار اقتصادی و قدرت بازاری نیز همین آسیب‌پذیری و تار عنکبوتی بودن آن در مواجهه با «نظامی‌گری، تروریسم و تخریب» است.

۳) آیا بالاخره حمله می‌کنند؟!

بی‌تردید، اگر تغییر یک حکومت با خسارات و هزینه کم میسر باشد (یعنی کل بازار یا کار و کاسبی‌های اقتصادی دنیا را تعطیل نکند)، کشور یا کشورهای غربی از این کار دریغ ندارند. ما در دهه اخیر چند نمونه را به چشم خود دیده‌ایم. اما وقتی در حالتی ناگزیر قرار گیرند که آن کشور احتمالاً با تمام دینش در مقابل تمام دنیای آنان بایستد، «طرح دومی» را دنبال خواهند کرد که همان کشور مورد نظر دست‌کم به یک قدرت قوی‌تر منطقه‌ای تبدیل نشود. در وهله بعد، به انتظار می‌نشینند که جنگ اقتصادی منجر به نارضایتی مردم و فروپاشی از درون شود. اگر نشد، اجرای طرح «حمله محدود و تخریب توان دفاعی و زیرساخت‌ها» می‌تواند مفید باشد. نهایت کار این است که حتی حملات محدود و تخریب بخش‌هایی از توان نظامی ایران هم نتواند کشور مورد نظر را از گسترش نفوذ فرهنگی و نظامی خود بازدارد. در آن صورت، شاید نوبت به «نبردی سرنوشت‌ساز» برسد.

البته، نکته مهم این است که در حال حاضر بسیاری از همراهان منطقه‌ای و اروپایی دولت آمریکا، برای مشارکت در چنین حوادث شهرآشوبی تردید دارند. وانگهی، رساندن سطح خصومت به این حد احتمالاً موجب همبستگی شدید و مقاومت حداکثری مردم ایران می‌شود. مثلاً، بعد از اثبات عهدشکنی آمریکا برای طرفداران مذاکره (خروج آمریکا از برجام)، حمله نظامی می‌تواند طیف‌های مختلف را قانع سازد که تنها راه بقای هویت ملی و سرزمین‌شان افزایش توان بازدارندگی است؛ و چه ابزاری بهتر از سلاح هسته‌ای!

با همه اینها، می‌توان حالتی را متصور شد که ایالات متحده آمریکا یک‌تنه آماده جنگی فراگیر باشد. و نیز می‌توان فرض کرد که از خوف چنان حمله‌ای بخشی از مردم کشور به تغییر رویه سیاسی و سازگاری علاقه نشان دهند. با این مفروضات، بازهم مانع اصلی سازگاری - یعنی «تضاد بنیادین» بین سیاست‌های دو کشور - به سادگی مرتفع نمی‌شود. وانگهی، تجربه سایر کشورها در مواجهه با فشار کشورهای مداخله‌گر (از عراق و لیبی گرفته تا ترکیه و مصر و پاکستان و حتی کوبا و کره شمالی) نیز نشان می‌دهد که تغییر رویه و رفتار توسط کشورهای هدف به تنهایی برای تغییر در مواضع طرف مداخله‌گر کفایت نکرده است. بلکه نگرش و برنامه‌های خود غرب است (و میزان بیم و واهمه‌اش از ماهیت فلان ملت یا دولت) که تصمیم نهایی و نوع برخوردش را رقم می‌زند. اساساً، طرف مداخله‌گر بر اساس اطلاعاتی که از پتانسیل کشورها دارد عمل می‌کند و نه بر اساس حسن‌نیت عاطفی یا ابراز روحیات آشتی‌جویانه آنها. به عبارت دیگر، برنامه‌های درازمدت و مبتنی بر محاسبات قبلی خود را خیلی تغییر نمی‌دهد؛ هرچند نحوه اجرای آنها تا اندازه‌ای مبتنی بر سیرت پراگماتیستی باشد.

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا برخاسته از استراتژی امنیت ملی است که برای قرن بیست و یکم اتخاذ گردید. این استراتژی دو محور دارد:

الف) تلاش برای ایجاد نظم تک‌قطبی یا دست‌کم استقرار در رأس هرم نظم چند قطبی، ضمن جلوگیری از ظهور هر قدرت جدید در عرصه جهانی.

ب) پیشبرد برنامه‌ها با یک‌جانبه‌گرایی، بی‌اعتنایی به قوانین بین‌الملل، سیاست‌های باجگیرانه، و در صورت لزوم استفاده از خشونت.

در این راستا، ایالات متحده آمریکا طی دو دهه اخیر مراقبت تمام عیار از رقبای بالقوه خود را آغاز کرده است. آن مناطقی از جهان یا ملتهایی که ظرفیت ایستادگی دارند، باید از پتانسیل استراتژیک خود تخلیه شوند. بخصوص، اولویت اصلی با کشورهای برخوردار از سوابق تاریخی، اصالت فرهنگی، توان اقتصادی و موقعیت ژئوپولیتیک است. اولین گزینه‌ها کشورهایی مانند روسیه، چین، ایران، هند، ترکیه، برزیل، آفریقای جنوبی و امثالهم هستند.

با این توضیحات، شهروندان پیگیر تحولات سیاسی از اکنون تا سال ۱۴۰۰ باید به انتظار رویدادهای مهمی بنشینند. در این بازه زمانی، رویدادهای داخلی و خارجی در پیش است که هم میزان صلابت و انسجام درونی ایران را محک خواهد زد و هم میزان جدیت طرف مقابل در تهدیدات و پیشنهادات را.

۲

غرب و دیگران

در دنیای سیاست اصطلاح «خودی و غیرخودی» به صراحت از زبان غربی‌ها شنیده می‌شود: غرب و بقیه^۱. البته، این نوع نگاه تقابلی جویانه سابقه کهنی در تاریخ بشری و فرهنگ‌های مختلف دارد: ایران و توران، چین و ماچین، ترک و تاجیک، عرب و عجم، دارالاسلام و دارالحرب، استعمار و مستعمرات و غیره. اما روحیه برتری‌جویی و تکبر امروزی غربی‌ها نسبت به دیگران، پُررنگ‌تر از هر زمان دیگری است.

سردمداران تمدن غرب (کشورهای اروپایی و آمریکا) خود را جوامع بالغی می‌دانند که اهمیت همکاری را درک نموده و به سرمایه‌گذاری مشترک فراتر از منافع ملی ارجح می‌گذارند. از نظر غرب، سایر جوامع چین نیستند و باید این کارها را از آنها بیاموزند. همچنانکه در آموزش‌های علم فیزیک «نظم و بی‌نظمی» را در دو محفظه سیستمی متصل به هم به تصویر می‌کشند، در ذهنیت سیاسی غربی‌ها نیز نظم و بی‌نظمی به دو نیمکره جداگانه زمین نسبت داده می‌شود. در «نیمکره متمدن» نظم و نسق کافی دایر است؛ و بی‌نظمی (آنتروپی) معمولاً از نیمکره توسعه‌نیافته به آنجا تزریق می‌شود.

اما، آیا واقعاً چنین است؟ آیا آنها فرشته خیر و کشورهای دیگر فرشته شر هستند؟ پاسخ این است که: با ملاحظه وضعیت بسیاری از مناطق دنیا- مثلاً خاورمیانه- می‌توان جواب ترکیبی و متناقض داد: بخیر (بله‌خیر)! به قول سیاستمداران دنیای عرب: لَعْم.

^۱. West & Rest

(۱) واقعیت‌های تلخ

سرآغاز تجربه تلخ بشری از سیادت غربی‌ها و طرز رفتارشان، دوره استعمار است که در لوای تلاش برای آبادانی و عمران کشورها، هر کدام سرزمین بکری را تصرف کردند. انگلیس در هندوستان و خاورمیانه، فرانسه در شاخ آفریقا، اسپانیا در آمریکای جنوبی، حتی پرتغال هم تا سواحل ایران رسیده بود. در کشورهاشان وزارت مستعمرات داشتند که حسابداری غنایم و غارات از ملت‌ها را برعهده داشت. تاریخ جنبش‌ها و خیزش‌های ضداستعماری نیز کتابی قطور است که ریش سفیدان ما هنوز خاطراتی از آن را بازگو می‌کنند.

مطالعات پسا-استعماری در مراکز دانشگاهی نشان می‌دهد که «مقاومت» در برابر «فشار» غربی‌ها ریشه در انواع و اشکال متفاوتی از خاطرات تاریخی و حساسیت‌های روانی و اجتماعی دارد که ملت‌های مختلف جهان از استعمارگران تجربه کرده‌اند. مردم کره زمین، بسته به اینکه در کدام قاره زندگی کرده باشند، فرهنگ‌ها و هویت‌هایشان به اشکال متفاوت مورد ستم اروپاییان قرار گرفته است. در آمریکای جنوبی رنگین‌پوستان و بومیان (از برزیل و آرژانتین تا کوبا، بولیوی، ونزوئلا و...) برده سفیدپوستان بوده و هنوز اسپانیایی صحبت می‌کنند. آنها عقب‌ماندگی خود را معلول ماجراجویی‌های قدرت‌های اروپایی می‌دانند. در آفریقا اعم از مصر، لیبی، الجزایر، مراکش و آفریقای جنوبی هم اعراب و سیاهان ظلم و تبعیض‌هایی بدتر از این به خود دیده‌اند. در دنیای مسلمانان خاطره تحقیر ارزش‌های دینی آزارنده‌تر از تاراج ثروت‌ها و منابع ملی بوده است. حتی در نژاد زرد و خاور دور نیز خاطره مداخله آمریکاییان دردآور است؛ مثلاً خاطره هیروشیما می‌تواند ویتنام.

بنابراین، همه این مناطق بالقوه مستعد «مقاومت فکری» در برابر ارزش‌ها و «طرز زندگی» غربی هستند. هرچه زمان جلوتر می‌رود، به سرعت بر تعداد آگاهان و منتقدان غرب در این سرزمین‌ها افزوده می‌شود. دولتمردان این

مناطق ستمدیده نیز هر کدام با تدابیر متفاوتی روحیه ایستادگی را به نمایش می‌گذارند. در عین حال، قدرت رسانه‌ای گول‌آسای غرب را نباید فراموش کرد که تصویر رعب‌آورشان را تا اندازه‌ای زیادی رتوش می‌کند.

امکان بازسازی تصویر غرب و منفعل نمودن منتقدانش مدیون دستاوردهای قابل تحسین تکنولوژیک است. اما از معایب غیرقابل رتوش تمدن غربی، «خود مطلق‌انگاری» است که در آغاز این فصل به آن اشاره شد. سیاستمداران غربی و قدرت‌های برخاسته از آن، دیگران را چنان با استانداردهای مورد نظر خودشان اندازه می‌گیرند که برنامه‌های طراحی شده‌شان یادآور تمثیل مشهور «تختخواب پروکروست» است. سروپای هر کسی که نتواند در این تختخواب قرار گیرد، قطع می‌شود.

یکی از ابزارهای رتوشگری غربی، رنگ و لعاب‌های دمکراتیک است که به اقدامات خشن و تحمیلی خود می‌دهند. برای مثال، با تشکیل ائتلاف‌های مبتنی بر تباری و ارباب، لباسی از شعارهای زیبا (مانند مشارکت جهانی و مدیریت دسته‌جمعی) بر تن آن می‌پوشند؛ در حالی که ته‌ذهنشان جرقه‌های تبعیض و خودبرترپنداری سوسو می‌زند. به این معنا که در تقسیم منابع انرژی و قدرت یا مثلاً حق رأی برابر و غیره، آشکارا برای خود «سهم شیر» قایل‌اند.

مدیریت دسته‌جمعی و همکاری‌آمیز بر روی زیست‌کره که تمدن غربی پرچمدار آن است، شامل ایجاد مقرراتی با مقبولیت همگانی در بارهٔ چگونگی حفاظت از منابع طبیعی و رعایت اعتدال در مصرف آنها، برای بقا و پیشرفت همراه با آسایش بشر است. ذیل این مقررات می‌توان به مسائل مهمی پرداخت: بهداشت محیط زیست، رفع و رجوع اختلافات مرزی و جغرافیایی، حفاظت از آب و اقلیم، تعیین رژیم‌های حقوقی، استانداردهای حمل و نقل دریایی و هوایی و زمینی، ارتباطات و گردشگری طبیعی، استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، مبارزه با تروریسم، همکاری جهانی در ارائهٔ خدمات پزشکی، کنترل

جمعیت و مهاجرت، گسترش آموزش و انواع سوادهای اجتماعی و زیستی، ارتقای فناوری‌های ارتباطی و رسانه‌ها، ترویج و پیشرفت علم، جریان آزاد اطلاعات، گسترش آزادی‌های اجتماعی، حفظ حقوق شهروندان جهانی و غیره. اما، علی‌رغم وجود تشکیلات جهانی و نشست‌های فراوان بین‌المللی در این باره، و حتی علی‌رغم بعضی توافقات، هراز چندگاهی می‌بینیم که یکی از کشورهای قدرتمند غربی از پیمانی خارج شده یا خلاف توافق و مقررات عمل می‌کند. اساساً، هر جا که توافق و تبصره‌ای قدرت و برتری‌های مورد نظرشان را خدشه‌دار کند، باید منتظر جرزنی، دبه درآوردن، و قانون‌شکنی‌های طمع‌کارانه سیاستمداران غربی برای برهم زدن قواعد بود. این بزرگترین مشکلی است که موی دماغ شخصیت‌های خیراندیش و عقلای صلح‌جوی دنیا می‌شود؛ اگرچه بسیاری از این عقلا نیز می‌توانند غربی باشند.

۲) سرنخ تعارضات اخیر

نباید فراموش کرد که این کشاکش‌ها و پافشاری غرب بر معیارهای تحمیلی، متأثر از روندی است که تحولات تاریخ سیاسی معاصر طی کرده است. در واقع، فروپاشی ابر قدرت شرق (اتحاد جماهیر شوروی) را باید یک تحول عظیم تاریخی دانست. زیرا بر چگونه رقم خوردن وضعیت کنونی روابط بین‌الملل تأثیرگذار بوده است. بعد از سالیان موسوم به جنگ سرد که جهان دوقطبی بود، اکنون «نظم» و «قواعد بازی» فشل گردیده و رو به آشفتگی نهاده است.

درک مواضع سیاسی بسیاری از کشورها نسبت به اوضاع جهانی پس از شوروی چندان دشوار نیست. اکثریتی از دولت‌ها بر اساس برآورد کلی خود در باره توانایی آمریکا و غرب، قرار گرفتن‌شان در رأس و لایه‌های بالاتر هرم قدرت را (دوفاکتو) پذیرفته‌اند. البته، پذیرش بدون اکراه غلبه نظام آمریکایی-

اروپایی (سرمایه‌داری لیبرال) با تعابیر محترمانه‌ای مانند «جهانی شدن» توجیه می‌شود که آن را روندی اجتناب ناپذیر می‌دانند. به طور کلی، اینها می‌پذیرند که روابط بین‌الملل بویژه از نظر ساختارهای مادی قدرت (اقتصادی، علمی-تکنولوژیک و نظامی) انعکاسی از ساختار هرمی تک‌قطبی است. محدود اختلاف نگرش‌ها در این مورد نیز صرفاً متأثر از شرایط متفاوت داخلی است. مثلاً، برخی کشورها ممکن است به دنبال تمهیداتی برای «تحول تدریجی و کم‌ریسک» باشند.

در مقابل، اقلیتی از دولت‌ها و ملت‌ها نیز - بظاهر یا واقعی - در تلاش‌اند تا ضمن حفظ منافع ملی خود، برای تعدیل رفتار یکجانبه آمریکا و غرب همکاری‌هایی با یکدیگر داشته باشند. موضوع فوق از طریق مجموعه‌ای از سازوکارها در درون نهادهای بین‌المللی، در تعامل با قدرت‌های ذینفع و حمایت از متحدان کوچک‌تر دنبال می‌شود. یک نمونه آن تلاش کشورهایمانند ژاپن، آلمان، برزیل، ترکیه و کشورهای اسلامی - به پیشنهاد ایران - برای کسب حق وتو است. نمونه‌های دیگر، تشکیل گروه‌هایی مانند بریکس، پیمان شانگهای، و یا مثلاً تلاش برای مبادلات ارزی دوجانبه بر مبنای ارزهای ملی (غیر دلار) است.

در واقع، براساس محاسباتی که علوم انسانی آن را عقلانیت ابزاری^۱ می‌نامد، کشورها شیوه تقابل مسالمت‌آمیز را برگزیده‌اند. یعنی با افزایش فشارها و آنگاه که قافیه تنگ آید، همکاری‌های مبارزاتی در مقابله با یک‌جانبه‌گرایی تعلیق یا کنسل می‌شود. برای مثال، در سطوح منطقه‌ای، مواضع مخالفان جدی غرب و آمریکا - حتی در مواردی مانند جنگ در سوریه - از چندان استحکامی برخوردار نیست که نتایج آن بتواند تاثیراتی بی‌بازگشت بر تغییر سطوح بالاتر

^۱. Rationality

جهانی بگذارد. گویی کسی امید جدی به رفع خطرات نظام هابزی غربی ندارد. همه ناچاراً در لاک تدافعی رفته‌اند؛ و می‌دانند که کمتر کشوری - حتی روسیه یا چین - مهیای سرشاخ شدن مستقیم با ایالات متحده است. پس، فقط به مماشات و امتیازگیری بسنده می‌کنند. و اینگونه است که مقدرات دنیا و تشکیلات مدیریتی آن در قبضه چند کشور بزرگ غربی افتاده است.

اگر بخواهیم به زبان علم سیاست بگوییم، وضعیت مذکور یادآور نظریه «سیستم جهانی» است که توسط کسانی مانند امانوئل والرشتاین و آندره گونتر مطرح شد.^۱ نظریه مزبور تکامل و استقرار بلامنازع نظام سیاسی مبتنی بر قدرت سرمایه‌داری را، با قرار دادن مفاهیم مارکسیستی و تفکرات معطوف به جهانی‌سازی در چارچوب «نظریه عمومی سیستم‌ها» که در فیزیک و زیست‌شناسی مطرح است، تئوریزه می‌کند. به عقیده این متفکران، نظام سرمایه‌داری جهانی یک «سیستم کلی» است که اختیارات دولت‌های ملی (سیستم‌های فرعی) در آن ناخواسته کمرنگ می‌شود.^۲

بر اساس این تئوری، تمام تحولات دنیای کنونی را باید در همین چارچوب واحد، به عنوان یک «سیستم همبسته از عناصر و رویدادها» بررسی نمود. جو حاکم بر دنیا متأثر از رونق و نفوذ تمدن غربی است؛ نفوذی تا عمق جان و زندگی شخصی شهروندان و آنهم به واسطه گسترش دامنه ارتباطات اقتصادی و بانکی و مصرفی و فرهنگی و غیره. معماری و مدیریت اینها نیز تماماً در اختیار غربی‌ها قرار دارد.

^۱. World system theory

- نگاه کنید به:

مشیرزاده، حمیرا، تحول در نظریه‌های روابط بین الملل، سمت، تهران ۸۶، ص ۱۷۵ - ۲۱۲

۳) آرمان آمریکایی نظم نوین

زمانی بلافاصله بعد از فروپاشی شوروی، برژینسکی در باره ساختار نظام جهانی پسا- شوروی گفته است: اکنون ایالات متحده در موقعیتی بی نظیر قرار گرفته تا در مقام یگانه قدرت جهانی در رأس قرار گیرد. آمریکا می‌تواند آرزوی ایجاد یک أم‌القُری (متروپولیتن) را برای «نظام جهانی لیبرال-دموکراسی» محقق سازد. در دوران ریاست جمهوری بوش پدر بود که آمریکایی‌ها این فرضیات را با عنوان «ایجاد نظم نوین» در ملاً عام اعلام کردند. اجرای این طرح نیز با داستان مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در دوران بوش پسر و با حمله به افغانستان کلید زده شد. در این فرضیات تهاجمی «امنیت بین‌المللی» تابعی از «سیطره بلامعارض آمریکا» تصویر می‌شود، و ضمانت اجرایی آن نیز «قدرت نظامی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا» است که باید به طور مؤثر در عرصه سیاست به کار گرفته شود.

از آن زمان، ایالات متحده علناً با دسته‌بندی کشورها در دو دسته «کشورهای باما» و «کشورهای ضدما»، سخن از کاربرد «زور» به میان آورده است تا کشورهای نافرمان و متمایل به استقلال را تسلیم آمریکا کند. این سناریو تداعی‌کننده یک برداشت سیاسی «هابز مشرب» است که نظام بین‌الملل را به ساختاری سلسله‌مراتبی تقسیم خواهد کرد (ظهور «لویاتان» در جامعه جهانی):

۱. قدرت سلطه‌گر
۲. کارگزاران سلطه
۳. پی‌روان و رعایای سلطه
۴. بازیگران منفعل و مرعوب
۵. بازیگران مطرود و نهایتاً آشوبگر.

واژه «نظم» که در بحث از دمکراسی‌های محلی و جهانی مطرح شد، کلیدواژه‌ای است که با مبحث «پیچیدگی» نیز پیوند می‌خورد. در حقیقت، برای ایجاد تغییرات در فضای سیاسی، تحلیلگر سیاسی و استراتژی‌سازان خود را در لباس مهندسی می‌بینند که به «مدیریت و کنترل» یک «مجموعه آشفته» مشغول است. وقتی مباحث سیاسی را در شبکه‌های تحلیل مهندسی قرار دهند، مفهوم سیاسی «استفاده از زور» هم قباحت خود را از دست می‌دهد. در این حالت، زورمداران همانند پیمانکارانی هستند که به فعالیت عمرانی و ساخت و سازهای خیرخواهانه مشغول‌اند.

برای استقرار این نظم در منطقه اروپای شرقی، غرب و ایالات متحده آمریکا از قدرت نظامی روسیه بیم دارند. بنابراین، بیشتر علاقه‌مند به شکل‌دهی انقلاب‌های مخملی‌اند، و تاکنون اغلب از قدرت نفوذ رسانه‌ای و فرهنگی کمک گرفته‌اند. اما در سایر نقاط جهان، اصلی‌ترین راهبرد غرب و ایالات متحده آمریکا برای ایجاد نظم همان دکترین «تغییر رژیم‌ها» آنهم از طریق نظامی است. بخصوص، دولت آمریکا از اینکه بر ضرورت تهاجم نظامی برای «حذف رژیم نامطلوب» اصرار بورزد، ابایی ندارد. اصل احترام به حاکمیت ملی و عدم مداخله که سابقه آن در روابط بین‌الملل به عهدنامه ۱۶۴۸ وستفاليا می‌رسد، دیگر اعتباری ندارد. به هر حال، راهبرد مزبور طی دو مرحله به اجرا درمی‌آید: نخست «حذف حکومت‌های چالشگر» و سپس «ایجاد دولت جایگزین».

دست بردن ایالات متحده و غرب در نظم خاورمیانه نیز، با بهانه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و از تغییر رژیم در افغانستان و عراق آغاز شد. حمله اسرائیل به حزب‌الله لبنان و جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶ را نیز باید گوشه دیگری از برنامه‌های «کنترل و مدیریت» به حساب آورد. در واقع، عملیات جنگی در عراق و افغانستان به منزله ابداع رویه و «سرمشق» نظم جدید جهانی بوده است. به طوری که اکنون دیگر افکار عمومی دنیا کم‌کم این گونه مداخلات بظاهر رهایی‌بخش برای «تغییر رژیم» را به عنوان مأموریت خودخوانده ایالات متحده

و امری عادی تلقی می‌کنند. تنها چیزی که برای آمریکا مهم است، موفقیت در ایجاد «دولت جایگزین» و هم‌نوایی آن با سیاست‌های غربی است. بعد از انجام موفقیت آمیز مرحله نخست این پروژه در دو کشور افغانستان و عراق، مراحل مهم‌تر آغاز شد. لیبی یکی از بخش‌های این پروژه بزرگ بود که در بلیشوی انقلاب‌های شورش‌مانند و هدایت شده، بمباران‌های چندین کشور غربی و سپردن آن به دست افراد جدید به اجرا درآمد. حتی اکنون که در حال نگارش این مطالب هستیم نیز، هنوز نظم لازم در کشور لیبی برقرار نگردیده است؛ و ژنرال حفتر با حمایت مصر و عربستان و امارت در حال نبرد با دولت وفاق ملی است. پس از آن، نوبت به سوریه و یمن و حتی آشوب مجدد در عراق رسید؛ و این پروژه با اهداف متنوعی همچنان ادامه دارد.

حیات سیاسی بازی گونه

اگر قلمرو «حیات بشری» بر روی کره زمین را به صورت سپهرهای درهم آمیخته زیستی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و غیره تصور نماییم، می‌توان گفت که «سپهر سیاسی» مسموم کننده سپهر زیستی و فرهنگی است. زیرا، در آنجا «طمع» جایگزین «انصاف» گردیده، و تکیه بر عقل معیشت^۱ بر منطق انسانیت غلبه می‌کند. عقل معیشت همان «حسابگری طمع‌ورزانه» و بیرحمانه است که در یکایک ما وجود دارد؛ و در اقشار مختلف شهروندان به اشکال متفاوت شاخ و برگ می‌گستراند. در واقع، جوامع و گروه‌های سیاسی اعم از محلی، ملی و جهانی نیز همین خصلت ناپسند را با خود دارند.

(۱) زندگی در بازی دمکراتیک

تمدنی که اکنون زندگی را در آن تجربه می‌کنیم، با تمامی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و غیره‌اش، استمرار حیات خود را مدیون وجود تکثر و کثرت‌هاست. به تبع آن، «حیات سیاسی» جوامع نیز دست‌کم در ظاهر قائم به رأی «اکثریت مردم» است. در حقیقت، چنان تنوع و تکثری در افکار و خواسته‌های مردم وجود دارد که ناگزیر باید مبنایی برای حفظ وحدت جمعی یافت. همین ضرورت و ناگزیری است که جامعه را به سمت اکثریت‌گرایی در تعیین روند امور سوق می‌دهد. سنگ بنای انواع دمکراسی‌های معاصر که به

^۱. Ratio

ظاهر مخالف دیکتاتوری بوده‌اند (اعم از لیبرال و سوسیال)، همین رجوع مستقیم یا غیرمستقیم به رأی و نظر مردم است.

البته، از قدیم‌الایام نیز اعتقاد بر این بوده است که شورا و اخذ نظرات، یا مثلاً بیعت کردن، راهی برای تحقق خواست یک جماعت و ایجاد رضایت در آنان است. بخصوص، وقتی بحث از یک موضوع سرنوشت‌ساز باشد، توجه به «رأی اکثریت» یک معیار منطقی است. زیرا، از این طریق به هر شهروند سهمی از حاکمیت داده می‌شود؛ یا دست کم سهمی در اظهار نظر. ضمن آنکه یکپارچگی قدرت نیز در همین اراده اکثریت محقق می‌شود.

اما، افرادی تیزبین معتقدند که در این حالت نیز سلطه و تحمیل وجود دارد. یعنی این دفعه اکثریت است که دیکتاتوری را اعمال می‌کنند؛ ولی «به نام قانون». در واقع، حاکمیت اکثریتی چندان فرقی با دیکتاتوری الیگارشی و فاشیستی ندارد، بجز در تصاحب زمام امور با توجیه رأی اکثریت! بقیه مردم هم دلخوش‌اند که گروه حاکم با زور چماق بالای سر آنها نایستاده است.

فرمایشات این افراد صرفاً ادعای بدبینانه و مجادله‌برانگیز نیست؛ بلکه مستدل و برخوردار از پشتوانه منطقی - ریاضی است که توسط بزرگانی مانند کُندُرسه فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی (۱۷۹۴-۱۷۴۳) و بعدها جان کنت آرو اقتصاددان آمریکایی معاصر (برنده جایزه نوبل) در کتاب انتخاب‌های اجتماعی و ارزش‌های فردی (۱۹۵۱) نیز اثبات شده است. آنها با روش‌های ریاضی نشان داده‌اند که ایجاد دمکراسی حقیقی با تکیه بر رأی اکثریت امری غیرممکن است. به عبارت دقیق‌تر، تأمین منافع افراد و احاد اجتماع در روش اکثریت امری موهوم و خوش‌خیالانه است.^۱

^۱. مشروح این استدلال در فصل ۳ از کتاب «مدل‌های (میان رشته‌ای در) سیاسی» نوشته ژاک آتالی

آمده است. (نشر میان‌رشته‌ای، ۱۳۹۶)

اساس دلایل‌شان این است که روش اکثریت سازوکاری مبتنی بر «همرنگی با جماعت»^۱ است. وقتی گروهی دور هم جمع می‌شوند و به توافقاتی می‌رسند، افراد تازه ملحق شده باید خود را با آنها وفق دهند تا پذیرفته شوند. اما، هر تعداد افراد هم اضافه شود، کمتر شانس اثرگذاری بر تصمیم‌جمعی را دارند. دیدگاه اولیه بنیان‌گذاران همانند سنگی است که در برف غلطیده و اکنون گلوله برفی شده است. حضور افراد دیگر فقط این دیدگاه را وسعت می‌بخشد و بزرگ‌تر می‌کند. اینگونه است که جناح‌ها و احزاب بتدریج مستقر و تثبیت می‌شوند، و نظرات بقیه جامعه به مرور زمان محو می‌شود. در واقع، صاحبان زر و زور و نفوذ از طریق مکانیسم‌های «اقتناع کاذب» یا فریب و «اغفال» جمعیت بیشتری را به دنبال خود کشانده و به شکل مسالمت‌آمیز سایرین را مغلوب می‌سازند. گروه‌های بازنده هم ناگزیر به پذیرش و همراهی با جماعت می‌شوند، به این امید که در نوبتی دیگر طعم پیروزی در این قبیل بازی مسالمت‌آمیز را بچشند. دوران ما، دورهٔ ربودن قدرت در محیط «برد و باخت» است؛ آنهم از طریق جلب نظر اکثریت به هر قیمتی.

۲) از بازی محلی تا بازی جهانی

سابقهٔ دسته‌بندی‌های بازی‌گونه در روابط بین‌الملل، به پس از دو جنگ جهانی قرن ۲۰ و شکل‌گیری نظام دو قطبی برمی‌گردد که ظهور قدرت‌های جدید را در پی داشته است. پیش از آن، لشگرکشی طغیان‌گرانه و فتوحات امپراتورمآبانه بیشتر مرسوم بود.

آغاز قرن بیستم با انقلاب روسیه و ظهور امپراطوری «اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی» مقارن شد. ظهور ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرتی نوین در عرصهٔ جهانی نیز مدیون جنگ‌های جهانی اول و دوم است که افول و

^۱. Conformism

تضعیف برخی قدرت‌ها از قبیل دولت عثمانی و بعدها آلمان و ژاپن و ایتالیا و دیگران را به دنبال داشت. از اواسط قرن بیستم که کشورهای فاتح جنگ دوم به تقسیم قدرت در قالب شورای امنیت کنونی و «حق وتو» مبادرت نمودند، دو ابرقدرت شوروی و آمریکا به مدت ۵۰ سال در تقابلی موسوم به «جنگ سرد» اروپای شرقی و اروپای غربی را - و بلکه کل دنیا را - رودر روی همدیگر قرار دادند. در حقیقت، جنگ سرد نوعی رقابت دمکراتیک خشن بود که قواعد آن را مرزهای خطر و خطوط قرمز تعیین می‌کرد.

در گرماگرم چنان تقابلی، کشورهای کوچک نیز مناسبات خود را بر طبق وضع موجود تنظیم می‌کردند. برخی به این اکثریت (بلوک غرب) می‌گرویدند، و برخی به آن اکثریت (بلوک شرق) روی می‌آوردند. فرصت خوبی نیز بود؛ چرا که همیشه جایی برای «تغییر احوال» کشورها وجود داشت. اما سرانجام ابرقدرت شرق از هم فروپاشید و کشورهای ضعیف این فرصت «دو دوزه بازی» را از دست دادند.

فروپاشی ابر قدرت شوروی موجب شد که صورت مسئله قدرت در تمام جهان نیازمند تعریف تازه‌ای شود. ایالات متحده آمریکا که اکنون بی‌رقیب مانده بود، خواهان پایه‌گذاری دنیای جدید با نظم و نسقی است که شأن بی‌همتایی او در آن رعایت شود. در دهه نود «استراتژی بزرگ» ایالات متحده، پیام ظهور یک «نظم نوین» را به همه دنیا اعلام کرد: دهکده‌ای جهانی با «آیین دهداری!» آمریکایی.

تهدیدات جدی و هزینه‌های سنگینی که رخدادهای بعد از فروپاشی شوروی بر قاره‌های آسیا، آفریقا، و اروپا تحمیل می‌کرد، نوید تحولات مهمی را می‌داد. جنگ‌های شبه جزیره بالکان، سومالی، افغانستان، عراق، و حتی لبنان و غزه تا مرز نسل‌کشی رسید. بازی‌های آمریکا در حیات خلوت روسیه (ابر قدرت سابق) و جنگ مختصر روسیه - گرجستان در ایزوستیا نیز امتداد گل‌آلود

شدن محیط بین‌المللی بود. به ادبیات تحلیلگران، همه اینها عوارض و علائم «بی‌نظمی» و «آشفته‌گی» در جامعه جهانی است.

گرچه برخی از این آشفته‌گی‌ها، مانند تحولات اوکراین و شبه جزیره کریمه، محدود بود. ولی خونریزی‌های ددمنشانه چندین ساله سوریه و کشانده شدن دامنه آن تا بخش‌هایی از عراق و تسخیر موصل، سپس مرزهای لبنان و اسرائیل، و متعاقباً تهدید مرزهای ایران و ترکیه، نشان داد که هنوز هم می‌توان در انتظار جنگ‌های دیگری بود که البته جنگ جهانی نیست: جنگ‌های پنهان، جنگ‌های نیابتی و متکی به پشتیبانی‌های اطلاعاتی، رسانه‌ای، سایبری، اینترنتی و غیره. انقلابات خشونت‌آمیز و کشتارها در لیبی و سودان و مصر، اختلال چندساله در نظم اجتماعی بحرین، و تحولات یمن که با دخالت سایر کشورهای عربی و چراغ سبز غرب همچنان ادامه دارد، استمرار همان وضعیت است.

در عین حال، قدرت‌های جهانی و کارگردانان اصلی سیاست بین‌الملل همچنان وانمود می‌کنند که هنوز دنیا به طور کامل از کنترل نهادهای بین‌المللی خارج نشده است. یعنی هنوز چانه‌زنی قدرت‌های بزرگ بر سر تأسیس نظم نوین و ساختارهای جدید ادامه دارد.^۱

اما، در عالم واقعیت، برخی مولفه‌های درگیر در رشد بی‌نظمی اخیر را می‌توان به قرار زیر فهرست نمود:

- تروریسم، تبهکاری و پولشویی، سلاح‌های کشتار جمعی
- جریان‌های مخالف جهانی‌سازی و اقتصاد لیبرال

^۱ - نگاه کنید به کتاب:

بی‌نظمی نوین جهانی، نوشته تزوتان مدوروف، ترجمه پرویز علوی و شهرام اقبال زاده، نشر

اختران، ۱۳۷۸

- نیروهای مخالف با یک‌جانبه‌گرایی و جهان تک‌قطبی
 - نهادها و تشکیلات ناکارآمد بین‌المللی بازمانده از نظم پیشین
 - روش‌های ناعادلانه حفظ منافع: مانند حق وتو، تحریم، تغییر رژیم
 کشورها و..

تحلیلگران «بی‌نظمی نوین» را نتیجه سر درگمی ابرقدرت‌ها در هنگامه به
 خطر افتادن منافع‌شان می‌دانند. اما برای سیاستمداران، مهم آن است که
 علی‌رغم سردرگمی و خرابکاری نهایتاً دست‌شان از آنچه به دنبالش هستند
 خالی نماند.

نتیجه‌گیری از مطالب این فصل را می‌توان در دو نکته خلاصه کرد:
 ۱- رقابت‌ها و فعالیت‌های جهانی کم‌شباهت به «بازی» درون کشورها
 نیست. ائتلاف‌ها و تبانی‌های مقطعی قدرت‌های رده‌اول و دوم دنیا نیز شبیه
 احزاب داخل کشورهاست. اینها دائماً همدیگر را متهم، تحریم، تهدید، تخطئه
 و یا با دروغ‌پردازی رسانه‌ای رسوا می‌کنند. این هم یک دمکراسی از نوع خشن
 و در مقیاس کلان است که در آن کشوری مانند آمریکا همزمان درگیر جنگ
 اقتصادی و سایبری با بسیاری کشورهای قدرتمند، و تهدید و تحقیر برخی
 دیگر می‌شود.

۲- وضعیت کنونی «دوران گذار» است. زیرا، با فروپاشی شوروی و گراییدن
 فضای جهانی از حالت دوقطبی به چندقطبی، هنوز چندان نظم و نسق یا
 موازنه‌ای بین قدرت‌های برتر برقرار نیست. تنها واقعیت مشهود اینکه، تقابل
 یک‌جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی فضایی از کشاکش و تنش ایجاد کرده است.

بازی‌های ایرانی

به دلایلی که در فصل قبل ذکر شد، هم درون جوامع و هم در مناطق مختلف دنیا- یا حتی در کل نظام جهانی- انواعی از یارگیری، دسته‌بندی و ائتلاف برقرار می‌شود که شکل و تعداد آنها بستگی به قواعد تقسیم قدرت دارد. سپس، هر یک از شرکت‌کنندگان یا واحدهای حاضر در چنین تعاملات بازی‌گونه، با نظر به مرز و محدودیت‌های موجود بعلاوه ظرفیت‌های طبیعی و هویتی‌اش، به تأمل و طراحی در باره مسیر آینده اتفاقات می‌نشینند. به عبارت واضح، همه تلاش می‌کنند تا هر طور شده خود را در چارچوب یک یا چند مورد از ائتلاف‌ها بگنجانند، و نتیجتاً به همان چیزی برسند که امکان رسیدن به آن از طریق تلاش انفرادی برای‌شان میسر نبود.

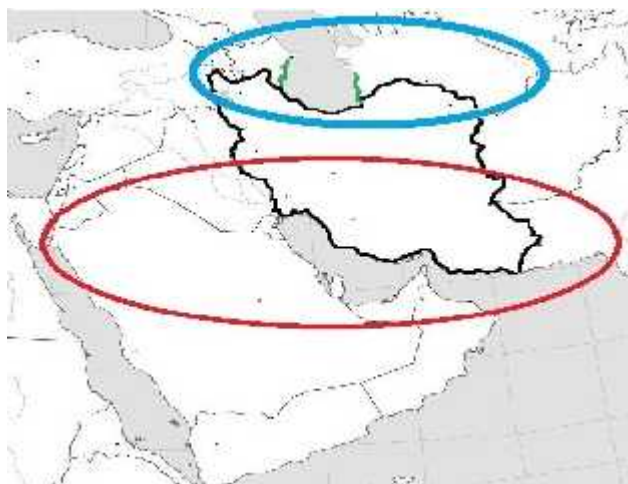
با آنکه ایران در زمان نظام شاهنشاهی به عضویت پیمان‌هایی بین‌المللی مانند سنتو درآمدی یا همتراز کشورهای ترقی‌خواه در تأسیس و استمرار برخی نهادهای بین‌المللی مشارکت می‌نمود، حداکثر نقشی که غربی‌ها برای آن قائل بودند اینکه با عنوان «ژاندارم منطقه» شناخته می‌شد. بعد از استقرار نظام جمهوری اسلامی نیز، علی‌رغم مقداری شوالیه‌گری و والاگویی‌ها مانند «صدور انقلاب به سراسر جهان» یا «رفع فتنه در جهان»، کم‌کم روشن شد که ظرفیت‌های کشور عجزاً متناسب با این شعارها نیست. در حقیقت، خواسته‌های واقعی مردم و ذهنیت سیاستمداران معتدل کشور هم از ایفای نقش تراز اول منطقه‌ای و حفظ هویت برجسته کهن خود فراتر نمی‌رود. گواه

آن نیز سند چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور و سایر اسناد بالادستی است که معمولاً ظرفیت‌های علمی و اقتصادی و سیاسی را در چشم‌انداز منطقه ترسیم می‌کند. با این وصف، همه می‌دانند که تکاپوهای امروزی ایران از مدیترانه تا ونزوئلا و حوالی کره شمالی، بیشتر نوعی تلاش برای ایجاد عمق استراتژیک در راستای افزایش قدرت بازدارندگی است که در صورت لزوم چکش‌خوار نیز هست. به طور خلاصه، اهداف و آرمان‌های ملی و حتی اسلامی ایران در حد سیاست «منطقه‌گرایی» است؛ بماند که در همین مقیاس نیز هنوز ظرفیت‌های سیاسی، تشکیلاتی، علمی، اقتصادی، فرهنگی و حتی اسلامی که لازمه چنین نقش بزرگ باشد در داخل کشور مهیا نشده است.

متأسفانه، حادثه پیش‌بینی نشده فروپاشی شوروی که به فاصله نه‌چندانی از وقوع انقلاب اسلامی رخ داد، مهلت نداد تا ایران بر اساس شعار «نه شرقی، نه غربی» خود به تنظیم مناسبات با جهان بپردازد. برهم خوردن آرایش جهانی قدرت، قوز بالا قوزی بود بر کارشکنی قابل انتظار قدرت‌های بزرگ در روند تحکیم انقلاب و استقلال ملی؛ بخصوص سیاست‌های ایالات متحده که ایران تازه از چنگش پریده بود! به بیان دیگر، تهاجم نیابتی صدام، شورش‌های مخالفان نوع حکومت (جمهوری اسلامی) و آرایش جدید اعراب خلیج فارس کم بود که شرایط ژئوپولیتیک در مناطق شمالی نیز به دلیل تجزیه شوروی برهم خورد. با این توضیح، ایران باید برای بازی‌های مهم آماده می‌شد.

هر کدام از گرفتاری‌هایی که نظام نوپای ایران بدان مبتلا شده است، فی‌نفسه به عنوان یک «بازی» ژئواستراتژیک در مقیاس منطقه‌ای و بلکه جهانی قابل تحلیل است. برای مثال، داستان جنگ هشت ساله با همسایه غربی که همه اعراب - بجز سوریه و لیبی - را در مقابل ایران قرار داد، و یا اتفاقات چندین ساله در همسایگان شرقی (افغانستان و پاکستان)، هر کدام جداگانه قابل بررسی است. اما، برای درک رفتار نظام نوپای ایران بعد از

انقلاب، بهتر است بر شمال و جنوب کشور تمرکز کرد. این دو ناحیه از دیرباز محیط کلاسیک کنشگری ایران بوده‌اند. از یک طرف، برای مواجهه با تحولات در قلمرو ابر قدرت شمالی (از افغانستان و تاجیکستان تا آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، و خلاصه منطقه قفقاز و پیرامون دریای خزر) اتخاذ تدبیر لازم بوده است. از طرف دیگر، قلمرو نفوذ ابر قدرت دوردست – ولی همیشه مستقر در جنوب، یعنی آمریکا – از فلسطین و مصر تا شبه‌جزیره عربستان، امیرنشین‌های حاشیه خلیج فارس، و پاکستان، دائماً آستان حوادثی بوده است که برای ایران و آرمان‌های اسلامی انقلابش چالش‌آفرین می‌شوند.



(۱) بازی شمال: خزر و ابر قدرت شرق

فروپاشی ابر قدرت همسایه، ایران را نه با یک کشور که با ۱۵ کشور در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز مواجه ساخت. این یعنی تغییرات ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک ایران را در مرزهای شمالی وارد بازی‌های پیچیده‌تری نمود. به

طور مشخص، در بازه زمانی فروپاشی شوروی تا امروز، تحولاتی مانند درگیری‌های قره‌باغ، انقلاب‌های مخملی در قلمرو نفوذ همسایه شمالی، تعرضات گرجستان به روسیه، و مهم‌تر از همه ماجرای تقسیم و تعیین رژیم حقوقی دریای خزر باعث شده است که ایران به تناوب درگیر یا ناظر بازی‌های نسبتاً مسالمت‌آمیز کشورهای نوظهور باشد.

اصلی‌ترین بازیگران در این منطقه، روسیه و ایران بوده‌اند. از یک طرف، روسیه به عنوان میراث‌دار ابرقدرت قبلی، جمهوری‌های شوروی سابق را به عنوان «مُلک و محل» پدری قلمداد می‌کند، و برای خود حقوق و منافع امنیتی-سیاسی-اقتصادی متصور است که احتمال بازگشت او را به هر منطقه از قفقاز در پی دارد. از طرف دیگر، ایران به واسطه پیوندهای تاریخی، جغرافیایی، نژادی، فرهنگی و دینی با اهالی کشورهای آن حوزه، و همچنین مسائل امنیتی، ناگزیر به پیگیری برخی سیاست‌ها در آن کشورهاست.

به هر حال، با فروپاشی ابر قدرت سابق، کشورهای استقلال یافته‌ای که تا مدتی نیز خود را کشورهای مشترک‌المنافع می‌خواندند، آرایش‌های متعددی از تعاملات شکل دادند. بر اساس گزارش‌ها تاکنون بالاتر از ۱۰۰ مورد تنش و درگیری یا اختلاف حقوقی در این منطقه پدید آمده است. اما، حساس‌ترین نواحی که با امنیت مرزهای شمالی ایران ارتباط دارد، قفقاز جنوبی و حواشی دریای مازندران متشکل از آذربایجان، ارمنستان و گرجستان است. به واسطه وجود قومیت‌ها و مذاهب مختلف این منطقه که ارتباطات تاریخی با کشورهای مجاور دارند - ترک، ارمنی، گرجی، آذری ایرانی - کشورهایمانند روسیه و ترکیه و ایران نیز فرصت کنترل و مدیریت این منازعات را یافته‌اند. به طوری که گاهی منطقه به عرصه رقابت آنها نیز تبدیل شده است.

درست است که منازعات و بحران‌های قفقاز جنوبی منشأ داخلی دارند، اما بالقوه امنیت کشورهای همجوار از جمله ایران را به چالش می‌کشند. به همین

دلیل، تنوع بازی‌ها در این منطقه معمولاً با ارایه سازوکارهایی رقم می‌خورد که کشورهای تأثیرگذار مانند ایران، روسیه و ترکیه بنحوی مبتکر آن هستند. در مقابل، گاهی ابتکارات کشورهای کوچک‌تر منطقه موجب کشاندن پای دولت‌های دوردست از قبیل آمریکا و اروپا و حتی اسرائیل نیز می‌شود. مسلماً، این به اصطلاح دیانت سیاسی ناشی از ضعف‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای مزبور و خلأ قدرت بعد از فروپاشی شوروی سابق است.

بر اساس تجربهٔ سالیان اخیر هیچ «اکثریت مهمی» که دارای طرح مشترک برای مسائل منطقه باشند وجود ندارد. در این باتکلیفی، روسیه همچنان با برخورداری از موضع برتر، منافع خود را حفظ کرده و فقدان هماهنگی در چشم‌انداز آینده روابط کشورهای منطقه به نفع اوست. ایران نیز به دلیل قرار گرفتن در حد واسط مناطق ژئوپولیتیک شمال و جنوب (آب‌های گرم خلیج فارس تا قفقاز)، و به عنوان محل اتصال آسیای میانه و آسیای جنوب شرقی با اروپا از اهمیت خاصی برای آن کشورها برخوردار است.

روی هم رفته، عملکرد بازیگران منطقه‌ای قفقاز را می‌توان به مثابه جعبهٔ سیاهی در نظر گرفت که رفتار کلی آن (ورودی و خروجی) متأثر از سیاست‌های ارباب‌آمیز روسیه و مداخلات خارجی (مانند آمریکا) رقم می‌خورد. به طور مشخص، منفعت ایالات متحده آمریکا در برهم زدن ثبات و امنیت این منطقه، و ایجاد اختلال در مرزهای ایران و روسیه است. به همین دلیل، دعوت آذربایجان از آمریکا و حتی اروپا برای ایجاد پایگاه نظامی، همیشه با ابراز نگرانی و هشدار ایران و روسیه همراه بوده است. البته، ابراز نگرانی یا اعمال نفوذ روسیه غالباً از موضع قدرت و با جدیت بیشتری همراه بوده است. اما، ایران با ملاحظه منافع همه کشورهای منطقه سعی داشته است که نقشی خیرخواهانه و هماهنگی‌آفرین از خود به نمایش بگذارد.

اجمالاً اینکه، ترتیبات بازی‌گونه و چینش‌های مطلوب کشورهای این منطقه ناشناخته و بی‌شمار نیست، و می‌توان آن را به اختصار درآورد:

آذربایجان، ارمنستان، گرجستان	روسیه	۳+۱	ترتیبات مورد علاقه روسیه
آذربایجان، ارمنستان، گرجستان	روسیه، ایران	۳+۲	ترتیبات مورد علاقه ارمنستان
آذربایجان، ارمنستان، گرجستان	روسیه، ایران، ترکیه	۳+۳	ترتیبات مورد علاقه ایران
آذربایجان، ارمنستان، گرجستان	روسیه، ترکیه، آمریکا	۳+۳	ترتیبات مورد علاقه آذربایجان
آذربایجان، ارمنستان، گرجستان	روسیه، ترکیه	۳+۲	ترتیبات مورد علاقه ترکیه

در این میان، نوع بازی دوگانه ایران / ابرقدرت شرق در منطقه مورد اشاره، تابعی از بده-بستان‌ها و تعاملات این دو کشور در سایر قلمروهاست؛ و وجه مشترک همه این تعاملات نیز ممانعت از افزایش نفوذ ایالات متحده آمریکا است. برای مثال، همراهی کج‌دار و مریز روسیه با ایران در حل و فصل مناقشه هسته‌ای یا سیاست‌های خاورمیانه‌ای (مثلاً مشارکت روس‌ها در جنگ سوریه) توانسته است موجب اتخاذ سیاست احتیاط و مدارای ایران در بحث تقسیم دریای خزر و تعیین رژیم حقوقی آن شود.

(۱) بازی جنوب: نفت و ابر قدرت غرب

سرنخ این بحث را نیز باید از دوران جنگ سرد در نظام دوقطبی سابق پی گرفت. بررسی پیشینه رفتاری قدرت‌های جهانی حاکی از آن است که، هرچه دنیا متحول‌تر شود سرنوشت خاورمیانه باز همان است که بود. مدیریت تغییرات خاورمیانه در مرکزیت طرح‌های مختلف آنها برای مهندسی ساختار نظم جهانی قرار دارد. حساس‌ترین نقطه نیز خلیج فارس و تنگه هرمز تا باب‌المنندب است که شریان انتقال انرژی به غرب تلقی می‌شود.

بدین ترتیب، کشورهای را می‌توان برشمرد که امنیت انتقال انرژی با سرنوشت آنها در این مسیر گره خورده است: ایران، عراق، کویت، قطر، عربستان، امارات، بحرین، عمان، یمن و مصر. در حقیقت، رشد و تحولات اقتصادی بسیاری از کشورهای دنیا در گرو میزان قدرت، ثبات یا عدم ثبات و چگونگی تحولات درونی هریک از این کشورها و نوع مناسبات‌شان می‌باشد. یک مشخصه مهم در مجموعه منطقه این است که از حیث جغرافیایی و متعاقباً نظامی، ایران به تنهایی بر تمام حاشیه شمالی خلیج فارس و دریای عمان اشراف و تسلط دارد. مشخصه مهم دیگر اینکه از ۹ کشور حوزه خلیج فارس، ۸ کشور هویت قومی عربی دارند؛ و همین مطلب دستمایه ادامه بحث ماست.

از جنگ جهانی دوم به بعد، موتور محرکه برنامه‌های غرب در خاورمیانه تحریک ناسیونالیسم رنگارنگ و پیشبرد سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» بوده است. با چنین مکانیسمی، ایجاد وضعیت‌های چالش‌زای ساختگی مانند رقابت ایران-اعراب، اعراب-اسرائیل، ترک‌ها- کردها، و سپس بازی با آن برای غرب آسان بوده است. این الگوها به همت استعمار انگلیس در قرون گذشته، در مقیاس‌های کوچک‌تری از اختلافات ارضی و تعارضات فرقه‌ای نیز استعداد تکثیر داشت. برای مثال، زمینه‌های تقابل ایران-عراق، عراق-کویت، یمن-عربستان، عربستان-قطر، ترکیه-سوریه، ایران-امارات و نظیر اینها، میراث استعماری است که جایی برای بیداری و وحدت فرهنگی و سیاسی مردم

خاورمیانه نمی‌گذاشت. تشویق اعراب به شورای همکاری خلیج فارس یا ناتوی عربی نیز نوعاً استمرار همان ناسیونالیسم تفرقه‌آمیز بود.

با مروری بر تاریخچه خاورمیانه متوجه می‌شویم که، قبل و بعد از انقلاب اسلامی، غربی‌ها همواره کوشیده‌اند تا ایران و کشورهای منطقه را مقابل همدیگر قرار دهند. موفقیت آنها در این زمینه نیز مدیون اختلاف‌افکنی بر دو محور قومیت (عرب و عجم) و مذهب (شیعه و سنی) بوده است. بعد از انقلاب اسلامی، دولتمردان آمریکای مستمراً طرح تازه می‌ریزند، به کشورهای مختلف سفر می‌کنند یا پیغام می‌دهند، و از طریق رسانه‌ها ایران‌هراسی را ترویج می‌کنند تا دولتمردان ترسو و دست‌نشانده را دور همدیگر جمع نموده و چیزهایی به ایشان دیکته کنند. آنها به درستی گفتمان انقلابی ایران را خطر بالقوه برای تخت و تاج سلاطین و امرای عرب جلوه می‌دهند. اخیراً بیش از گذشته تلاش می‌کنند که عناصر و اجزای منطقه (عربستان، ترکیه، امارات، قطر، مصر و گاهی حتی اسرائیل) را به طور مصنوعی به همدیگر پیوند دهند؛ بلکه این هم‌افزایی منجر به نتایجی باب میل غربی‌ها شود.

با این‌همه، ایران همیشه آمادگی حضور در یک بازی منطقی و همکاری با اکثریت تاثیرگذار کشورهای منطقه را اعلام است. البته، حتی اگر کشورهای مزبور به این اعلام آمادگی چراغ سبزی نشان داده باشند، بازهم هر کدام از آنها ترجیحات خاص خود را دارد. برای مثال، در همین مقطع کنونی (۲۰۱۹) که ملی‌گرایی اعراب اعتبار خود را نزد ملت‌های منطقه از دست داده است، هنوز برخی از دولت‌های منطقه آن احساس و رویه کاذب ملی‌گرایانه را در خود احیا می‌کند. به طوری که با خرید و دریافت برخی تجهیزات جنگی در ازای دلارهای نفتی، خود را گم کرده و سروته نقشه‌های منطقه‌ای ابرقدرت‌ها برای مداخله را از یاد می‌برند.

اینکه هر کشوری ترجیحات خاص خود را داشته و ترتیبات مورد علاقه کنشگران بومی و هم‌پیمانان بیگانه آنها بر همدیگر منطبق نیست، به تنهایی

می‌تواند نشانه‌ای کافی از حرکت منطقه در «مرز آشفستگی و نظم» باشد. و بی‌تردید در مقطع کنونی همین گونه است.

امارات، عربستان، مصر	آمریکا، اسرائیل	۳+۲	ترتیبات مورد علاقه آمریکا
ایران، عربستان، کویت، عمان	آمریکا، اروپا، اسرائیل	۳+۳	ترتیبات مورد علاقه اروپا
عربستان، قطر، امارات، بحرین	ایران، عراق، کویت، عمان	۴+۴	ترتیبات مورد علاقه ایران
مصر، کویت، امارات، قطر	آمریکا، اسرائیل، عربستان	۴+۳	ترتیبات مورد علاقه عربستان
مصر، عربستان، قطر، امارات، عمان	آمریکا، اسرائیل	۵+۲	ترتیبات مورد علاقه اسرائیل

به هر حال، همه مواضع و مناسبات جهانی اهمیت دارند؛ چرا که بر آینده ما و دیگران تأثیر می‌گذارند. اما با توجه به مطالبی که تا اینجا کتاب در باره سرنوشت «خاورمیانه» و پیرامون ما بیان شد، پرسش‌های آغازین کتاب (راجع به چگونگی رفتار ایران و چگونگی رفتار با ایران)، به شکل تازه‌تری در ذهن خواننده مطرح می‌شود:

- ۱- با چنین فرایندی از «آشفستگی به نظم»، وضعیت خاورمیانه به نفع چه کسی پیش می‌رود؟
 - ۲- آیا «الگوهای نوپدید»، به عنوان اجزای طبیعی نظم نوینی که کاملاً مغایر با برنامه‌های ایالات متحده است، موفق و پایدار خواهد ماند؟
- برای یافتن پاسخ‌ها، نیازمند پرواز هلیکوپتری و شناسایی مناسبات مهندسی شده خاورمیانه از لنز تجهیزات علمی دقیق‌تری هستیم که آن را «دستگاه میان‌رشته‌ای» شامل مفاهیم، تمثیلات، مدل‌ها و نظریات می‌خوانیم.

بخش دوم:

تحریر میان رشته‌ای

-
- فصل پنجم: جهت اطلاع دانشجویان ۴۹
- فصل ششم: مناسبات، پیچیدگی و بازی ۶۱
- فصل هفتم: نظریه اطلاعات و عدم قطعیت ۷۳
- فصل هشتم: کل‌نگری در سیاست ۸۵
- فصل نهم: سیستم‌نگری و انواع کنترل ۹۷

۵

جهت اطلاع دانشجویان!

مطالب این کتاب را باید مرتبط با حیطه نظری دانش سیاست به حساب آورد، هرچند که تمرین با مدل‌های مورد اشاره در آن می‌تواند موجب کسب مهارت در عرصه کاربردی هم باشد. در تفاوت‌گذاری بین دانش نظری و مهارت کاربردی، می‌توان از توضیح مفیدی بهره برد که رابرت هال در فصل اول کتابش با عنوان «مبانی تحلیل سیاسی مدرن»^۱ آورده است. وی می‌گوید: از قدیم‌ها علم سیاست را به پزشکی تشبیه کرده‌اند. دولتمرد از سلامت جامعه مواظبت می‌کند، پزشک از سلامت افراد جامعه. اما میان مهارت پزشکی (مراقبت بالینی) و علم محض پزشکی (مطالعه در باره علائم، علل، و درمان امراض) تمایز قائل می‌شوند. آموزش‌های پزشکی شامل دوره کارورزی و تجربه بالینی است. علی‌رغم اهمیت مهارت‌های پزشک در درمان بیماران، پیشرفت این علم نه به تجربه پزشکان بلکه به کار دانشمندان بستگی دارد. دانش حاصل از تجربه مستقیم با بیماران-گرچه ارزشمند است- معمولاً به اکتشافات جدید در علم پزشکی منجر نمی‌شود. اگر تلاش دانشمندان علم پزشکی نبود، پزشکان درمانگر تنها فهم مختصری از علل و درمان امراض به دست می‌آوردند؛ شاید فقط اندکی بیشتر از طبیبان قرن هیجدهم.

^۱. Dhal. Robert. A. (1963). *Foundations of Modern Political Analysis*. New Jersey: Prentice-Hall

این تمثیل جامع رابرت دال، برای بیان ماهیت بحث ما در کتاب حاضر کفایت می‌کند. اما یک نکته لازم‌الاشاره نیز هست که تا پایان کتاب بیش از پیش به آن پی خواهیم بُرد: سیاست رایج امروزی نه در بخش نظری و نه در بخش کاربردی، دیگر قابل تشبیه به علم پزشکی نیست. سیاست امروزی عملاً به قواعد مدیریتی و مهندسی گرایش دارد که گاهی بسیار خشک و تخریبی و بیرحمانه هم می‌شود. مقداری از این «مهندسی شدن» اثر شتاب تحولات و لزوم سرعت عمل در «محاسبه» و «تصمیم» است؛ و مقداری دیگر به دلیل تجدیدنظرهایی است که دانشگاهیان در نحوه نگرش به موضوعات داشته‌اند (روش‌شناسی تحقیق تغییر کرده است).

به هر حال، سیاست از رشته‌های تحصیلی است که حتی مراکز آکادمیک هم در شناسایی آن به عنوان «یک علم»، «فن» یا «هنر و مهارت» اختلاف سلیقه نشان داده‌اند. در مواردی یک رشته با عنوان علم سیاست، در موارد دیگر علوم سیاسی، و باز هم در موارد دیگری جامعه‌شناسی سیاسی تدریس می‌کنند. اساساً، برداشت کهن و ارسطویی از سیاست، از دورانی تعاریف و مرزهای قابل تغییر به خود پذیرفت که سیاست از دربارها و محافل اختصاصی به متن جوامع آمد؛ یعنی از زمانی که تأثیر اقتصاد، آموزش و پرورش، حقوق شهروندی، محیط زیست و مبادلات فرهنگی و ورزشی و غیره بر سرنوشت جامعه برای همگان عیان‌تر شد. حتی اکنون دیگر از دوران اهمیت مباحث ترکیبی مانند اقتصاد سیاسی، روان‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، و امثال اینها نیز عبور کرده‌ایم. اصطلاح «علوم سیاسی» هم دیگر عنوان قانع‌کننده‌ای نیست؛ زیرا تحلیل‌ها و برنامه‌ریزی‌ها به صورت «چندین و چندرشته‌ای» انجام می‌گیرد.

مسلماً، انفجار اطلاعات و گرایش بشر به احاطه بر همه امور، در این تغییر فاز بی‌تأثیر نبوده است. اما مهم‌تر از آن، «چندوجهی و چندبعدی» جلوه کردن

سیاست است که از ماهیت پیچیده دنیای کنونی نشأت می‌گیرد. پیچیده‌تر شدن دنیا، حجم عظیم اطلاعات مربوط به این پیچیدگی، و سیاست را در همه ابعاد و مناظر حاضر دیدن، سه عنصری است که حتی روش تحقیقات را هم دچار دگرگونی کرده است.

(۱) در باره سیاست معاصر

سیاست از خصلت حضور همه‌جایی^۱ برخوردار است و همه چیز را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از کسب و کار و تجارت گرفته تا خدمت در سازمان‌ها و تشکیلات دولتی و ملی و بین‌المللی، مدیریت و مراقبت از محیط زیست، توسعه کشاورزی و صنعت، مبادلات علم و اطلاعات، همه جا با سیاست و حکمرانی سیاسی سروکار داریم. زیرا، در همه این زمینه‌ها انسان‌ها فعالیت دارند؛ و انسان‌ها در زندگی واقعی^۲ اهداف عینی را دنبال می‌کنند. در این رهگذر، ممکن است با محدودیت‌های طبیعی، اجتماعی، حقوقی، اداری، انسانی و غیره مواجه شویم که نحوه پیشبرد آن ما را با ماهیت سیاسی امور آشنا می‌سازد. همه چیز سیاسی نیست؛ ولی سیاست وسواس‌الخناسی است که همه‌جا سرک می‌کشد و حضور دارد.

از طرف دیگر، وقتی انسان‌ها در مسیر مورد اشاره با مسائل ناگهانی مواجه می‌شوند، از انواع اطلاعات و معلومات و معارف و حتی «شبه‌علم»^۳ هم استمداد می‌جویند تا عملاً زندگی را پیش ببرند. این به هر دری زدن در فضای دانشگاهی نیز با مقداری روش و آداب، شکل متعارف و پسندیده به خود گرفته است. در واقع، تمایل به «تجمیع و تلفیق»^۴ معلومات طوری رواج یافته که

^۱. Ubiquitous

^۲. Real life

^۳. Anti-science

^۴. Integration

مرزبندی‌های قبلی حرمت خود را از دست می‌دهد. بیخود نیست که گاهی تحلیلگران سیاسی «همه‌چیزدان» به نظر می‌آیند (برای ما مردم عوام). اکنون دلیل ظهور آنچه که در روش‌شناسی نوین مطالعات جامع^۱ می‌نامند نیز برای خواننده آشکارتر می‌کند؛ مثلاً مطالعات جهانی، مطالعات منطقه‌ای، مطالعات استراتژیک، مطالعات آینده‌پژوهی و غیره. مشخصه مهم این قبیل مطالعات آن است که مقدمات کافی برای «تصمیم‌سازی» یا «اقدام سیاسی» را به شیوه تقریباً مستند فراهم می‌کنند. به عبارت دیگر، سیاست و سیاست‌اندیشی را مستحق کل‌نگری، «چندعلمی» و «چندرشتگی» می‌دانند؛ آنهم از آن بابت که نهایتاً با «تصمیم‌گیری» در باره حیات و سرنوشت مردم سر و کار دارد، و البته تصمیم خود امری «چندبُعدی» و «چندوجهی» است.

سیاستمدار امروز، به عنوان کانون تصمیم‌گیری، با افراد متعددی از صاحبان دانش در قلمروهای تاریخ، جغرافیا، حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و ... هم‌اندیشی دارد. اینها همه در خدمت قدرت‌اند و غالباً اگر او در تصمیم‌گیری استقلال نسبی داشته باشد، دل‌مشغولی اصلی‌اش رسیدن به چنان درجه‌ای از «کلیت‌سازی»^۲ یا تلفیق است که بتوان تصمیم او را جامع و «برآیند» معلومات دانست. حتی وقتی یک گروه اجتماعی، حزب و یا یک ملت به فلان تصمیم نهایی می‌رسد نیز می‌توان همین تصور داشت. رویدادهای سیاسی، اعم از محلی و ملی و جهانی، غالباً برآیندی از تلاقی معلومات و برداشت‌های انسان از واقعیات (ظرفیت‌ها و محدودیت‌های خود و دیگران) در کانون «تصمیم و انتخاب» است. مسلماً احتمال اینکه برخی معلومات خیالی، القایی، نیمه‌واقعی و ناتمام باشد نیز هست؛ ولی، تلفیق درست از لوازم موفقیت و فایده‌مندی تصمیمات است.

^۱. Integrative studies

^۲. Totalization

خلاصه کلام اینکه: شکل‌گیری یک برداشت سیاسی در ذهن هر کسی نتیجه «تجمیع و تلفیق» معلومات است. امروزه که امور دنیای ما بیش از پیش «چندوجهی و چندبُعدی» جلوه‌گر می‌شود، در محافل آکادمیک نیز لزوم اتحاد و همکاری برای فهم چنین دنیایی را با عناوینی مانند بین‌رشتگی، چندرشتگی و فرارشتگی مطرح می‌سازند. در پنجاه سال گذشته، ابعاد آموزشی و پژوهشی این روش‌های تلفیقی هرچه ژرف‌تر به بحث گذاشته شده است. به طوری که نهایتاً اطلاق «رویکرد میان‌رشته‌ای^۱» و «میان‌رشتگی^۲» مقبولیت یافته و کم‌کم به صورت کلاسیک درآمده است.

مجموع کلیدواژه‌هایی که تا اینجا به قلم آمد، بر «کل‌نگری^۳» در نوشتجات سیاسی دلالت می‌کند. اما در این میان، «رویکرد میان‌رشته‌ای» نقش محوری دارد. در واقع، به یک روش‌شناسی مشخص نیاز داریم تا خواننده از رهگذر آن به برداشتی فراگیر و نگاهی کل‌گرایانه نایل شود. با این اوصاف، مروری اجمالی بر ادبیات و مصطلحات رویکرد میان‌رشته‌ای نیز لازم است.

ضمناً نگارنده به خواننده دانشجو توصیه و تاکید دارد که بیشتر توجه خود را به شناسایی نسبت بین این نظریات و مفاهیم با همدیگر معطوف نماید؛ محتوا و موضوع هر کتاب یا مقاله یک امر فرعی است. این مفاهیم و نظریات در خدمت همدیگر و تکمیل‌کننده یک دستگاه و طرز فکر تلفیقی هستند.

(۲) در باره رویکرد میان‌رشته‌ای

رویکرد «میان‌رشته‌ای» در میان اهل تحقیق به قرینه رویکرد «رشته‌ای» مطرح گردیده است؛ آنهم با این منطق که پدیده‌ها دارای ابعاد، لایه‌ها، سطوح،

^۱. Interdisciplinary approach

^۲. Interdisciplinarity

^۳. Holistic approach

مراتب، و فضاهاى چندمنظرى هستند که فقط با استفاده از معلومات و نگرش رشته‌هاى متعدد مى‌توان «تصویر کلی» از آن ترسیم نمود. در حقیقت، مبانی نظری رویکرد میان‌رشته‌ای بر لزوم کلیت‌شناسی و کلیت‌سازی از طریق تلفیق دانش‌ها استوار است. مجموعه فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی بدین منوال را اصطلاحاً میان‌رشته‌گی مى‌خوانند.

پژوهش میان‌رشته‌ای (میان‌رشته‌گی)، بر اساس تعریف آکادمی علوم آمریکا (۲۰۰۴، ص ۳۹)، شیوه‌ای از پژوهش است که در آن اطلاعات، داده‌ها، فنون، ابزارها، چشم‌اندازها، مفاهیم و یا تئوری‌هایی از دو یا چند حوزه علمی یا مجموعه دانش تخصصی با هم جمع شده تا فهم بنیادین از مسأله را پیش ببرند یا مسائلی را حل کنند که پیدا کردن راه حل برای آنها از حیطة کاری یک حوزه از علم فراتر مى‌رود.^۱

در ابتدای کار، معمولاً تقسیم‌بندی تحقیقات جدید بر مبنای همان سرمشق‌های قدیم آغاز مى‌شود. برای مثال، تعاریف میان‌رشته‌گی نظری و میان‌رشته‌گی کاربردی تقریباً مبتنی بر همان حیطة‌بندی است که در روش‌شناسی علم رشته‌ای هم وجود داشت. اما طرفداران بازنگری در علم و تحقیق معتقدند که باید تحولی اساسی‌تر صورت گیرد. بنابراین، در متون و مقالات مربوطه تدریجاً تعاریف و اصطلاحات دیگری نیز مطرح گردیده است که بهتر است دانشجویان و علاقه‌مندان این گونه مباحث با آن آشنا باشند. برای مثال، به دسته‌بندی انواعی از میان‌رشته‌گی پرداخته‌اند که عمده آنها عبارت‌اند: از میان‌رشته‌گی نظری، فنی-کاربردی، شناختی^۲، برداشتی و مفهومی^۳، ابزاری^۱، روشی^۲، موضوعی^۳، مسأله‌ای^۲، محدود^۲، گسترده^۲ و غیره.

^۱. US National Academy of Sciences (2004) Facilitating Interdisciplinary Research. Washington, D.C. The National Academies Press.

^۲. Cognitive interdisciplinarity

^۳. Concept interdisciplinarity

از آنجا که ذهن ما در تمایز و تقسیم‌بندی‌ها معمولاً به دوگانه‌های مفهومی علاقه بیشتری دارد، اولین محورهای و مباحث ادبیات میان‌رشته‌گی نیز بر همین پاشنه می‌گردد. به عنوان مثال، هیرن (۲۰۰۳) اصطلاح میان‌رشته‌گی شناختی را در مقابل «میان‌رشته‌گی ابزاری» تعریف کرده است.^۷ میان‌رشته‌گی شناختی اشاره به آن نوع از فعالیت‌های علمی است که می‌کوشد با تجمیع و سازماندهی دیدگاه‌های رشته‌ای، به شیوه‌های بینابینی یا غیررشته‌ای دانش پژوهی نائل شود.

در مقابل، میان‌رشته‌گی فنی-کاربردی^۸ اشاره به آن نوع فعالیت‌های علمی است که در راستای حل مشکلات رایج و اورژانسی اجتماعی انجام می‌شود، و به گفته جولی کلاین (۱۹۹۰) گاهی آن را میان‌رشته‌گی مسأله-محور^۹ می‌نامند. محرکه این نوع همکاری و تلفیق دانش، وقوع مشکلات و نیازهای خارج از حوزه آکادمیک است (مثلاً، درخواست از طرف نهادهای دولتی یا کارخانجات و شرکت‌های صنعتی). در مقابل آن، میان‌رشته‌ای مفهومی یا نظری قرار می‌گیرد که فی‌النبسه برای تعمیق مبانی نظری دانش است و گاهی آن را میان‌رشته‌گی درون‌زا (زاییده درون مراکز آکادمیک) هم می‌گویند.^{۱۰}

¹. Instrumental interdisciplinarity

². Method interdisciplinarity

³. Theme-based interdisciplinarity

⁴. Problem-based interdisciplinarity

⁵. Narrow interdisciplinarity

⁶. Wide interdisciplinarity

⁷. Hearn, Alison (2003). *Interdisciplinarity / Extradisciplinarity: On the University and the Active Pursuit of Community*. History of Intellectual Culture, Vol. 3, No. 1.

⁸. Technical interdisciplinarity

⁹. Problem-based interdisciplinarity

¹⁰. Klein, Julie Thompson. (1990). *Interdisciplinarity: history, theory, and practice*. Wayne State University Press.

در تعریفی دیگر، میان‌رشتگی ابزاری همان استفاده از ابزار و فنون تحلیل رشته‌های دیگر - مثلاً نظریات و مدل‌های خاص ریاضی در علوم اقتصادی - است. معنای عام‌تری از این حالت در تعریف میان‌رشتگی روشی ارایه شده است. بر اساس یک تعریف، میان‌رشتگی روشی عبارت است از: استفاده از روش‌های و ابزارهای مفهومی یک رشته در رشته‌ای دیگر.^۱ برای مثال، استفاده از اصول روان‌شناسی در حوزه رفتارشناسی جانوری یا استفاده از نظریه ریاضی بازی‌ها در زیست‌شناسی تکاملی.^۲ یا مثلاً توسعه نظریه‌ای به قلمرو دیگر، مانند انتقال نظریه عمومی سیستم‌ها از زیست‌شناسی به جامعه‌شناسی توسط تالکوت پارسونز.

گاهی اصطلاح میان‌رشتگی مفهومی^۳ به معنای استفاده از مفاهیم و مدل‌های یک رشته دیگر است که بتواند مکمل مفاهیم و مدل‌های رشته اصلی پژوهشگر باشد. تقریباً نوع ساده‌ای از مبادلات بینارشته‌ای و وام‌گیری مفاهیم توسط پژوهشگرانی که همچنان به قواعد کار رشته‌ای خود پایبند است. برای مثال، مفاهیمی مانند «پیچیدگی» و «آشوب» که در علم سیاست از آن استفاده می‌شود، از قلمرو علم فیزیک به مباحث انسانی آمده‌اند. در ادبیات تحقیقات تلفیقی، به آن دسته از مفاهیم علمی که قابلیت فرافکنی به رشته‌های مختلف علم را دارند، یا در هر حوزه‌ای می‌توانند به طوری مصادره به مطلوب شوند که به بازنمایی موضوع کمک نمایند، «مفاهیم مسافر^۴» یا «مهاجر» و گاهی «مفاهیم قرضی^۵» گفته می‌شود.

¹. Bruun, H, , K. Huutoniemi, & J. T. Klein (2005). Promoting Interdisciplinary Research. Publications of the Academy of Finland, p. 48.

². Klein, . *Ibid.*

³. Conceptual interdisciplinarity

⁴. Traveling concepts

⁵. Loan concepts

۳) قالب‌های مفهومی مشترک

سرنخ رویکرد نظری ملقب به میان‌رشته‌ای در نگرش شبه‌فلسفی «کل‌گرایانه» و مبتنی بر توجه به «مناسبات کلی عناصر و اجزای عالم» است. مباحث آن تدریجاً از علوم زیست‌شناسی و فیزیک و متعاقباً از قلمروهای مهندسی به سیاست نیز منتقل شده‌اند. در این میان، درک سه مبحث پیچیدگی، اطلاعات و تفکر سیستمی (کنترل یک‌طرفه و دوطرفه) را کلیدی می‌دانند. مسلماً، شرح و تفسیر کامل اینها در یک کتاب میسر نیست. ما نیز فقط کوشیده‌ایم مهم‌ترین مفاهیمی را که ارتباط بنیادین و منطقی با همدیگر دارند، طرح نموده و کاربردشان را در تحلیل سیاسی نشان دهیم.

بنابراین، خواننده محترم از این به بعد با همان مفاهیم «قرضی» و مدل‌ها و نظریات «سیار و مسافر» سروکار دارد که در بالا به آن اشاره شد؛ و اینها به منزله ابزارهای پیمایش واقعیت در تفکر میان‌رشته‌ای‌اند.

به طور کلی، متعلقات نظری نگرش‌های کل‌گرایانه و فراگیر را می‌توان در سه سطح تعریف کرد:

الف) مباحث و مقولات کلی و انتزاعی:

کل‌گرایی و کل‌نگری، تفکر سیستمی، کنترل سیستمی، تغییرات از آشفتگی به نظم و بالعکس، آنتروپی و عدم قطعیت، کاربرد قیاس، استعاره، تمثیل، مدل‌سازی، شبیه‌سازی، سناریوپردازی و غیره در تفکر علمی.

ب) برخی نظریات عام و چندمنظوره:

نظریه پیچیدگی، نظریه آشوب، نظریه اطلاعات، نظریه تصمیم، نظریه بازی، نظریه عمومی سیستم‌ها، نظریه کنترل سبیرنتیک، و غیره؛

ج) اصطلاحات و مفاهیم الحاقی به نظریات یا مباحث فوق‌الذکر:

کلیت، یکپارچگی و یگانگی، پیوستگی و انسجام، ساختار، کارکرد یا نقش، روابط و مناسبات، پیوندها، اندرکنش‌ها، روابط شبکه‌ای، سلسله‌مراتب، سیستم، ورودی و خروجی، مدار بازخورد، رفتار کلی، کنترل سبیرنتیک، مسیر تغییرات،

غایت‌مندی، مسیرهای هم‌پایان، حالات نوپدید، حالت پایدار، پویایی، سازگاری، خودتنظیمی، تعامل بازی‌گونه، مشابهت، مدل، خودمانندی، الگوهای تکرار شونده، فرایندها، روندهای بزرگ (مه‌روند)، ابرچرخه‌ها و غیره. خلاصه مطلب اینکه، در روش‌شناسی تحقیقات اخیر جعبه‌افزاری از «قالب‌های انتزاعی» برای اندیشه در باره جهان متغیر و پویای ما وجود دارد که نگارنده علی‌الحساب آنها را پیمان‌های میان‌رشته‌ای نامیده است. به نظر نگارنده، کشف همبستگی این مجموعه قالب‌ها و اصطلاحات باعث ایجاد مدلی از «نگاه کل‌گرایانه» در ذهن می‌شود که اطلاعات متنوعی از حوزه‌های زیستی و اجتماعی در آن قابل تجمیع و اندراج است. با عادت دادن ذهن به اندیشیدن در این چارچوب، می‌توان امیدوار بود که مسائل مهمی از قلم نیفتند.

۴) کل‌نگری بر بنیان تشبیه و قیاس

ترسیم یک «کلیت» یا تلفیق دانش در قالب یک کلیت که لازمه اتخاذ تصمیم سیاسی است، معماری خاصی می‌طلبد. از توضیحات خطی کتاب‌ها گرفته تا ابزارهای چندبُعدی که امروزه صحنه‌های واقعیت را به صورت همبسته برای ما مجسم می‌کنند، همگی راه‌های متنوع بازنمایی واقعیات سیاسی و غیرسیاسی هستند؛ از خطوط و نمودارهای هندسی گرفته تا نقشه‌کشی، داستان‌سرایی، سناریونویسی، و حتی انیمیشن‌ها و بازی‌های رایانه‌ای و غیره.

حکایت توسل به دستگاه مفهومی میان‌رشته‌ای نیز در همین راستا قابل فهم است.

در وهله نخست، بنابر روش‌شناسی جدید تحقیق، وام‌گیری انواع مفاهیم و مدل‌های مهندسی، فیزیکی و زیستی برای تبیین و تجویز مسایل سایر حوزه‌ها - از جمله علوم اجتماعی، سیاست و روابط بین‌الملل - مجاز است.

چنین یکسان‌انگاری و شبیه‌پنداری بدان معناست که از نظر ما «این نیز همان است».

در امتداد کاربرد این روش‌های قیاسی در تحلیل سیاسی، استفاده از تمثیلات و مدل‌ها - مثلاً تمثیل «بازی» - را نیز می‌توان از مظاهر همان فرافکنی (یا وام‌گیری) مفاهیم و مقولات دانست. در واقع، با این کار واقعیت را به بازی تشبیه کرده و این دو را ماهیتاً هم‌ریخت دانسته‌ایم.

در متون و نوشتجات سیاسی معمولاً تمثیل‌ها و مدل‌هایی مطرح می‌شود که بعضی از آنها به اسم مبتکران و استفاده‌کنندگان اولیه‌اش نامگذاری شده است: مدل کاپلان، مدل ایستون، مدل پارسونز، و غیره. بعضی دیگر نیز با توجه به محتوای آن به صورت تمثیلی نامگذاری می‌شود: مثلاً مدل معماری زندانی، مدل استراتژی جوجه، مدل مکانیسم ماشه، مدل شکار گوزن و غیره که ذیل نظریه بازی طرح می‌شوند. به هر حال، باید پژوهشگر این حوزه از علم بود تا بتوان فهرست کاملی از این مدل‌ها تهیه کرد.

به هر حال، مدل چکیده و ساده شدهٔ واقعیات بیرونی است تا مسأله اصلی به صورت واضح مطرح شود. حتی می‌توان گفت که تئوری‌های علمی هم نوعی مدل نظری و انتزاعی هستند.

یک مدل یا حتی نظریه ممکن است ابتدا از مقایسه و توجه به مشابهت‌ها^۱ و هم‌ریختی‌ها^۲ در عالم واقعیت یا تجربیات قبلی شروع شود. سپس، این «قیاس و مقایسه» کم‌کم در قالب «استعاره» بین اهل فن متداول می‌شود. آنگاه، با پرورده و پخته شدن به عنوان یک «تمثیل» با کاربرد نظری در می‌آید. اگر چنین تمثیلی توسط یک ریاضی‌دان یا منطق‌دان بزرگ به شکل فرمولی بازنمایی شود، به عنوان یکی از نظریه‌های عام و مدل‌های

^۱. Similarities

^۲. Isomorphism

جهان‌شمول^۱ درمی‌آید که به کار متخصصان رشته‌های مختلف می‌آید. مشهورترین اینها در رابطه با بحث ما همان مدل‌های سیستمی است که مدل‌های کنترل بازی‌گونه و مدل کنترل سیبرنتیک نیز از متعلقات و لواحق آن محسوب می‌شوند.

اکنون بسیاری از اهل علم و تحلیل‌گران سیاسی با همین ادبیات می‌نویسد و حرف می‌زنند. دست‌کم در ادبیات رئالیست‌های ساختارگرا، تحلیل‌های سیاسی «قدرت محور» و تا اندازه‌ای علاقه‌مندان به سازه‌گرایی^۲ از این مفاهیم و واژگان بیشتر بهره گرفته می‌شود.

در تلخیص مطالب این فصل از کتاب:

۱- افرادی که بر قلّه تحلیل سیاسی ایستاده‌اند، از ساحت‌های مختلف ادراک بشری بهره می‌گیرند (از خاطرات، تجربیات و فرهنگ گرفته تا یافته‌های تجربی و پردازش‌های کامپیوتری).

۲- در پنجاه سال اخیر، بر اساس قاعده شبیه‌سازی و نوعی اعتقاد به «این‌همانی» رویکردی تحقیقاتی گسترش یافته است که ما را به وام‌گیری مفاهیم، مدل‌ها و نظریات یا استفاده از تمثیلات تشویق می‌کند.

۳- مهم آن است که تمثیل و مدل‌ها و نظریات را جزئی از ابزارهای تبیین، توصیف، و تجویز کاربردی در تصمیمات و اقدامات سیاسی بشناسیم. آشناترین آنها در عالم سیاست را با عنوان «بازی» می‌شناسیم.

¹. Universal theories

². Constructivism

۶

مناسبات، پیچیدگی و بازی

هر ناحیه‌ای از این کرهٔ خاکی را می‌توان مانند اکوسیستمی از تنوعات دانست. اهالی مستقر در این محیط نیز به واسطهٔ نیازهای مشترک زیستی، اقتصادی، مصرفی، امنیتی، سیاسی، فرهنگی و حتی دینی، خواسته یا ناخواسته در قالب یک شبکه از ارتباطات جغرافیایی، طبیعی، کشاورزی، صنعتی، مخابراتی، نظامی و غیره به هم پیوند یافته‌اند. بدیهی است که هر عنصر فعال و هوشمندی که در این شبکه‌ها قرار گیرد، می‌کوشد تا ارتباطات لازمهٔ حیات و بقای خود را برقرار کرده و پیوندهای مفید را تحکیم نماید.

(۱) مفهوم دقیق «روابط» بین الملل

واژهٔ «رابطه»^۱ و روابط در فضای بین‌الملل، حرف اول از الفبای تحلیل‌های سیاسی است. وجود روابط یا ایجاد آن صرفاً به معنای ارسال پیام و اعزام سفیر یا هر نوع گفتگو و بده-بستان مستقیم نیست. البته که اینها هست؛ ولی معنای به مراتب ژرف‌تری دارد. به همین دلیل، فرهیختگان این حوزه واژهٔ «مناسبات» به معنای «نسبت‌های برقرار شده» را به کار می‌برند. فرض کنید سرچشمهٔ رودخانه‌ای که برای ما مصارف کشاورزی و نوشیدنی دارد در کشور شمالی دوردست باشد؛ و پس از عبور از کشور دیگری به کشور ما برسد. در آن صورت، بین ما و آن کشور دوردست به شکل طبیعی، جغرافیایی و زیستی «نسبتی» برقرار است. یعنی چنان به هم ربط داریم که تغییرات رودخانه در آن کشور

^۱. Relation

ممکن است «علت» و «باعث» تغییرات مهمی در وضعیت کشور ما شود. در حقیقت، واقعیت‌های جغرافیایی، زیستی و اقتصادی، زمینه‌ساز و علت اصلی ارتباطات سیاسی هستند.

بدین ترتیب، در پهنه کره زمین زنجیره‌هایی از رابطه‌های علت و معلولی برقرار است. در ساده‌ترین شکل، وقتی پیوندهای خواسته و ناخواسته پرشمار شود، می‌گوییم که «شبکه‌ای» از روابط علّیتی به وجود آمده است. این واژه «شبکه» یک کلیدواژه است. شبکه‌ها بزرگ و کوچک، محدود و گسترده، ساده و پیچیده دارند. وقتی درهم‌تنیدگی شبکه‌های انسانی و اجتماعی با واقعیت‌های طبیعی و جغرافیایی بتدریج ساختار پیچیده‌ای را رقم بزنند، تحلیلگر می‌تواند آن را برخوردار از نوعی نظم و سامان سیستم‌گونه به تصور آورد که بالاخره قابل بررسی و مدیریت است.

حتی اگر محیط بی‌سروسامان باشد، باز هم می‌توان از دل آن سیستمی درآورد؛ درست شبیه جنگلی بکر که می‌توان با قطعه‌بندی، خیابان‌کشی، ایجاد امکانات و تشکیلات آن را به یک پارک تبدیل کرد. اما، برای این کار نیاز به یک سیستم برتر (کنترل‌گر) داریم که در فصلی جداگانه به آن خواهیم پرداخت. عجالتاً، از تمثیل و توضیحات فوق برای روشن شدن چگونگی شکل‌گیری تعاملات مثبت و منفی بین‌الملل (مثلاً در منطقه خاورمیانه) استفاده می‌کنیم. در واقع، ابتدا می‌خواهیم بدانیم که روند شکل‌گیری و تنظیم مناسبات، و نهایتاً تشکیل یک «نظم و نسق» در یک محیط سیاسی (از درون کشورها گرفته تا مناطق و قاره‌ها و کلیت کره زمین) چه الگویی دارد؟ باید بهوش باشیم و در این نکته تأمل کنیم که علوم میان‌رشته‌ای مبتنی بر تفکر سیستمی را «علوم کل‌گرای مناسباتی»^۱ نیز نامیده‌اند.

^۱. Holistic Relational Sciences

۲) مفهوم پیچیدگی^۱: ترکیبات و ترتیبات

تمثیل «جنگل بکر» و شکل‌گیری پارک‌هایی با طراحی خیابان مشجر، نیمکت‌های سنگی، آبشارها و امکانات، دستمایه خوبی است. اما، برای شروع ساده‌تر بحث مناسبات و «پیچیدگی مناسبات»، بیایید مجموعه درهم ریخته‌ای از حروف الفبا را در نظر بگیریم: الف، دال، میم، نون.

از مجموع حروف مزبور، ترکیب‌های متنوعی قابل تصور است:

امدن، امدن، نمدا، نامد، مناد، دانم، دامن، نماد، نادم، ...

ملاحظه می‌شود که از میان ترکیبات یا «چینش‌های» ممکن، تنها برخی از آنها دارای معنای قابل فهم از آب درمی‌آید. به عبارت دیگر، چینش و طرز همجواری حروف، در ایجاد یک هویت یا خلق یک «موجودیت» تأثیر واقعی دارد. آیا در مناسبات تاریخی و جغرافیایی بین کشورهای یک منطقه چنین نیست؟ مثلاً اگر مردم کشورهای آنسوی خلیج فارس همگی ایرانی‌تبار و فارس زبان بودند، آیا برای ما و عربستان یا برای سایر کشورها فرقی نمی‌کرد؟

وقتی از تراز حروف (سطح آوایی) به تراز واژگانی و دستوری (صرف و نحو) برویم، باز هم چنین وضعیتی قابل مشاهده است. در آنجا نیز، همنشینی کلمات و عبارات «با منطقی خاص» است که جملات معنادار پدید می‌آورد. برای مثال، شاید جایجا شدن یک حرف بتواند معنای کل جمله را تغییر دهد:

1) GOD is NOWHERE

2) GOD is NOW HERE

(۱) خدا هیچ جا نیست!!! (۲) خدا هم اکنون اینجا است.

مشابه جمله فوق، عبارت حقوقی معروف در زبان فارسی است:

«بخشش؛ لازم نیست اعدامش کنید.»

«بخشش لازم نیست؛ اعدامش کنید!»

¹. complexity

یا مثلاً جابجا شدن جملاتی که همانند یک «رفتار و اقدام» تأثیرگذار است:
I LOVE YOU, BUT you are 1..., 2..., 3....
You are 1..., 2..., 3... BUT , I LOVE YOU.

جمله اول ممکن است قهر و کدورت را در خانواده ایجاد کرده و آتشی برپا کند. در حالی که جمله دوم می‌تواند آتش قهر و کدورت را خوابانده و فضای شیرین تفاهم گلایه‌آمیز را به وجود آورد.

لب کلام اینکه: در فضای سیاست نیز نسبت بین امور یا اقدامات، و تأثیر جابجایی و تغییر ترتیبات آنها، مشمول همین حقیقت است. برای مثال:

۱- از توافق برجام خارج شویم - درخواست مذاکره و بازنگری نماییم.

۲- اول درخواست مذاکره و بازنگری - اگر قبول نکردند، خروج از برجام.

بدیهی است که پیامدهای این دو تصمیم بسیار متفاوت از یکدیگر است.

واقعیت آن است که انواع روابط موجود فضای جهانی اعم از زیستی و فرهنگی و سیاسی، تا اندازه بسیار زیادی «قابل تشبیه» به مثال‌های دستوری و واژگانی و ادبی فوق‌الذکر است. اگر همنشینی آب و بوته و پرندگان در محیط برکه، بعلاوه تابش خورشید و بارش ابرها «با نظم و منطق خاصی» موجبات پیدایش یک اکوسیستم را فراهم می‌کند، نظم و سامان مناطق کوچک و بزرگ سیاسی (مثلاً خاورمیانه) نیز برآمده از طرز استقرار اقوام و ملت‌ها در محدوده‌های جغرافیایی با منابع طبیعی یا صنعتی است و «مناسبات» و نسبت‌های خاصی را بین‌شان رقم می‌زند.

در وهله اول، بر اساس قواعد طبیعی است که اینها با یکدیگر سازگاری پیدا می‌کنند (مثلاً زور، اصل تنازع بقا، نیاز یا هرچیز دیگر). از این نظر، می‌گوییم که مناسبات «تکوینی» است. در وهله بعد، فرهنگ و عقلانیت بشری نیز می‌تواند در استمرار و «حفظ مناسبات» یا تحکیم آن موثر باشد. به زبان اهل

فلسفه، اینها «تشریحی» است. از آن جمله می‌توان به مشترکات دینی، تاریخی، قومی و نژادی، عهدنامه‌ها، کنوانسیون‌ها، رژیم‌های حقوقی، و تشکیل اتحادیه‌ها اشاره کرد.

جوانب منطقی بحث «حفظ مناسبات» را می‌توان با یادآوری لطیفه‌ای روشن‌تر نمود. جناب کشیش در مقام پند و اندرز به زوج جوان می‌گوید:

عزیزان من! هیچ وقت هر دوتای شما همزمان حماقت نکنید.

در بررسی منطقی این گزاره متوجه می‌شویم که برای انواع رفتارهای آن زوج در سراسر زندگی زناشویی، بیشتر از چهار حالت محتمل وجود ندارد:

- یا هر دو عاقلانه رفتار کنند ...
- یا شوهر عاقل و زن احمقانه رفتار کند...
- یا زن عاقل و شوهر احمقانه رفتار کند...
- یا هر دو احمقانه رفتار کنند....

p	q	☞
+	+	
	+	نسبی
+		نسبی
		آشوب

با این حساب، رعایت اندرز کشیش «مناسبات زناشویی» را با میزان احتمال ۷۵ درصدی در حالت «مطلوب» و به سلامت نگه دارد.

می‌دانیم که مناسبات بین‌المللی لزوماً عاطفی و فرهنگی یا عقلانی محض نیست. اما به حکم «عقلانیت ابزاری» و «منفعت‌گرایی» هم که باشد، برای

حفظ نظم و قواعد در «مناسبات جمعی» تلاش می‌شود. البته که جدول مناسبات جمعی ده‌ها برابر مفصل‌تر از جدول بالاست.

برای تبیین عام مفهوم «مناسبات پیچیده» بازهم تمثیلاتی وجود دارد که می‌توان آنها را سرمشق کلی بحث قرار داد. برای مثال، از تمثیل یک سرگرمی معروف به بازی حیات^۱ - که با قواعد مشخص ریاضی ساده‌ای قابل درک و اجراست - بهره می‌برند تا پیچیدگی زندگی اجتماعی (از جمله دنیای سیاست) مورد بررسی قرار گیرد.

بازی حیات بر روی کاغذ با ترسیم شبکه‌ای از نقاط مجاور همدیگر شکل می‌گیرد که به طرز جبرگرایانه‌ای با همدیگر رابطه تعاملی دارند. آرایش کلی این نقاط حاصل جمع «مناسباتی» است که ناخواسته شکل می‌گیرد.

این بازی ۴ قاعده بیشتر ندارد:

۱. محل استقرار هر نقطه یک خانه است که با ۶ خانه دیگر مجاور است.
۲. هر نقطه تنها می‌تواند یک همسایه بی‌واسطه داشته باشد.
۳. گاهی می‌تواند از یک طرف با واسطه به نقطه بعدی نیز اتصال داشته باشد، به شرطی که پنج خانه دیگر آن خالی باشد.
۴. هیچوقت نباید ۳ نقطه به طور خطی در کنار هم باشد.

این قواعد ریاضی الگوهای زیبایی به بار می‌آورد. به طوری که طراحان آن معتقدند که روند شکل‌گیری کل پدیده حیات نیز چیزی الله‌بختکی و بازی‌گونه مشابه همین مکانیسم‌ها است! در علوم فنی این الگوها سرمشق ساخت خودکارهای سلولی^۲ قرار گرفته‌اند که «نظم» کارکردی آنها هرگز برهم نمی‌خورد. اما، در علوم سیاسی فقط می‌تواند در تبیین قواعد حاکم بر مناسبات پیچیده، آرایش و چینش‌ها، و نظم و ترتیبات سیاسی به ما کمک می‌کند.

^۱. Game of life

^۲. cellular automata

در جغرافیای سیاسی جهان امروز، مناطق ژئوپلتیک مهمی تعریف می‌شود که نوع حضور، نحوه سهم‌خواهی و امتیازگیری در برخی از آن مناطق برای پیشرفت کشورها در عرصه بین‌الملل اهمیت حیاتی دارد. در این خصوص، آمریکای جنوبی، منطقه شاخ آفریقا، مناطق آتلانتیک، اورآسیا و قفقاز، منطقه پاسیفیک، و مهمتر از همه خاورمیانه کانون توجه‌اند. صرف نظر از اینکه در آنجا حضور دارید (به شکل طبیعی و جغرافیایی) یا با اهداف و انگیزه‌هایی حضور به هم رسانده‌اید (مداخله)، باید مراقب حفظ قواعد حاکم بر مناسبات خود با دیگر کنشگران حاضر در محیط باشید.

در حقیقت، هر کشوری در تعریف اهداف و آرمان‌ها یا منافع ملی خود، متناسب با ظرفیت‌های خود، در عرصه‌های بازی و رقابت بین‌الملل وارد می‌شود. یکی ممکن است اهداف ملی را لحاظ نماید، دیگری در حدود و شعاع نژادی و قومی یا دینی بیندیشد، و کشور دیگری نیز با تکیه بر توانایی‌های نظامی و اقتصادی خود چشم‌انداز جهانی را مد نظر قرار دهد. همه اینها بر اساس محاسبه سود زیان است؛ و هر اقدامی یا هر رویدادی ممکن است بازنگری در مناسبات و محاسبات را به دنبال داشته باشد.

یکی مانند اسرائیل ناگهان در خاورمیانه پیدا می‌شود؛ یکی دیگر مانند جمهوری اسلامی با انقلاب وارث نظام پیشین می‌شود (و البته با رفتارهای جدید و متفاوت)، و سومی مانند روسیه یا آمریکا با ناوگانی از نیروها به منطقه‌ای دور یا نزدیک سرک می‌کشد. هر کدام از اینها با ورودش خواهی‌نخواهی «مناسبات» و «معادلات» موجود را برهم زده و نیازمند بازتعریف می‌کند. به زبان عامیانه، باید حساب دیگری باز کرد.

همین تغییر و بازتعریف مواضع است که عنوان «بازی» به خود می‌گیرد. ماهیت دنیای سیاست همین است؛ و هیچ نوع رودرپایستی یا سایر واکنش‌هایی

که ما به عنوان اخلاق شخصی نشان می‌دهیم، در آن جایی وجود ندارد. این «بازی حیات» است.

۳) نظریه بازی: تجدید مواضع پیاپی

یکی از مفاهیم سیار و همه‌جایی تحقیقات علمی، مفهوم «بازی» است که در چند قلمرو متفاوت اقتصاد، ریاضیات و آموزش و پرورش و غیره مورد استفاده بوده، و به تحلیل روابط بین‌الملل هم کشانده شده است. در واقع، به واسطه مکانیسم‌های روان‌شناختی که مشابه‌پنداری و «این‌همانی» خوانده می‌شوند، انواع خشن و غیرخشن فعالیت‌های سیاسی اجتماعی را می‌توان شبیه نوعی «بازی» تلقی نمود. انواع قطب‌بندی‌ها، دارودسته‌ها، اتحادیه‌های قاره‌ای و بلوک‌های سیاسی، جبهه‌گیری‌های ملی و بین‌المللی، و حتی گروه بندی‌های خشونت‌آمیز هم ناخواسته به سرنوشت بازی‌گونه گرفتارند.

اساساً، آنجایی که این ترتیبات قابل ترسیم و محاسبه باشند، سخن از پیچیدگی نیست. اما از یک جایی به بعد، تعداد روابط از شمارش خارج می‌شود، به طوری که تنها با زیرکی و از طریق میان‌بر می‌توان جایگاه و موقعیت خود را حفظ کرد. اینجاست که معنای «بازی» در متن «پیچیدگی‌ها» آشکارتر می‌گردد؛ و واجب می‌آید که «نظم مناسبات» را دریابیم.

با یادآوری آنچه راجع به مناسبات و پیچیدگی‌ها آوردیم، می‌توان گفت «بازی» یعنی وضعیتی از امور که به سبب چینی‌اش، اتفاقی، غیرارادی و طبیعی از رویدادها و امکانات یا بعضاً ناشی اقدامات ارادی دیگران (یا تلفیقی از این دو) شکل گرفته است. در این میان، هر کس در تلاش مستمر برای قرار گرفتن در بهترین و مطلوب‌ترین نقطه از آن وضعیت است.

در خصوص اینکه چه مواقعی مناسبات جاری «مطلوب» و چه مواقعی نامطلوب است، بستگی به معیارها و اهداف هر کشور دارد. کشور به عنوان

عامل کنشگر یا بازیگر نیز الزاماً خود را هم با وضعیت طبیعی (شروط و شرایط حاکم بر محیط) و هم با وضعیت درونی آن (مناسباتی که هر یک از بازیگران در آن قرار دارند و کلیت تعاملات در محیط را شکل داده‌اند) تطبیق می‌دهد. در واقع، هر گونه اتخاذ مواضع و اقدام تحت تاثیر سه عامل شکل می‌گیرد:

محیط (شرایط منطقی و جبری)،

وضعیت (مناسبات کنونی)،

هدف (منافع مورد نظر بازیگر یا کنشگر)

در عرصه حیات سیاسی، نوع دولت و حاکمیت‌ها در همسایگی فلان کشور و شیوه سازگاری و همزیستی‌ها به مرور زمان دستخوش تغییر است. بزرگ و کوچک شدن‌ها، قوی و ضعیف شدن‌ها، ظهور و افول‌ها، ترقی و تنزلات، شکست و پیروزی‌ها، انقلاب‌ها و ائتلاف‌ها و غیره، به موازات زمان فضا را متغیر می‌کند.

در مواجهه با چنین فضایی، نظریه بازی‌ها می‌تواند هر دو حالت احتمالی تعاون^۱ (همکاری) و تعارض^۲ (ستیزش) را مورد بررسی محاسباتی و ریاضی قرار دهد. ولی، در عمل و با توجه به ماهیت واقعی سیاست - که بر نفع‌طلبی ترفندبازانه استوار است - معمولاً بازی‌های ستیزشی و رقابتی مد نظر است؛ حتی در دورن یک ائتلاف یا اتحادیه!

اساساً، پیشفرض علمی نظریه بازی آن است که:

- تعارض یا کارشکنی خصلت ذاتی موجودات فعال جهان ما است.
- در عالم مناسبات بینافردی و بیناجمعی چنین است؛ یعنی ناهمخوانی در حرکات یا منافی که به سوی آن حرکت می‌کنیم، به طور طبیعی مناسباتی بازی‌گونه رقم می‌زند.

^۱. Cooperation

^۲. Conflict

- در عالم سیاست نیز اساساً همیشه فرض بر عدم اعتماد و جستجوی تدابیر منفعت‌جویانه است!
- روی هم رفته، «بازی» هم یک اصطلاح علمی است که معنای آن متشکل از مفاهیم و تصورات و مولفه‌های فکری دیگر است. هنگام به‌کارگیری این مفهوم، باید تصورات و پیشفرض‌های آن در ارتباط با همدیگر تبیین شوند:
- چینش‌ها و آرایش امور،
 - پیچیدگی در نظم و چینش‌ها،
 - تشکل‌های منتظم که به مرور زمان از دل این پیچیدگی‌ها شکل می‌گیرد (منظومه‌ها، سامانه‌ها یا اصطلاحاً سیستم‌ها)،
 - وابستگی متقابل کارکردها در وضعیت‌های سیستمی،

مناسبات بازی‌گونه در سپهر سیاست معمولاً مرکب و پُر تعداد است؛ چه در رقابت‌های داخلی احزاب و گروه‌ها و چه در روابط بین‌الملل. اما در کتاب‌ها و مقالات معمولاً شکل ساده شده نظریه بازی - یعنی بازی‌های دو طرفه یا به اصطلاح ریاضی، بازی‌های دو نفره^۱ - سرمشق تحلیل‌ها قرار می‌گیرد. با این سرمشق، هم می‌توان حرکات مختلف دو ورزشکار یا دو تیم در حال رقابت برای کسب امتیاز را بررسی نمود، و هم تقابل بازی‌گونه دو ابرقدرت زیاده‌طلب مثلاً در میدان جنگ سوریه یا سواحل خلیج فارس را.

وقتی مناسبات چند طرفه تحت بررسی باشد نیز، نظریه بازی با کشف رابطه متغیرهای بیرونی و درونی و انجام محاسبات ریاضی در باره رفتار هر بازیگر (کشور)، توانایی تبیین کلیات و احتمالات اصلی را خواهد داشت. در کل این فرآیند، برای هر کدام از طرفین سلسله‌های متنوعی از حرکات و اعمال وجود دارند که می‌تواند قرین موفقیت باشد و مقصود حاصل شود. آن رشته

^۱. Two- Person Games

حرکاتی که عملاً فرد به اجراء درمی‌آورد خط سیر^۱ یا مسیری را ترسیم می‌کند. مسیرهایی که در هر صورت نتایج یکسانی به بار می‌آورند، مسیره‌های همپایان^۲ خوانده می‌شوند.

روشن است که هر عمل و اقدامی در این مسیرها جایگاه و اهمیت خاص خود را دارد. باید تدابیری اتخاذ شود تا این اعمال با بیشترین دقت و وسواس انتخاب شوند. برای این کار، مکانیسم‌های خرد و کلانی وجود دارد که با سه مفهوم مشخص شناخته می‌شوند:

- ترفندها یا فنون (تکنیک)،
- راهکارها یا شگردها (تاکتیک)،
- راهبردها یا برنامه‌ها (استراتژی).

تکنیک‌ها، تصمیم‌های لحظه‌ای‌اند که سریع، زیرکانه، غافلگیرانه و ابتکاری‌اند. تاکتیک‌ها، تصمیم‌هایی میان مدت برای برهم زدن تعادل و نفوذ در استحکامات طرف مقابل‌اند. استراتژی برنامه‌ای است مرکب از تاکتیک‌ها و تکنیک‌هایی که چگونگی کنش‌ها و واکنش‌ها را در محدوده زمانی مبارزه تعیین می‌کند.

البته، به دلیل آنکه دنیای سیاسی‌کاری و سیاست‌بازی چندان هم تابع عقل محض و محاسبه نیست، مقالات و نوشتجات سیاسی معمولاً برای فهم چنین بازی‌های سرنوشت‌ساز نیز وارد جزئیات و ریزه‌کاری‌های بحث نمی‌شوند. به عبارت ساده‌تر، حتی کاربرد نظریه بازی‌ها نیز با نگاه اجمالی و کل‌گرایانه به صرفه است. لب کلام در باره وضعیت بازی‌گونه آن است که دو طرف یا چند طرف قصد دستیابی به یک منفعت (یا دست‌کم بیشترین سهم و بهره از آن) را دارند. یعنی در یک موضوعی گرفتار همدیگر و ناخواسته شریک شده‌اند. به

^۱. Trajectory

^۲. Equifinal

همین خاطر، در ادبیات سیاسی این حالت را «وابستگی متقابل استراتژیک» می‌نامند.

به هر حال، در بررسی مناسبات بین کشورها، رویدادها و اقدامات سیاسی، یا حتی آرایش و نظم یک منطقه، غالباً از قالب فکری «نظریه بازی» استفاده می‌شود که در منظم‌ترین شکل خود توصیفی ریاضی از «تقابل منافع» را به نمایش می‌گذارد. وضعیت‌های تقابل را معمولاً به صورت فرایند تعاملی زمان‌بر ترسیم می‌کنند که هر کنش یا واکنشی برای طرفین درگیر پیامدهایی دارد. بنابراین، در چنان شرایط حساسی باید به شیوه‌ای عمل نمایند که روند خسارت‌باری پیموده نشود.

البته، برای درک کامل مفهوم بازی و مناسبات بازی‌گونه: اولاً باید نسبت آن با نظریه سیستم را دانست؛ ثانیاً، باید آن را با معنای «کنترل و مداخله» در نظریه سبیرنتیک مقایسه نمود. در «حالت کنترل سبیرنتیک» که طی فصل‌های بعدی کتاب از آن بحث خواهد شد، فرض بر این است که کنترل‌کننده (مداخله‌گر) به طور «یک‌طرفه» بر دیگری احاطه دارد. اما در «حالت بازی‌گونه» اقدامات کنترلی «دو طرفه» تصور شده است، و طرفین همزمان بر یکدیگر تاثیرگذاری (بر هم کنش) و از یکدیگر تأثیرپذیری دارند.

۷

نظریهٔ اطلاعات و عدم قطعیت

آن دریایی که گفته‌اند به عمق یک وجب است همان دریای اخبار و شایعات و پروپاگانداي روزمره است که مقدار کمی از آن واقعی و مقدار دیگر نیز برای فریب توده‌هاست. اما آنچه که سیاست‌بازان را به بالای سر دار (یا کشورها را تا مرز جنگ و نابودی) می‌برد، در مرتبه‌های بالاتر قرار دارد. بدین ترتیب، باید معنای «اطلاعات» از معنای اخبار و دانستی‌های روزمره متمایز گردد. بخصوص، در علم سیاست معنای آن بسیار پخته‌تر می‌شود. زیرا، اطلاعات را معمولاً رقبا و دیگران از دسترس پنهان می‌کنند.

بگذارید از معنای ساده شروع کنیم. سرشماری آحاد و افراد، منابع و تجهیزات، امکانات و دارایی‌ها، شرط اولیه برای ادارهٔ امور در هر خانواده، شهر، کشور و بلکه در کل دنیا است. عملیات «پردازش داده‌های خام» و استنباط اطلاعات از اخبار و گزارش‌ها کاری بسیار مفصل و زمان‌بر است. به همین دلیل حکمرانان سیاسی تمام ابزارهای ممکن، اعم از دانشمندان علوم اجتماعی، منابع اطلاع‌رسانی، مطبوعات و رسانه‌ها، ماهواره‌ها، جاسوسان محلی و ماموران سازمان‌های خدمات اطلاعاتی و غیره را به خدمت می‌گیرند.

در اولین گزارشات تاریخی صدسال پیش شهر تهران، حتی تعداد گداها، شل و چلاق‌ها، کروکورها، لات و شرورها، حکیم‌باشی‌ها، نانوایی‌ها، تعداد کوچه و خیابان‌ها و حمام و مساجد و غیره، با ادبیات تقریباً خنده‌آوری فهرست شده و برای مقامات عالی‌تر گزارش شده‌اند. ولی امروزه دیگر سازمان‌های آمار و

ادارات و مراکز رسمی مختلف اجتماعی و امنیتی و وزارتخانه‌ها متولی تهیه این گونه فهرست‌ها با استفاده از جدیدترین ابزارها و روش‌هاست.

اکنون تصور کنید که کشورهای همسایه ما نیز هر کدام، مفصل‌ترین آمارها را از منازل و ساختمان‌ها، روستاها و قریات و شهرها، آدم‌ها و احشام و درختان، تولیدات و محصولات، انبارها و ذخایر، تعداد ماشین‌ها و راه‌ها و خطوط ارتباطی و غیره دارند. بازهم تجسم کنید که ماهواره‌های اطلاعاتی برفراز کره زمین چه آمارگیری‌های دقیق و میلیاردی از مخلوقات و مصنوعات و سیر تا پیاز کره زمین دارند؛ از کشف و تخمین منابع انرژی دنیا گرفته تا ردگیری حرکات مورچه و پرندگان، تا رصد سفرها و حمل و نقل با خطوط هوایی و کشتیرانی، تا تغییرات ابرها و سیستم‌های جوی، یا به قول خودشان شمارش موزاییک‌های پادگان‌ها و ... همه را برای ابرکامپیوترهای مرکز هدایتی خود - شاید یک سازمان جاسوسی - ارسال می‌کنند!!

اما و اما، آن معنایی از اطلاعات که پیچیدگی علم سیاست را آشکارتر می‌کند، معنایی است که سیاستمداران آن را با گذشت روزگار و با هوش و نبوغ خود دریافته‌اند. خوشبختانه، در نیم قرن اخیر شرح آکادمیک و منتظم این مقوله از قلمرو «علوم مهندسی»، فیزیک و زیست‌شناسی آغاز گردیده و به متون سیاسی نیز منتقل شده است. این معنا را باید با دقت فهمید تا برفراز دنیای سیاست به پرواز درآییم و به درک عمیق‌تری از آن نائل شویم. نکته برجسته در اینجا آن است که «اطلاعات» را نه در قالب گزاره‌ها یا حتی تصاویر، بلکه از تغییرات رفتار فیزیکی، کنشی، واکنشی، اندرکنشی جاری در متن حیات ادراک و دریافت می‌کنیم.

از این زاویه، فهم سیاسی صرفاً منوط به احاطه بر اخبار و گزارش‌های صوتی و تصویری و مکتوب نیست، بلکه فهم سیاسی شامل دریافت درست پالس‌های عمدی و غیرعمدی، فهم زبان نشانه‌ها، فهم تحرکات کشورها و

زبان بدن آنها، نیت‌خوانی، تخمین و حدس، برآورد و بسیاری برداشت‌های آمیخته با ریسک نیز هست.

به طور کلی، سازمان‌یافتگی و ترکیب یک پدیده یا موجودیت را (اعم از موجودیت سیاسی، فیزیکی، ذهنی یا حتی خیالی) می‌توان از روی نشانه‌ها و علائمی که از آن بروز می‌کند - یعنی تغییرات کارکردی و رفتاری - شناسایی کرد. اگر سیاست‌پیشه باشیم و آن موجودیت هم کشور یا ملتی رقیب باشد، می‌توان از آن شناخت استفاده ناجوانمردانه و منفعت‌جویانه نمود. هر فعال محلی و ملی یا بازیگر بین‌المللی، ناگزیر باید با دریافت این نوع از «اطلاعات» به استقبال سناریوها، دسیسه‌ها، بازی‌ها و آینده‌های متنوع برود؛ اگر دیر بجنبد دیگران وضعیت‌های مورد نظر خود را بر او تحمیل می‌کنند.

(۱) اطلاعات: نشانه‌های سازمان‌یافته

اطلاعات به معنایی که در بالا آمد، مقوله‌ای انتزاعی همانند زمان، رنگ، شکل و ابعاد، و بسیاری چیزهای دیگر است که در ذات پدیده‌های مادی و ذهنی وجود دارد و با عقل و هوش قابل درک است

جغرافیا و طبیعت را کمتر می‌توان استتار و تحریف کرد، یا مثلاً چهرهٔ خیلی فریبنده‌ای از آن جلوی چشم رقیب به نمایش درآورد. اما، تاریخ و پیشینهٔ امور را می‌توان تحریف کرد؛ و ظواهر و رفتار اجتماعات را می‌توان طور دیگر جلوه داد. برای مثال، با همکاری گوگل و استفاده قدرت رسانه‌ها می‌توان نام خلیج فارس را خلیج عربی گفت؛ و در نتیجه، افکار عمومی جهان عرب را به سوی دشمنی با ایران سوق داد. این یک اقدام موثر سیاسی هست! در عین حال، ایران را نمی‌توان از کنارهٔ پهناور خلیج فارس برداشت. پس، سیاستمداران کشورهای مداخله‌گر هم تا آنجایی که بتوانند از دانش و هوش خود استفاده می‌کنند؛ باید دید چقدر موفق شوند و بهره برده باشند!

هر موجودیت، هر وضعیت، هر رویداد و هر تجمعی از کشورها، ترکیبی^۱ از اوصاف، ویژگی‌ها، مقادیر، خطوط روابط کمی و فضایی، روابط علی و منطقی و غیره است که می‌توان آن را تجزیه و تحلیل کرد. یک بنای ساختمانی بزرگ، دنیایی است از اندیشه‌های پیچیده از «ذهن معمار» تراوش کرده و بر توده‌ای از مواد و مصالح سوار شده‌اند تا در چشم ما پدیدار گردند. اینها معقولاتی است در لباس محسوسات. هنگامی که این بنا فرضی تخریب شود، شاید ارزش مالی همان توده مواد و مصالح برهم فرو ریخته و انباشته حفظ شوند. اما، ترکیب زیبایی اطلاعاتی و اندیشه‌های موجود در آن از هم پاشیده و تلف گردیده است. بیخود نیست که در طلافروشی‌ها، اینهمه «حق اجرت» بر نرخ روزانه هر گرم طلا می‌افزایند!

دنیای سیاست بین‌الملل جایی است که به وضوح می‌توان بازخوانی معماری و «مهندسی معکوس اطلاعات» را شاهد بود. سیاستمداران به واسطه تلاش‌هایی که برای شناخت معماری سیاسی-اقتصادی-فرهنگی هر کشور رقیب، و متعاقباً اقدام برای تغییر آن، انجام می‌دهند خبره‌ترین آدم‌های این کار هستند.

همه حقایق پیام‌گونه‌ای که به شکل عینی یا ذهنی در ساختار و کارکرد یک منبع وجود دارند و منبع دیگر آنها را درک می‌کند، یا از منبعی به منبع دیگر صادر می‌شوند، «اطلاعات» است و از طریق «نشانه‌ها» قابل فهم و سپس ترسیم است.

اصولاً اطلاعات و نشانه‌ها را می‌توان به دو دسته خلاصه کرد:

۱- اطلاعات ساختاری، ۲- اطلاعات رفتاری

^۱. Composition

الف) نشانه‌های ساختاری (بازشناسی ویژگی‌های تقریباً ثابت) - تعداد حلقه‌های موجود در برشی از تنه درخت، بیانگر تعداد سال‌های عمر درخت است. دودی که از دوردست دیده می‌شود خبر از آتش می‌دهد. چروکیدگی یا خال روی پوست، رنگ پوست، قوز کمر، رنگ رخساره، علائمی است که اطلاعات اولیه به پزشک می‌دهند.^۱ حفاری در دل کوه که ماهواره‌ها از فلان کشور گزارش می‌کنند، می‌تواند خبر از ایجاد تأسیسات هسته‌ای بدهد! رصد تحولات اقلیمی و میزان بارندگی یک کشور، می‌تواند به کشور دیگر بگوید سال آینده آنها واردات فلان محصول را نیاز ندارند.

به قول چارلز سندرس، نشانه‌شناس آمریکایی (۱۸۳۹ - ۱۹۱۴) «هر چیزی یک نشانه است، آنگاه که از سوی یک ناظر بعنوان نشانه چیز دیگری تأویل شده باشد.»

ب) نشانه‌های رفتاری (رصد کنش‌ها و رفتارها در محیط) - اصلی به نام اصل «وحدت ساختمان و عمل» یا همان وابستگی ساختار و کارکرد می‌گوید: از روی رفتارها، تغییرات و تحولات عناصر و پدیده‌ها نیز می‌توان اطلاعات راجع به شکل کلی آنها دریافت؛ چیزی شبیه بحث «زبان بدن» که امروزه زیاد مطرح است. در روابط بین الملل نیز چگونگی کنش‌ها در مقابل حوادث، میزان احترام به شخصیت‌هایی که از یک کشور دیدن می‌کنند، سطح و رتبه سفیران و مقاماتی که نزد مقامات سایر کشورها فرستاده می‌شوند، مانورها و نمایش قدرتی که در رژه و مراسم‌های رسمی یا در مرز برخی کشورها به عمل می‌آید، جاسوسی که آزاد می‌شود، تحریمی که برداشته شود و مانند اینها، هر کدام می‌تواند بعنوان نشانه و پیامی برای دوستان یا دشمنان باشد. و مسلماً آنان رفتار خود را در تناسب با اینها تنظیم می‌کنند.^۲

^۱. Symptomatology

- نگاه کنید به: قواعد بازی در روابط بین الملل فلیپ کوهن، ترجمه مصطفی شیشه‌چی زاده، نشر سفیر، ۱۳۷۰

روی هم رفته، دنیای نشانه‌شناسی از علوم کیهان‌شناسی و زمین‌شناسی تا علوم گیاهی، جانوری، پزشکی، اجتماعی (اعم از روانشناسی، جامعه‌شناسی، ارتباطات اجتماعی) امتداد دارد. علم روابط بین‌الملل هم از آن بی‌بهره نیست؛ و بلکه در استفاده از آن پیشتاز است. شناخت زبان بدن و حرکات «ولادیمیر پوتین»، رئیس‌جمهور روسیه، به همان اندازه برای آمریکاییان مهم است که رفتارشناسی ایرانیان شیعه، اعراب سنی، نژاد زرد و دیگران!

برای اهالی دنیای سیاست، نشانه‌های درونی جامعه هدف نیز مهم است. بیکاری، طلاق، ازدواج، خودکشی، خودسوزی، روابط نامشروع، قتل، دزدی، اعتیاد، رشوه‌خواری، فداکاری‌ها، رفتار ملت با همدیگر در سیل و زلزله، و بسیاری چیزهای دیگر هر کدام نشانه‌هایی مثبت یا منفی‌اند که تفسیر آنها می‌تواند محاسبه‌توان ملی فلان کشور توسط دشمن کمک کند.

با وجود همه اینها، چون در عرصه روابط بین‌الملل اصل بر پنهانکاری اطلاعاتی و فریب است، کشورها نیز همانند مردم عادی مجبورند که زندگی و امور خود را هنگام اطلاعات ناکافی و درجه‌ای از «شکاکیت» نیز به نحوی پیش ببرند. چگونه؟

پاسخ کلیدی را کلود شانون (۱۹۱۶ - ۲۰۰۱) داده است (بنیانگذار نظریه اطلاعات): هر چیزی که منجر به کاهش عدم قطعیت^۱ (ابهام) شود اطلاعات است.

۲) عدم قطعیت اطلاعاتی در پیچیدگی‌ها

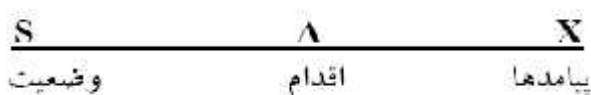
تقریباً همه موجودات از هوشمند و نیمه‌هوشمند و حتی موجودات منفعل، مکانیسم‌های ویژه دریافت و سازماندهی اطلاعات دارند. انسان هم مکانیسم‌های مخصوص خود را دارد، و جماعات انسانی نیز همینطور. اما، بحث

^۱. Uncertainty

اصلی ما در این کتاب در باره آن زمانی است که یک فرد، گروه، ملت یا کشور خود را «ناگزیر» به اقدام یا اتخاذ راه حل و راهکار برای یک مشکل یا وضعیت ببینند. باید به یاد داشت که هدف اساسی ما تبیین وضعیتی فرضی است که فرد یا گروه در جستجوی یک تصویر جامع از وضعیت است. بحث خود را با بررسی تفکر خطی آغاز می‌کنیم.

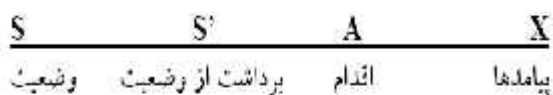
یک موجود هوشمند و اصطلاحاً عاقل در یک وضعیت فرضی (S)، قبل از هر چیز گزینه‌های مختلف را در قالب یک آرایش عقلانی (نظم و چینش اولیه) دسته‌بندی و تنظیم می‌کند. این چینش‌ها به طور متعارف بر اساس مقیاس‌های بد، خوب، بهتر و بهترین صورت می‌گیرد. برای مثال، اگر A بهتر از B و B بهتر از C باشد، آنگاه A بهتر از C است. در این حالت، هر عمل، کنش، اقدام، راه حل پیشنهادی یا راه‌کار برای برون رفت از وضعیت، با محاسبه اصول و منطق مطرح می‌شود. از آنجا که آحاد و گروه‌های انسانی عاقل و حسابگر تلقی می‌شوند، انتظار می‌رود که در چینش ذهنی اجزای وضعیت (S') اصول عقلانیت^۱ را لحاظ کنند.

نرمال‌ترین الگوی رفتار (ساختار تصمیم و اقدام) به شکل مدل زیر است:



البته، اگر بخواهیم دقیق‌تر این مدل را بشناسیم، باید اجزای دیگری را نیز در شکل‌گیری این مدل دخیل بدانیم. آن اجزا عبارت‌اند از: تجربیات و سیاست‌های شخص که در بستر ذهنیت‌های او شکل گرفته‌اند. با این وصف، تصویر درست‌تر از مناسبات متعارف فرد با جهان خارج، به شکل زیر است:

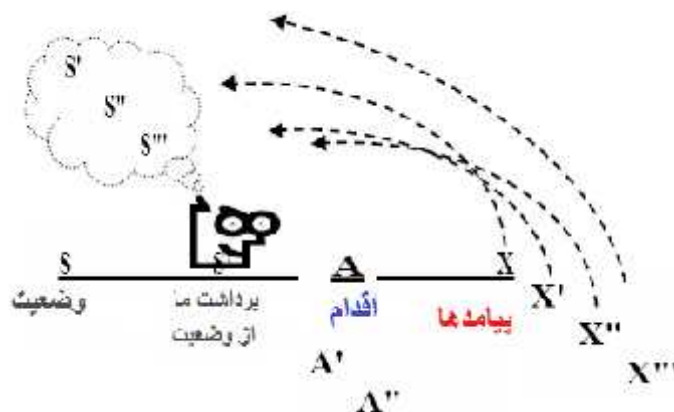
^۱. Rationality



با توجه به عمل‌گرایی، کنش معطوف به فایده‌بخشی، و کلاً عجله برای رسیدن به بازده زودرس که در بشر سراغ داریم، راه حل‌ها معمولاً یک فرمول ریاضی و منطقی روی کاغذ نیست. بلکه تصمیمات با توجه به «بافت پیرامون» مسأله، شرایط و میزان پیچیدگی، افراد و گروه‌های موجود در محیط پیرامون یا دست‌کم افراد و بازیگران ذی‌نفع در محیط اقدام، اتخاذ می‌شود.

از این نظر، پیامدهای میدانی عمل (X) بازم به مراتب تأثیرگذارتر از ذهنیت‌های موجود است. به زبان علمی، ما با «دنیای واقعی زندگی» سروکار داریم، و اقدامات ما برخاسته از منطق نظری نیست. بلکه خاستگاه عملی-کاربردی^۱ دارد.

در این صورت، مدل فوق را باید دقیق‌تر و با تفصیل بیشتری به نمایش بگذاریم:



^۱. Praxological

تصویر صفحه قبل بیانگر آن است که بازخورد اعمال هر فرد یا موجود دوباره و چندباره بر فهم و نحوه اقدام او اضافه می‌شود. در حقیقت، راه حل اتخاذ شده (اقدام)، پیامدها، و محیط یا بافت مسأله (شامل تمام عناصر مادی، معنوی و روان‌شناختی، فرهنگی و انسانی تأثیرگذار) ارتباطی تنگاتنگ و چرخه‌ای با همدیگر دارند.

همین باعث می‌شود که همیشه میزان پیچیدگی یک مسأله سنجش‌پذیر نباشد، به طوری که در بحث «مدیریت پیچیدگی» گاهی اصلاً کاری به روابط درونی آن نداریم؛ و فقط فرآیندهای ارتباطی کلی آن با محیط را طوری دستکاری می‌کنیم که «رفتار کلی» آن به سمت مطلوب و مورد نظر سوق داده شود (مکانیسم جعبه سیاه). این قلمرو از بحث پیچیدگی سیرنتیک نامیده می‌شود، که در فصل نهم به آن خواهیم پرداخت.

به طور کلی، محیط یا بافتی که اقدامات و تصمیمات درون آن انجام می‌پذیرد یک «کلیت» است که نحوه مواجهه ما با آن بستگی به میزان شناخت واقعی ما از آن، و میزان قطعیت اطلاعات دارد.

با توجه به توضیحاتی که از عدم قطعیت اطلاعاتی آوردیم، پیچیدگی وضعیت‌ها به معنی بغرنج و مکافات‌آور بودن آنها نیست؛ بلکه صرفاً به معنای شدت همبافتگی اجزای آنها در یک نظام همبسته است. برای آنکه موقعیت یک سیاستمدار، حکمران، مدیر یا هر تصمیم‌گیرنده سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره را درک کنیم، سه نوع وضعیت قابل تصور است:

* گاهی عناصر و اجزای موجود در بافت رویدادها شناسایی شده است؛ این یعنی «محیط با اطلاعات کامل» یا اصطلاحاً محیط مطمئن^۱ که در آن با اتکای به روش‌های آماری و کمی‌تری رتق و فتق امور مقدور است. در این حالت،

^۱. Certain milieu

از آنچه که نظریه مطلوبیت یا فایده‌مندی^۱ خوانده می‌شود برای دسته‌بندی و اولویت‌بندی راه‌حل‌ها کمک می‌گیرند.

*** گاهی محیط با اطلاعات ناقص است (اصطلاحاً محیط مخاطره‌آمیز^۲) که در آن بر اساس برخی احتمالات می‌توان حالات مختلف ممکنه را در چشم‌انداز کلی متصور شد. در این صورت، باید با اقدامات محدود پیش رفت و اطلاعات را هرچه کامل‌تر نمود.

*** گاهی اطلاعات غیرقطعی و محیط مبهم و نامطمئن^۳ است، و پایان امر بر ما پدید نیست؛ یا مثلاً سرعت تحولات (مثلاً پیشرفت‌های تکنولوژیک کارشکنی‌های خصمانه، بلایای طبیعی و اوضاع تاریخی) فرصت هماهنگی دقیق در هر مرحله از اقدام را نمی‌دهد. فضای نامطمئن اطلاعاتی، پُرابهام و تحمیلی همان وضعیتی است که در «پیچیدگی» جوامع معاصر با آن سروکار داریم. در اینجا است که معمولاً اصطلاح وضعیت‌ها یا سیستم‌های پیچیده را به کار می‌برند.

از نظر کاربردی و میدانی، موضوع مهمی که در همین ارتباط - در کمبود اطلاعات دقیق در گرماگرم پیچیدگی - به میان می‌آید، دشواری کار «تجمیع» و تلفیق معلومات رشته‌های مختلف علوم و اطلاعاتی که حتی ممکن است از محیط کم‌اعتبار فضای مجازی استخراج شده باشد. وانگهی، اجتماعات امروزی مستمراً تغییر می‌کنند، و گسل‌ها و گسست‌های فهم را با حل و فصل سیاسی می‌توان حل کرد؛ نه با کشف حقایق.

^۱. Utility theory

^۲. Risky milieu

^۳. Uncertain

از مجموع بحث عدم قطعیت نتیجه می‌شود که:

- ۱- شتاب فرآیندهای تحول در واقعیات پیچیده فرصت کمتری برای اثبات و کشف حقیقت می‌گذارد. عدم قطعیت همان عدم انطباق دقیق اطلاعات ما با مختصات واقعی مسألهٔ مورد بررسی است؛ و این یعنی شناخت ضعیف و مبهم.
- ۲- عدم قطعیت حالتی است که ناچاریم همپای تغییرات تصمیم‌گیری کنیم. پس، با اتخاذ یک راه حل و بدون پافشاری بر آن، منتظر پیامدها می‌مانیم. این حالت عمل‌گرایانه را می‌توان صورت سادهٔ قاعده‌ای دانست که در فلسفه «تعليق داوری»^۱ و در علوم تربیتی «تحمل ابهام»^۲ خوانده شده است.
- ۳- عدم قطعیت کار با پازل محیط است، در عین رصد دائمی اطلاعات جدید از حالات نوپدید و موجودیت‌های نوظهور (البته مکعب روبیک بگوییم بهتر است تا پازل).

^۱. Deferral of judgment

^۲. Tolerance of ambiguity

۸

کل نگری در سیاست

با توجه به پیچیدگی، گستردگی اطلاعات و عدم قطعیتی که در حیات بازی‌گونه تجربه می‌کنیم (مطالب فصل‌های ۶ و ۷)، پرسش‌های اصلی که با آن مواجه‌ایم اینهاست:

- بازیگر یا کنشگر باید خود را در کدام وضعیت قرار دهد تا بر کلیت مناسبات ساختاری و کارکردی موجود در محیط احاطه پیدا کند؟

- چگونه در میان این‌همه پیچیدگی ناشی از کثرت اطلاعات (نشانه‌های ساختاری یا رفتاری و کارکردی)، وضعیت مطلوب خود را رقم بزند؟

در مطالعات فلسفی متوجه می‌شویم که لایب‌نیتس آلمانی اولین کسی بود که در قرن ۱۸ میلادی این پرسش‌ها را به زبان منطق (نه فنی و محاسباتی) جواب داده است. در عرصه سیاست نیز صورت کلی پرسش همان است:

اگر در عرصه روابط بین‌الملل اصل بر پنهانکاری اطلاعاتی - عدم قطعیت در پیچیدگی - است، و کشورها نیز مجبورند که هر طور شده امور خود را پیش ببرند، سیاستمداران چگونه می‌توانند موفقیت در عمل را تضمین نمایند؟

شاید در پاسخ بگوییم که ثبت دقیق اطلاعات از عناصر، ساختارها، ویژگی‌های سازنده، و کلاً مشخصات وضعیت یا موضوع به کمک ابرکامپیوترها و غیره. اما، با این پاسخ در پله اول نردبان فهم سیاسی متوقف شده‌ایم. خوشبختانه، در گفتمان تلفیق دانش، یک راهکار اساسی و مقدم بر همه اینها برای احاطه بر پیچیدگی‌ها وجود دارد: کل‌نگری و ملاحظه «کلیت».

وقتی در متن حادثه قرار گرفته باشی، دیدن کامل عوامل و عناصر و فرایندها دشوار است. چاره‌ای نیست جز اینکه خود را به بلندای تپه‌ای برسانی تا اشراف لازم بر میدان حاصل شود. در فضای سیاست نیز شما می‌توانید بر فراز تاریخ و پیشینه منطقه مورد نظر، بر فراز جغرافیای آن، و بالاتر از فضای همه منافع اعلام شده و نشده بازیگران اوج بگیرید تا راه خود را از لابلاهای اطلاعات و پیام‌های درهم تنیده پیدا کنید.

(۱) کلیت (holos) و کل‌نگری

واژه کلیت^۱ (در برخی متون، همبافت^۲) کلیدی‌ترین واژه در ادبیات میان‌رشته‌ای است. اساساً، لزوم تلفیق اطلاعات و معلومات - مثلاً برای رهبران ارشد یا شوراهایی که در کانون تصمیم‌گیری سیاسی هستند - متأثر از گفتمانی با عنوان کل‌باوری یا کل‌گرایی^۳ است. به طور مشخص، یک دوگانه مفهومی تحت عنوان کل‌گرایی/کل‌نگری رواج دارد که به نحوی ترجمان دو جنبه نظری/عملی دانش بشری است. در حالی که «کل‌گرایی» به جوانب معرفت‌شناختی و «توصیف و تبیین»^۴ امور مربوط می‌شود، کل‌نگری^۵ (رویکرد کل‌گرایانه) به عنوان یک «تجویز»^۶ روش‌شناختی و کاربردی ذیل آن قرار می‌گیرد.

کل‌گرایی یا اصالت کل، به معنای اعتقاد به وحدت ذاتی و همگرایی اجزای یک «کل» به دلیل تأثیرپذیری از قواعد و شرایط یکسانی است که در

^۱. Holos

^۲. Context

^۳. Holism

^۴. Description & explanation

^۵. Holistic approach

^۶. Prescription

«بافت مشترک» زندگی‌شان وجود دارد. این نکته که از آغاز قرن بیستم تاکنون در حوزه‌های فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، و حتی مباحث انسانی و انتزاعی، مطرح گردیده است، در حیات سیاسی بشر نیز بسیار محسوس و مشهود است.



کل‌گرایی و کل‌باوری با این توصیف آغاز می‌شود که: ما در جهانی واحد و البته بسیار پیچیده زندگی می‌کنیم که برای اشراف و تسلط در اداره آن نیازمند دانش و معلومات همبسته‌ای^۱ از مسایل و مشکلات هستیم. نیل به چنین دانشی، نیازمند آشنایی بیشتر با معنا و مصادیق مفهوم «کل» است.

معرفت‌شناسی کل‌نگری بر اصل هم‌افزایی یا سینرژی استوار است که به زبان ساده می‌گوید: «قدرت پنجه ما مساوی با قدرت یک انگشت ضرب در پنج نیست». یعنی، نیروی پنجه برآیندی از هم‌افزایی و همکاری اینهاست. به زبان ریاضیاتی طنز: $۱+۲+۲ > ۵$

^۱. Integrated knowledge

در تعریف انتزاعی‌تر، هر موجودیتی دارای اجزا و عناصر سازنده است که از همنشینی و برهم‌کنش آنها مناسبات و پیوندهایی ایجاد گردیده تا نهایتاً به درجه‌ای از همبستگی یکپارچگی می‌رسند. این پیوستگی و وحدت موجب تشکیل یک ساختار مشخص می‌شود که در دنیای واقعیت کارایی خاصی - بیش از سرجمع کارایی اجزای خود- دارد. این قاعده در مورد همه موجودات صدق می‌کند؛ از ساختار اتم و مولکول و تک‌سلولی گرفته تا ساختمان گیاه و جانور و انسان، تا سازمان تیم‌های ورزشی، انجمن‌ها، جوامع، کشورها و نهایتاً کل نظام بین‌الملل.

۲) غایت^۱ و غایت‌نگری

خاستگاه گفتمان کل‌نگری در فلسفه کلاسیک به بحث «مرکبات» برمی‌گردد؛ و البته ذیل کیهان‌شناسی و هستی‌شناسی هم بحث می‌شود. در کل‌نگری فلسفی سخن از «غایت‌مندی^۲» امور و غایت‌شناسی^۳ آنها به میان می‌آید. اما در علم با واژه متعارف و عینیت‌گرایانه هدف‌مندی^۴ به آن اشاره می‌کنند. ابتدا گفته می‌شود که توان نیروهای تحقیق و تلفیق انواع دانایی‌ها برای درک پیچیدگی‌های دنیای واقعی و زندگی واقعی^۵ - یعنی غیرذهنی - صرف شود تا بتواند گرهی از مشکلات زندگی بشری بگشاید. از همینجا، علم تجربی مشغول تأمل در کشف شگردهایی برای تحلیل «پیچیدگی» موجودیت‌ها و کلیت‌ها می‌شود، تا شاید با کنترل و اعمال مدیریت آن را به

1. Teleos

2. Teleonomy

3. Teleology

4. Purposefulness

5. Real life

سوی هدف مورد نظر یا حالت مطلوب سوق دهد. برای مثال، مدیریت محیط زیست، مدیریت اطلاعات، مدیریت دانش و فرهنگ و سیاست و غیره. البته، برای آنکه جایگاه و تفاوت دو مفهوم «غایت» و «هدف» را در بحث کل‌نگری معلوم کنیم، توضیح کوتاهی لازم است.

در فلسفه علم، رشد چشمگیر علم تجربی و فناوری طی چند قرن اخیر را مدیون تعبیر بنیادین در طرز نگرش دانشمندان می‌دانند. این سخن را از بررسی تطبیقی دیدگاه‌های علمی با فلسفه ارسطویی آغاز می‌کنند. ارسطو ارکان پیدایش یک موجود یا شناخت ماهیت و حرکت آن را به چهار بخش تقسیم می‌کرد: ماده اولیه، صورت و ساختار، فاعل و نیروی شکل دهنده، و غایت یا سرانجامی که با این سه مورد رقم می‌خورد. به زبان ارسطو: *علت مادی، علت صوری، علت فاعلی، علت غایی*.

محققان فلسفه علم معتقدند که طی قرون ۱۷ تا ۱۹ علم تجربی مشغول بحث‌های ماده و انرژی و تبدیلات آن از صورتی به صورت دیگر بود؛ این یعنی تلاش برای شناخت سه علت اول (مادی، صوری، فاعلی). اما از اوایل قرن ۲۰ دانشمندان به پویایی امور توجه نشان دادند و دستکاری فرایندها را در پیش گرفتند. در حقیقت، آنها وارد گسترش فناوری شدند تا لذت علم را به مردم بچشانند. از اینجا بود که اهمیت بیشتری به اندیشه مبتکر و هدف آن اندیشه، داده شد (یعنی علت غایی کانون توجه شد).

اگر قبلاً بحث‌ها در باره «چرایی» پدیده‌ها (مبدأ تغییرات) بود، از اینجا به بعد بر «چگونه» تغییر دادن و به پایان مطلوب رهنمون کردن متمرکز شد. مأموریت دانش بشری، از کشف «مبادی» تغییر تا پیش‌بینی یا تعیین «غایات» دامنه پیدا کرد. اگر اوضاع اقلیمی را مناسب نبینند، مداخله می‌کنند و ابرها را به سمت فلان کشور می‌کشاند تا آنجا بارور شوند.

اما این توضیحات، در کنار مفهوم «کل» و «کلیت» چه نتیجه‌ای می‌دهد؟

پاسخ اینکه: مطلوب بودن و نبودن انواع تحولات طبیعی یا اجتماعی، و غایتی که به آن منتهی می‌شوند بستگی به سایر امور پیرامون دارد. تغییرات فلان عنصر، فلان اندام، یا فلان فرد و گروه در «کلیت» فعل و انفعالات نقش مهمی ایفا می‌کند. فرجام کار هیچ موجود یا هیچ رویدادی به تمایلات ذاتی و ظرفیت‌های جداگانه‌اش بستگی ندارد. بلکه با محاسبهٔ مناسبات و تعاملاتش با عناصر پیرامون «یکجا» در نظر گرفته می‌شود.

در واقع، با همین نظریه بود که «علیت زنجیره‌ای» و بحث تسلسل جبرباورانه باطل گردید. از این به بعد، بحث «علیت دورانی و چرخه‌ای» اعتبار پیدا کرد؛ یعنی تأثیرات همبستهٔ دورانی درون کلیت‌ها با همه پیچیدگی‌شان.

بدین ترتیب، علم تجربی به چند نتیجه رسید:

اولاً، در تشریح پویایی درونی انواع پدیده‌ها و موجوداتی که به عنوان «کلیت همبسته» در نظر گرفته می‌شوند، علیت دورانی تبیین خوبی است. ثانیاً، تحولات غیرمترقبه (مثلاً جهش ژنی یا تغییرات کوانتومی الکترون) می‌تواند کلیت یک پدیده یا موجود مورد نظر را وارد فازهای دیگری از تحول و تکامل نماید که «غایت» ناشناخته‌ای را رقم می‌زند.

ثالثاً، بررسی‌های علمی باید بر مسیر و پایانی (علت غایی) متمرکز باشد که روند تغییرات منتهی به آنجا می‌شود. دانشمند می‌تواند فعالیت‌های خود را در این راستا تنظیم کند، یا اینکه تمام تلاش خود را به کار ببندد تا یک «فرایند جاری» را به سوی «هدف و غایت مورد نظر» جهت‌دهی نماید.

در قلمروهای عملیاتی و تجربی مانند علوم مهندسی و فیزیک و زیست‌شناسی، تعیین مقصد و اهداف با نظر به واقعیت‌های مادی و کارکرد پدیده‌ها در محدوده‌های زمانی و مکانی مشخص انجام می‌گیرد. در قلمروهای نظری نیز با اندکی تفاوت سرلوحهٔ کار مشبه است؛ مثلاً فلاسفه برای حیات غایتی متصورند، اهالی تاریخ برای تاریخ مقصد و غایت در نظر می‌گیرند،

دولت‌ها هدف‌گذاری می‌کنند، گروه‌های فرهنگی آرمان‌هایی برای خود در نظر می‌گیرند و به همین منوال. البته، علوم انسانی سنجش‌پذیر مانند اقتصاد، روابط بین‌الملل، روانشناسی تجربی، آموزش و پرورش و غیره غالباً سعی می‌کنند از سرمشق‌های علوم تجربی در این زمینه استفاده نمایند.

(۳) فرایندنگری

اشاره شد که بر اساس اندیشه فلسفی، پدیده‌ها ضمن فعالیت و حفظ انسجام خود به سوی غایتی در «حرکت» و تحول‌اند. فرضاً هر موجود گیاهی که به تدریج از بذر به بوته تبدیل شده، میوه می‌دهد و از بین می‌رود، مراحل آن به طرف یک پایان یا «غایت» سیر می‌کند. اصطلاحاً گفته می‌شود که اینها غایت‌مند است. موجودات پیچیده‌تری مانند انسان یا حتی کلیت جهان نیز همین گونه است. پس، هر حرکتی که از موجود مرکب و پیچیده سر می‌زند، در امتداد زمان و مکان موجب ایجاد یک خط سیر در کلیت جهان نیز هست.

قطره‌ای کز جویباری می‌رود در پی انجام کاری می‌رود

با این توضیحات، فرایند^۱ و فرایندنگری از کلیدواژه‌هایی است که در تشریح کلیت دنیای پیرامون و پیچیدگی‌های آن ما را یاری می‌دهد. یک تعریف علی‌الحساب از فرایند می‌تواند این باشد:

«فرایند» سلسله فعل و انفعالاتی است که به موازات زمان و با تأثیرگذاری دو، چند یا چندین عامل جریان پیدا می‌کند، و معمولاً به شکل‌گیری اتفاقات، محصولات یا پدیده‌هایی می‌انجامد.

فرایندها چینش‌هایی از امور و رویدادهای دنیای ما هستند که شکل‌گیری و استمرار آن تابع چگونگی آرایش پدیده‌ها و هندسه تعاملات در طول زمان

^۱. Process

است. مهم‌ترین مشخصه اتفاقات یا پدیده‌هایی که حاصل یک فرایند هستند همان «پردازش مواد و مصالح اولیه طی فراگردهایی زمان‌مند» است. روی هم رفته، فرایند مفهومی است که در تعریف آن معانی زمان، مکان، تعامل، تغییر، حرکت، و هدف یا غایت توأمان تداعی می‌شود.

این مفهوم به صورت مفهومی علمی کلاسیک درآمده است، و توسط حوزه‌های مختلف، از فیزیک و شیمی گرفته تا زیست‌شناسی، علوم اجتماعی، روان‌شناسی، مدیریت و غیره استفاده می‌شود. فرایندها و جریان‌های شکل گرفته در دنیای طبیعت یا در جوامع بشری، می‌توانند کوتاه مدت، میان مدت، یا بلند مدت باشند. مثلاً تحولات بسیار بزرگی از قبیل تغییرات آب و هوایی در کره زمین، روند تکامل جسمی نوع بشر، روند متمدن شدن اقوام و نژادها، روند گذار از زندگی دوران کشاورزی به شهرنشینی و صنعتی شدن و امثال اینها از سنخ روندهای بسیار کلان است.

در آنچه که به سیاست و بحث حیات سیاسی مربوط می‌شود نیز، فرایندنگری یکی از کلیدهای کشف ارتباطات میان اجزای اجتماعی، تمدنی، جهانی، ملی، محلی و بومی است. در حقیقت، یکی از راه‌های اشراف داشتن بر رویدادهای سیاسی و تحولات ناشی از آن، اتخاذ چشم‌انداز بزرگ‌تری است که حیات سیاسی ملی را هم شامل می‌شود. مثلاً اینکه چگونه یک جنگ جهانی شکل خواهد گرفت؟ انقلاب‌های خاورمیانه به چه شکل در حال وقوع است؟ روند دمکراتیزه شدن فلان کشور با توجه به عوامل دخیل در این فرایند به کجا می‌انجامد؟ قیمت نفت و سایر انرژی‌ها در ۲۰ سال آینده به چه میزان خواهد رسید؟ سرنوشت آب‌های قابل استفاده در سطح کره زمین و به دنبال آن مناسبات کشورها چه تغییراتی به خود خواهد دید؟

مثال‌های کلاسیک از فرایندهای سیاسی معاصر که معمولاً در بررسی وضعیت‌های پیچیده امروزی مدنظر قرار می‌گیرد، عبارت‌اند از:

۱- جهانی شدن^۱: جهانی‌سازی یا جهانی شدن سیر نسبتاً طبیعی از فعل و انفعالات متنوع تاثیرگذار (گسترش روز افزون ارتباطات، شکل‌گیری نهادهای غیردولتی در نقاط مختلف جهان، شهرنشینی فزاینده، گسترش کلان شهرها، رشد غول‌آسای شبکه‌های مجازی و اجتماعی، و...) است. «غایت» احتمالی آن هم یکسان شدن فرهنگ و عادات و آداب و سبک زندگی مناطق مختلف جهان خواهد بود.

وجه مثبت این فرایند سرنوشت مشترکی است که با صلح، حفظ محیط زیست، قانون‌گرایی، بردباری و تکثرگرایی، عدالت همراه با آزادی، و... رقم می‌خورد. وجه منفی آن طمع برخی کشورهای قدرتمند است که سعی دارند این فرایند را با ابزار سیاسی، اقتصادی و گاهی نظامی بازار انرژی، و غیره را تحت نوعی کنترل درآورند. یعنی ورودی و خروجی آن را مدیریت نمایند. به هر حال، کشورها برای حفظ تعادل، حضور و ادامه حیات در چنین فرایندی نیازمند تنظیم و هماهنگ‌سازی سیاست و اقتصاد و فرهنگ خود با آن هستند.

۲- منطقه‌گرایی^۲: تلاش‌ها برای اتحاد، همگرایی، و حتی ائتلاف‌های ناگزیر و اجباری واحدهای سیاسی سوابق دیرینه دارد که می‌توان جهانی شدن را هم چهره مدرن آن دانست. فرایندهای منطقه‌گرایی در نقاط جغرافیایی متفاوت را می‌توان واکنشی متقابلی به جهانی شدن دانست. زیرا محلی‌سازی یا بومی‌سازی^۳ فعالیت‌ها و حرکت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی را در برابر جهانی شدن تقویت می‌کند. از طرف دیگر، اگر نسبت‌های جغرافیایی را نادیده بگیریم، منطقه‌گرایی نوعی چندجانبه‌گرایی در واکنش به یک‌جانبه‌گرایی نیز هست. زیرا، شکل‌گیری نظم و نسق‌های کوچک در متن یک نظم بزرگ را

^۱. Globalization

^۲. Regionalism

^۳. Localization

میسر می‌سازد. برای مثال، در آفریقا، آمریکای جنوبی، آسیا و خاورمیانه و پیمان‌هایی ایجاد گشته و منجر به طرح‌های همگرایی منطقه‌ای گردیده است (پیمان شانگهای، گروه ۸، گروه ۱۰، شورای همکاری خلیج فارس، سازمان اکو).

۳- فرایند دمکراسی‌خواهی^۱ جنبشی فراگیر در سراسر دنیاست که فرایندهای سیاسی ریزتر در داخل و خارج کشورها از آن نشأت می‌گیرد. گرایش بیش از پیش ملت‌ها به آزادی و مشارکت است؛ و دولت‌ها به عنوان نماینده مردم موظف‌اند با رفع درهم تنیدگی حقوق و منافع شهروندان پیچیدگی‌ها را بی‌طرفانه مدیریت کنند. در واقع، دولت فقط ناظر و نگهبان اجرای درست قواعد بازی در حیات اجتماعی ملت است. در دهه اخیر روند دمکراتیزاسیون شدیداً تسریع شده است. تحركات بسیاری از تونس و لیبی تا مصر و یمن و ایرلند و اسپانیا و ونزوئلا شکل گرفته است که در آینه این فرایند کلی قابل مشاهده است. شورش‌های مردمی مانند مطالبات حزبی و تحركات سیاسی در سطح ملی، و خواه همکاری‌های اجتماعی فرقه‌ای و قومی و نژادی در یک منطقه از دنیا را باید ذیل این جنبش تفسیر کرد.

۴- هویت‌جویی و بنیادگرایی: پیدایش بنیادگرایی - که اخیراً در شکل تروریسم بیشتر جلوه‌گر شده است - در وهله اول نتیجه نومییدی توده‌های استعمارزده قرن گذشته از رسیدن به حقوقی است که در سایه انواع ایسم‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی روشنفکری پایمال شد. اما این جریان بتدریج صورت یک طغیان جهانی و بین‌المللی به خود گرفته است، به طوری که در هر گوشه دنیا خود یک سلسله فعل و انفعالات خشن را رقم می‌زند. افکار عمومی به غلط یا به درست، خاورمیانه را مهم‌ترین کانون تقویت بنیادگرایی می‌دانند. اما نباید

¹. Democratization

ملی‌گرایی اروپایی، ظهور نئونازی‌ها، ترامپسیسم، و برخی جریان‌های دیگر را نادیده یا تافته‌جداافته در نظر گرفت.

به هر حال، روشن شدن صحنه برای تحلیلگر در وضعیت‌های بازی‌گونه معاصر، مستلزم بررسی پیشینه‌های صحنه و «کشف فرایندها» در محدوده مورد مطالعه است. بدیهی است که در متن دنیای پیچیده امروزی، نمی‌توان فرایندها را تحولات خطی و جداگانه در نظر گرفت. بلکه فعل و انفعالاتی درهم‌تنیده و متشکل از چندین فرایند هستند که در فضایی کروی و چندبُعدی قابل تصورند. فعل و انفعالات محلی و منطقه‌ای که فرایندهای کلان سیاسی را رقم می‌زند نیز هر کدام به نوبه خود فرایندی قابل بررسی و ردگیری است.

۹

سیستم‌نگری و انواع کنترل

به طور کلی، یکی از دشواری‌های زندگی امروزی - از سطح فردی گرفته تا سطوح ملی و جهانی - ناتمام بودن یا عدم قطعیت اطلاعات در مقاطع مختلف تصمیم‌گیری است. در این میان، مسأله اصلی همان مدیریت اطلاعات است. مدیریت اطلاعات در اینجا به معنای سرپرستی و اداره پایگاه داده‌ها نیست. بلکه به معنای پردازش مجموع اطلاعات در قالب‌هایی است که طی آن ذهن ما با فهم نسبی از تشکل امور وارد اقدامات عملی می‌شود.

در این راستا بود که طی فصل قبلی، به مفاهیم «کلیت»، «فرایند» و «غایت» پرداختیم. اما این مفاهیم هنوز از دقت و ظرفیت عینیت‌گرایانه کافی برخوردار نیستند. به همین دلیل، در رویکرد میان‌رشته‌ای سراغ مفهوم «سیستم» یا مدل‌های سیستمی می‌روند که در علوم مهندسی فرایند تغییرات آن با جزییات ریاضی فراوانی شرح و بسط شده است. هرچند در مباحث انسانی نیازی به تمام آن ریاضیات نیست، اما این ویژگی اعتمادپذیری آن را افزایش می‌دهد.

(۱) در باره مفهوم سیستم

در اولین نگاه، کلیت دنیای ما - که در اینجا آن را عرصه روابط بین‌الملل می‌خوانیم - واحدی بزرگ متشکل از واحدهای کوچک‌تر است. وقتی به صورت‌بندی آن دقیق شویم، اجزای سازنده این واحد بزرگ در قالب مجموعه‌ها و زیرمجموعه‌های ریز و درشت قرار گرفته‌اند. اما، از حدود نیم قرن پیش یا بیشتر، احساس شد که مفهوم ریاضی «مجموعه» کافی نیست؛ چون فقط

معنای یک همنشینی ساده^۱ از اجناس یکدست را به نمایش می‌گذارد. این در حالی است که هم ساختار و هم نوع فعالیتِ اعضای مجموعه (مثلاً کشورها یا جنبش‌های تأثیرگذار و بازیگران فعال) متنوع است.

علاوه بر این، به علت گسترش ارتباطات دور و نزدیک در قرن اخیر، چنان تداخل و همپوشی از فعالیت‌ها پدید آمده است که دنیای ما به یک موجود زندهٔ غول‌آسا بیشتر قابل تشبیه است. به همین دلیل، مفهوم «سیستم» مطرح شد. مفهوم سیستم یک معنای ارگانیک در خود دارد که عدم توجه به معنای پیوستگی و انسجام در مفهوم «مجموعه» را جبران می‌کند. مضافاً اینکه، در قلمرو مباحث سیاسی، با عبور از تصورات ثابت و ایستای «مرزبندی‌های جغرافیایی»، حوزه رفتارها و میدان عمل را به شکل دیگری بازنمایی می‌کند.

به طور مشهور تلاش‌هایی که از اواسط سال‌های ۱۹۴۰ در جهت گسترش نگرش چندرشته‌ای به مشکلات علمی صورت گرفت، زمینه‌ساز طرح و تکمیل تفکرات جامع‌نگر و اندیشه‌های نظام‌وار (سیستمی). سرنخ مباحث از فیزیک و ریاضیات و بعداً زیست‌شناسی آغاز شد و موجب عمومیت یافتن مفاهیمی چون تعامل، ترکیب و پیچیدگی، مدل، فرایند، کنترل، آشوب، خودتنظیمی و غیره گردید که به طرز گسترده‌ای در اکثر شاخه‌های علوم طبیعی و اجتماعی مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. سپس، با ابتنای به شواهد مکرری از علوم مختلف، این تصور پدید آمد که می‌توان به یک سری از «اصول و قوانین مشترک» دست یافت که تعریف‌کننده «رفتار کلی» هر موضوع پیچیده‌ای در دنیای پیرامون ما باشد. چنان موضوع پیچیدهٔ همبسته‌ای را نظام یا «سیستم» نامیدند. شکل کامل این تفکرات به نظریه عمومی سیستم‌ها مشهور است که توسط زیست‌شناس اتریشی به نام لودویگ فون

^۱. Juxtaposition

برتالنفی (۱۹۷۲-۱۹۰۱) ارائه شد، و ذهنیت متفکران علوم اجتماعی و صاحب‌نظران مباحث انسانی و حتی رویکردهای انتقادی را نیز متحول ساخت.

نظریه سیستم یک مدل مفهومی و بازتاب دهنده تصویر تعاملات در دنیای ما است. در واقع، به شکلی انتزاعی، شامل توصیف واقعیت در قالب مفاهیم و روابط بین آنهاست. تعاریف، مفاهیم، و روابط میان آن مفاهیم، مجموعاً مدل را تشکیل می‌دهد که گاهی به آن مدل بررسی سیستمی هم گفته می‌شود. در این میان، توجه به چند نکته بسیار اهمیت دارد: اول اینکه، مفاهیم تا حدّ ممکن واقع‌گرایانه و با مصداق عینی تعریف شده است.

دوم اینکه، روابطی که باید میان مفاهیم تعریف کرد نیز منطبق بر آنچه است که در زندگی واقعی و عینی می‌بینیم. سوم اینکه، در تصورات سیستمی از پیچیدگی‌های دنیای ما - از جمله پیچیدگی‌های سیاسی - تفاوت درجات پیچیدگی و «سلسله مراتب» لایه‌های حیات مد نظر قرار می‌گیرد. هرچه با سیستم‌های زنده و طبیعی و برخوردار از پویایی بیشتر سروکار داشته باشیم، دقت در «همگرایی و کل‌گرایی» اجزا و روابط درونی‌شان برای رسیدن به نقطه اشراف و کل‌نگری لازم‌تر است. چهارم اینکه، ترکیب و پیچیدگی سیستم کمابیش دارای اجزا، پیوندها، روابط، لایه‌ها، و تعاملات افقی و عمودی میان آنها در نظر گرفته می‌شود. اهمیت و جایگاه اینها نیز متفاوت است، به طوری که تنوع کارکردها موجب ایجاد درجات متفاوتی از پیچیدگی درونی می‌شود. گاهی یک موضوع را می‌توان بخشی از یک سیستم بزرگ‌تر - سیستم فرعی یا اصطلاحاً زیر سیستم - تلقی نمود.

چند اصل بالا، سرآغاز ایجاد تصور سیستمی از هر موضوعی است؛ و این تصور از کلیدی‌ترین لوازم طرز فکر میان‌رشته‌ای است. در واقع، یکی از جلوه‌های بارز وام‌گیری مفهومی علم سیاست از علوم دیگر (در اینجا از فیزیک و مهندسی) همان بررسی «پیچیدگی» در قالب تصورات «سیستمی» می‌باشد. قالب تفکر سیستمی برای سروسامان دادن به گستردگی اطلاعاتی که در پیچیدگی‌ها دیده می‌شود، مفید است. یعنی کار محقق را در احاطه بر کلیت موضوع و رصد «رفتار کلی» آن تسهیل می‌کند.

۲) کنترل فرایند و فرایندهای کنترل

در اواخر فصل ۶ کتاب، در باره وضعیت‌های «وابستگی متقابل استراتژیک» گفتیم که طی آن دو یا چند طرف برای کسب سهم از منافع خاصی با همدیگر رقابت دارند. در این حالت که آن را با تمثیل «بازی» تبیین می‌کنند، هر کدام از طرفین سلسله‌های متنوعی از حرکات و اعمال انجام می‌دهد تا رفتار دیگری را کنترل و خنثی نماید. همانجا اشاره شد که «نظریه بازی» یک کنترل دوطرفه را به نمایش می‌گذارد که در آن طرفین بر یکدیگر تأثیرگذاری همزمان (بر هم کنش) و از یکدیگر تأثیرپذیری دارند. در واقع، «فرایندی» از کنش و واکنش به جریان می‌افتد که هر کدام از طرفین درگیر سعی در جهت‌دهی آن به نفع خود دارد.

همچنین، گفتیم که برای درک کامل مفهوم بازی، علاوه بر لزوم درک نسبت آن با مفهوم سیستم، باید معنای «کنترل و مداخله» در فرایند را از منظر گفتمان کل‌نگری تبیین نمود. در «حالت کنترل سبیرتیک» فرض بر این است که کنترل‌کننده (مداخله‌گر) به طور «یک‌طرفه» بر دیگری احاطه دارد. اما در «حالت بازی‌گونه» اقدامات کنترلی «دو طرفه» تصور شده است. در حالت اول ناظر بر فرایند هستند، و در حالت دوم درگیر در فرایند.

تکمیل این مطلب منوط به یادآوری نکته‌ای است که در فصل ۸ راجع به «علت غایی» آمد. گفتیم که دانشمندان معاصر پس از درک چیستی و چگونگی پیچیدگی، بر مسیر و پایانی (علت غایی) متمرکز می‌شوند که روند تغییرات منتهی به آن می‌شود. یعنی اینکه تمام تلاش خود را برای جهت‌دهی «فرایند» به سوی «هدف و غایت مورد نظر خودشان» به کار می‌بندند.

با توضیحاتی که قبلاً ذیل مفهوم سیستم آمد، منطقه خاورمیانه می‌تواند در کلیت خود دستکم یک «سیستم فرعی»^۱ از سیستم جهانی تلقی شود که فرایندهای تغییرات آن قابل کنترل و تغییر است. ناگفته پیداست که با نظر به تعاریف سیستمی، موضوع بررسی نه فقط محدوده جغرافیایی، بلکه دامنه‌ای از تعاملات سیاسی است که در یک فضای خاص به شدت تمرکز دارند. پس، منطقی می‌توان پذیرفت که این «کلیت»‌های کوچک‌تر در محدوده‌ای که مرزهای نسبتاً قابل تعریف و تمایز دارد، «سیستم منطقه‌ای» نامیده شوند. از این منظر، مداخله‌گر بیرونی وسوسه می‌شود که «ورودی و خروجی» آنها را کنترل و مطابق انگیزه و «اهداف» خود جهت‌دهی یا کم و زیاد نماید.

از آنجا که این نوع کنترل و فرماندهی یک‌طرفه بیشتر حالت رانندگی، خلبانی و ناخدایی دارد، عنوان آن را با الهام از فن کشتیبانی و سکان‌داری «سایبرنتیکا» برگزیده‌اند که معادل فارسی آن «فرمانش» در نظر گرفته شده است.

۳) ماهیت کنترل سایبرنتیک

سایبرنتیکس^۲ (یا به تلفظ فرانسوی سایبرنتیک) یکی از مباحث فیزیکی و زیستی است که با چهره یک مدل یا «نظریه کنترل» و به عنوان مبحثی

^۱. Sub-system

^۲. Cybernetics

«سیار» در اکثر مباحث انسانی و بخصوص علوم رفتاری کاربرد پیدا کرده است. عصاره تعریف سیبرنتیک با نظر به بحث سیستم، می تواند چنین باشد: هر عامل هوشمندی، با تأثیری‌گذاری بر (یا دستکاری) ورودی و خروجی یک سیستم، یا با ایجاد تغییر در اجزای فرعی کلیت‌های پیچیده‌ای که سیستم نامیدیم، می‌تواند رفتار کلی و تغییرات وضعیتی‌شان را مدیریت نموده و به سمت مورد نظر و مطلوب خود حرکت دهد.

قبل از هر چیز، بحث کنترل سیبرنتیک نیز بر مبنای همان اصول اولیه تفکر سیستمی آغاز می‌شود که: موجودات و موجودیت‌های مرکب و پیچیده شناور در فضای عمومی جهان (همانند روابط عناصر درون هر سیستم) انواعی از رابطه‌ها، پیوندها، مناسبات و نسبت‌ها با هم برقرار می‌کنند. مثلاً:

- رابطه ساده همخانگی (اشتراک در فضا و جغرافیای فعلیتی)،
- رابطه همزیستی (اشتراک در منابع انرژی و ماده مورد استفاده)،
- رابطه مکملی (وابستگی یک موجود به موجود دیگر از لحاظ تغذیه)
- رابطه کنترلی (تأثیرپذیری از تغییرات، رفتار و یا اقدامات همدیگر)،
- و^۱

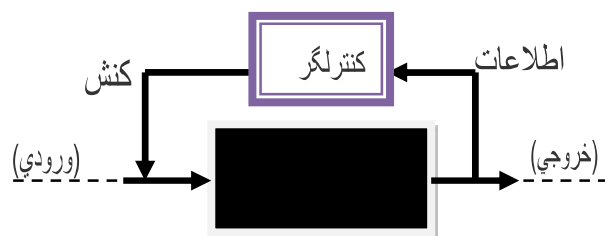
مبحث سیبرنتیک بر همین نوع آخر از رابطه بین سیستم‌ها - مثلاً در سیاست رابطه بین کشورها- متمرکز است. رابطه کنترلی سایبری چهار مشخصه مهم دارد:

اول اینکه، یک مداخله‌گر بیرونی وسوسه می‌شود که حرکات و تغییرات یک موجود دیگر (اعم از مصنوع، زنده و طبیعی یا اعتباری و اجتماعی) را کنترل و مطابق امیال و «اهداف» خود جهت‌دهی نماید.

۱. این تقسیم‌بندی از منظر ساختاری انجام شده است. از نظر کارکردی این سه نوع رابطه چنین ترسیم می‌شوند: پیوند منطقی (Logic)، پیوند همزیستی (Symbiotic)، پیوند هم‌نیروزی (Synergistic).

دوم اینکه، این قبیل مداخلات بر اساس تمثیل کلیدی «جعبه سیاه»^۱ تبیین می‌شود. تمثیل مزبور اشاره به یک مکانیسم مهندسی است که آنهم به سبک میان‌رشته‌ای از روان‌شناسی رفتارگرا «وام» گرفته شده است. بر اساس تعریفی که از این مکانیسم ارایه می‌شود، هر پدیده یا موضوع ناشناخته و سربسته‌ای را می‌توان بدون اطلاع از آنچه در درونش می‌گذرد، و صرفاً بر اساس اطلاعاتی که از رفتار ظاهری‌اش می‌گیریم، مدیریت کرد.

سوم اینکه، با نگاهی کل‌گرایانه بر فراز کثرت و تنوع «پیچیدگی» ایستاده است و فقط اطلاعات برگرفته از «رفتار کلی» را مد نظر قرار می‌دهد. و چهارم اینکه، معمولاً بررسی به صورت گزینشی (روی یک مشخصه خاص از سیستم) انجام می‌شود. زیرا، توجه به همه اطلاعات ریز و درشت ممکن نیست و از قطعیت فهم نیز می‌کاهد. ویلیام راس آسبی دانشمند می‌گوید: هر کس فقط از منظر خاصی می‌تواند موضوع را شناسایی و درک کند. فهم همه جانبه سیستم و کار با همه اطلاعات موجود در آن مشکل است.^۲



^۱. Black box mechanism

. راس آسبی با تمثیل معروفی می‌گوید: یکی به‌عنوان پزشک جراح به مغز نگاه می‌کند، دومی به‌عنوان روانشناس که با ذهن سروکار دارد، و سومی به‌عنوان کله‌پزی که مغز را یک خوراکی دلیزیر در نظر می‌گیرد؛ نگرش این چند نفر با هم یکسان نیست.

ساده‌ترین تعریف از کنترل سیبرنتیک چنین است: اثرگذاری یک عامل بیرونی^۱ بر یک موضوع تحت عمل^۲ به طوری که در این عملیات تغییرات و تبدیلاتی^۳ ایجاد شود. اصلی‌ترین نکته این است که یک رابطه دورانی میان عملگر و عمل‌گیر ایجاد شده است که طی آن اطلاعات و کنش‌هایی رد و بدل یا به اصطلاح به همدیگر خورانده می‌شود. این مدار را «مدار یا حلقه بازخورد» می‌گویند. هر قدم از عملیات شامل اقدامی است که کنترل‌گر انجام می‌دهد و چشم به راه نتایج آن می‌ماند. سپس، با توجه به واکنشی که دریافت می‌شود، قدم بعدی را برمی‌دارد.

اینکه جزئیات تفصیلی فرایند کنترل چیست، این را می‌توان در منابع و مقالات دیگر مطالعه نمود. مهم آن است که بدانیم کنترل یک‌طرفه سیبرنتیک راهی برای «دور زدن» پیچیدگی و عدم قطعیت ناشی از این پیچیدگی‌هاست: به گفته ادگار مورن فرانسوی: سیبرنتیک برای آن پیچیدگی را پذیرفت که آن را دور بزند و کنار بگذارد، بدون آنکه منکر وجود پیچیدگی باشد. برای سیستم، «ورودی و خروجی» در نظر گرفته می‌شود و سیبرنتیک امکان می‌دهد که، بدون ورود به رمز و راز جعبه سیاه، ورودی و خروجی‌ها را به یکدیگر ربط دهیم.^۴

۴) مداخله و کنترل در سیاست

به طور کلی، وقتی یک کشور یا کشورهای قدرتمند خود را در رأس هرم قدرت می‌بینند و از منظر سیاست‌های راهبردی خود به صحنه روابط بین‌الملل

^۱. Operator

^۲. Operand

^۳. Transformation

. رک به :

ادگار مورن، درآمدی بر اندیشه ی پیچیده، ترجمه افشین جهانانیده، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۲۱.

می‌نگرند، طبیعی است که نقش مهندس یا مغز متفکر و نوعی CPU را در «فرآیند کنترل» برای خود محفوظ بشمارند.

اما در حالت منطقی، هر نوع نظم دو یا چندقطبی که در محیط بین‌المللی برقرار باشد، کشورها اهداف و نیازهایی دارند که امکان دستیابی به همه آنها مقدور نیست. زیرا، خواست آنها با خواسته‌های دیگران تصادم پیدا می‌کند و ناگزیر به تعدیل می‌شوند. اینکه چه میزان از این نیازها برآورده شود، به قدرت خود آن کشور بستگی دارد و مقداری هم به میزان انعطاف و قدرت کشورهای برتر و کلاً ساختار نظام بین‌المللی مستقر.

در این میان، کشورهای همتراز معمولاً با درگیر شدن در مناسبات بازی‌گونه (رجوع شود به فصل ۶)، سعی در کسب بیشترین منافع را دارند. بدیهی است که قدرت‌های برتر با منطق ارسطویی و گفتگوی صادقانه یا حتی «بازی عادلانه» به دنبال اعطای حقوق و رضایت سایرین نیستند. آنها سعی می‌کنند که کشورها را در محرومیت و تنگنا قرار دهند، از اجرای قوانین جاری طفره برونند، و حداکثر اینکه هر از چند گاهی بخشی از سرمایه‌های تاراج رفته سابق را با هزار منت و در ازای امتیاز جدیدی به صاحب قبلی آن باز گردانند. برای مثال، ابتدا اموال فلان در کشورهای خود را مصادره و بلوکه کردند. آنگاه در کشاکش مذاکرات، آزادسازی این اموال را امتیاز به ایران تلقی می‌کنند که باید در ازای آن سوخت اتمی مازاد خود را واگذار نماید. مثال دیگر، اینکه سفارت خود را به قدس منتقل می‌کنند و آن را به عنوان پایتخت اسرائیل می‌پذیرند تا در مذاکرات بعدی آن را وجه‌المصلحه و بهانه امتیازگیری قرار دهند.

قدرت‌های مداخله‌گر، وقتی مصلحت بدانند، فرایند کنترل را حتی با چاشنی زور هم پیش می‌برند. جلب همکاری و همراهی کشورهای ضعیف‌تر دنیا از طریق ارعاب و گاهی مداخله محدود امکان‌پذیر است. در مورد

کشورهای قوی‌تر نیز، ایالات متحده و بازوهای اروپایی او جایی برای ایفای نقش واحدهای سیاسی مخالف و معارض در نظر ندارند. بنابر این، با تظاهر به خیرخواهی می‌کوشند تا با استفاده از «قدرت نظامی، اقتصادی، رسانه‌ای و غیره» کشورهای بیطرف یا حتی معارض را به پذیرش «نظام قدرت» مورد نظر خود وادار نماید.

در مقیاس کلان، طی دو دهه گذشته نمونه‌های فراوانی از مداخله غرب و ایالات متحده در گوشه و کنار جهان را شاهد بوده‌ایم: لبنان، فلسطین، سودان، افغانستان، عراق، سومالی، لیبی، مصر، سوریه، یمن و اخیراً ونزوئلا. به عقیده برخی تحلیلگران، حتی انقلاب‌های چند روزه در مصر و لیبی و تونس و یمن را غرب و ایالات متحده راه انداختند؛ و این نیز از مکانیسم‌های «کنترل سبیرنتیک» بود تا انرژی طغیانگر ملت‌ها را تدریجاً تخلیه کنند. آنها ابتدا جرقه‌ها را زدند تا مردم شورش کردند. سپس، طی چند ماه کوشیدند اکثریت‌های مخالف با غرب را در همان محیط انقلاب‌گونه سرکوب نمایند و دستجات نفوذپذیر را حاکم کنند.

به عنوان یک مثال واضح، یک قرن یا بیشتر است که از تشکیل اخوان المسلمین می‌گذرد و غرب مخالف آن بود. دولت‌های دست‌نشانده مصر هم از مشارکت آن در صحنه سیاسی کشور جلوگیری می‌کردند. اما ناگهان، بعد از کودتا به آنان میدان داده می‌شود تا کرسی‌های پارلمان را بدست آورند. سپس، رئیس‌جمهور محمد مرسى را برمی‌گزینند. آنگاه طرفداران غرب به میدان آمده و مرسى را سرنگون می‌کنند؛ و نهایتاً او در دوران حبس و محاکمه می‌میرد. بدین ترتیب، دولت کودتایی مصر - با ظاهر دولت پسانقلابی - اخوان المسلمین را بی‌اعتبار و بسیاری از اعضایش را دستگیر می‌کند.

نمونه دیگر، پرورش و گسیل واپسگرایان سلفی و وهابی به لیبی و سوریه بوده است. جنگ سوریه با تمام وسعت و زمان طولانی ۸ ساله آن خود به

عنوان مصداقی از فرایند ترکیبی «بازی و کنترل چند طرفه» قابل ترسیم است. در این فرایند که محصول آن افزایش نفوذ بازیگران به قیمت نابودی ملت و میهن سوریه بود، از آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان و کانادا و استرالیا گرفته تا اسرائیل و عربستان و ترکیه و دیگران حضور یافته‌اند. ترفند دیگر، میدان باز کردن برای ورود داعش از سوریه به عراق است. در این ماجرا، تبلیغات رسانه‌های غرب آمریکا را مدافع عراق نشان می‌داد، در حالی که هواپیماهای آمریکا تجمع نیروهای مردمی مدافع عراق را بمباران می‌کردند. پس از آن، باید به تحریک کردها در عراق و سوریه توسط غرب و بویژه آمریکا اشاره کرد (سال ۲۰۱۷). با چراغ سبزه‌ها و اطلاعات گمراه‌کننده‌ای که به مسعود بارزانی دادند، او وسوسه شد و با اعلام ناپهنگام همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق، یک عملیات سیاسی ناکام انجام داد. زیرا، همه همسایگانش در دورتادور کردستان، اعم از ترکیه، ایران، عراق و سوریه، مخالفت جدی خود را با این اقدام خودسرانه اعلام داشتند.

اقدام دیگری که در امتداد آزمون خطای کنترلی خاورمیانه انجام گرفت، دخالت پنهان آمریکا در کودتای ارتش ترکیه (با هدایت فتح‌الله گولن و پشتیبانی عربستان) بود که برای از قدرت انداختن جریان عدالت و توسعه اردوغان کفایت نکرد. به هر حال، جزییات این قبیل مداخلات مهندسی شده در فایل‌هایی با مهر فوق‌محرمانه در سازمان‌های اطلاعاتی می‌ماند تا چند دهه بعد که از حالت طبقه‌بندی خارج و منتشر گردد.

اگر بخواهیم مکانیسم کنترل را در مقیاس مثال‌های سیاسی جزئی روشن کنیم، نمونه‌ها را باید در گزارش‌ها و بولتن‌ها خواند. به طور کلی، هر رویدادی در فضای شتابزده تغییرات سیاسی، وضعیتی از نوع S' را در ذهنیت قدرت‌های مداخله‌گر ایجاد می‌کند تا در سودای تغییر امور مشغول انجام «اقدام» A' یا تشدید سلسله اقدامات پیشین شوند. ممکن است بخواهند بر هر فرصت

بادآورده‌ای سوار شوند که موجب «تغییر رفتار» عنصر مخالفی مانند ایران گردد. پاتریک کلاوسون در این رابطه چنین می‌گوید: «زمان سنجی آمریکا در اعمال تحریم‌ها (درست در زمانی که اقتصاد ایران به علت سیاست نادرست داخلی در حال سقوط بود) سبب گردید تا واشنگتن -از حوادثی که به هر تقدیر در حال وقوع بود- برای خود افتخار کسب نماید.»^۱

در فضای معاصر که همه تظاهر به رفتار متمدن و دمکراتیک می‌کنند، ظواهر کار اندکی با شیوه امپراطوران باستان فرق کرده است. اندیشگران اتاق‌های فکر و فعالان سیاستگذاری‌های غربی - خواه با انگیزه‌های ملی‌گرایانه و خواه در ازای دریافت پاداش - دائماً در جستجو برای کشف شگردهای و دسیسه‌های متنوع هستند. آنها مناسبات با ملت‌های مورد طمع خود را دائماً وارسی و طوری بازطراحی می‌کنند که دسترسی به منابع آنجا هر چه آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر باشد. در این راه نیز از تبلیغات، بهانه‌سازی، تخریب، جنگ و نسل‌کشی، و براندازی دریغ ندارند. همین گونه از اقدامات است که در تفکر سیستمی با عنوان فرایندهای کنترل (مشخصاً کنترل سیبرنتیک) می‌شناسیم.

^۱. کلاوسون، پاتریک: تحریم‌های آمریکا علیه ایران، ترجمه سید حسین محمدی، انتشارات دافوس

بخش سوم:

تصویر کل گرایانه

-
- فصل دهم: سازه‌های اصلی خاورمیانه ۱۱۱
- فصل یازدهم: تاریخچه سیاسی خاورمیانه ۱۲۵
- فصل دوازدهم: خاورمیانه سیستمیک ۱۳۵
- فصل سیزدهم: از آشفتگی تا نظم ۱۴۵
- فصل چهاردهم: فرجام ما و خاورمیانه ۱۵۷

۱۰

سازه‌های اصلی خاورمیانه

هنگام بررسی وضعیت‌های بحرانی در یک محدوده سرزمینی، عناصر و اجزای مختلفی است که باید مدّ نظر قرار گیرد. شناخت جغرافیای انسانی و طبیعی، منافع و ترجیحات سیاسی بازیگران صحنه، و رویدادهای خارج از کنترل است که علت تحولات را روشن می‌نماید. همچنین، بررسی وضعیت‌ها مستلزم درون‌نگری، کشف انگیزه‌ها و فضاهای ادراکی اقدام‌کنندگان نیز هست؛ تا نهایتاً بتوان دانست که چه عواملی موجب تحریک فلان طرف به اتخاذ فلان موضع یا «اقدام» گردیده است.

شاید در نگاه اول تصور بر این باشد که نظام بین‌الملل همانند یک نظام مکانیکی است. یعنی واجد خصوصیتی است که می‌توان با تجزیه و تحلیل مناسبات اجزای درونی نظام و روابط بین آنها، ماهیت و عملکرد کلی آن را شناخت؛ مثلاً از طریق محاسبه عملکرد آن و با استفاده از قواعد منطق و محاسبات هندسی و ریاضی. اما اگر دیپلمات باشیم و از نزدیک تحولات را تجربه کنیم، بزودی پی می‌بریم که چنین نیست. نظام بین‌الملل یک نظام غیرمکانیکی یا ارگانیک (شبيه موجود زنده) محسوب می‌شود. برخی از روابط و فعل و انفعالات و روندهای موجود هندسه منظم دارد، اما برخی نیز طوری در هم‌افزایی و تعامل تنگاتنگ رقم می‌خورند که شکل ژله‌ای و کنترل‌ناپذیر دارد. اینها را با حضور در متن حوادث و درون‌یابی وضعیت می‌توان درک کرد. این

نکته توضیح زیاد لازم دارد، به طوری که برای تلخیص آن راهی نیست الا اینکه به تمثیل متوسل شویم.

تصور کنید که تازه به استخدام اداره دولتی درآمده‌اید، و در فضای آن مشغول به کارید. ابتدا چارت سازمانی را روی دیوار دفتر رئیس می‌بینید. رابطه‌ها با خطوط هندسی ترسیم شده است: معاونت‌ها، مسئولین واحدها، حسابداری و مالی، کارگزینی، تدارکات و پشتیبانی، نگهبانی و حراست و رانندگان و ظاهراً آخرین نفر هم آبدارچی است!

فرض کنید شما کمی هم آدم مقرراتی تشریف دارید. بر همین اساس، طبق چارت از فلانی اطاعت می‌کنید، کاری به فلان معاونت و فلان کارمند ندارید، و دلخوری‌های خود از رئیس یا همکاران را ساده‌لوحانه نزد این و آن هم بیان می‌کنید؛ احتمالاً به برخی‌ها هم می‌تازید تا خستگی‌تان رفع شود. خلاصه، غافلانه تابع سلسله مراتب ترسیم شده چارت سازمانی هستید.

اما بعد از یک یا دو سال، دید شما کاملاً تغییر کرده است. حالا پی برده‌اید که راننده که گاهی پیشش از رئیس بدگویی می‌کردید، برادر خانم رئیس است؛ حسابدار هم‌کلاسی و بچه محل او بوده است؛ فلان خانم طبقه چندم از او دلبری کرده و بر تصمیمات او تاثیر گذار است؛ آن پسرک نامه‌رسان ملیجک رئیس است؛ آبدارچی هم به دلایلی باید در صدر چارت نوشته شود!! و حتی نگهبانی و پشتیبانی و نقلیه هم واجب‌التعظیم هستند. اکنون دیگر نسبت به آن روابط هندسی روی چارت بی‌اعتنا شده‌اید. زیرا، وضعیت ارگانیک و پیکره‌مانند مجموعه تشکیلات را مانند یک موجود زنده درک می‌کنید. این اداره سری دارد که به طرف پایین خم است و گردنی خشک و پشت شکسته و ..

در چنین فضایی از فهم، دیگر نه می‌توان تحولات را دقیقاً برخاسته از قوانین و چارت دانست، نه صرفاً از رفتار و عملکرد خاصی از خود یا دیگران.

بلکه ضرورت دارد که خصلت‌ها و انگیزه‌های متنوع همکاران را مورد شناسایی قرار دهید. باید ببینید فضای موجود تا چه اندازه فرصت برآورده کردن تعهدات و وظایف شما را می‌دهد. در حقیقت، هم رفتار خود شما و هم رفتار سایرین با شما خیلی مبتنی بر ارادهٔ شخصی نیست. بلکه ترس از خطرات و تهدیداتی که روابط دیگر بر محیط تحمیل کرده، شما را وادار می‌کند که با احتیاط پیش بروید. حتی مجبورید که از خست‌های عقل و مقررات بکاهید، و ملاط احساسی و عاطفی و روابط را به اقتضای شرایط افزایش دهید.

جان فون نویمان، دانشمند مجارستانی (۱۹۰۳ - ۱۹۵۷) که در رشته‌های مختلف ریاضیات، فیزیک و کامپیوتر، مکانیک و غیره سرآمد روزگار خود بود، می‌گوید: *قطعات سازنده یک ماشین به خاطر کیفیت و طراحی بسیار دقیق‌شان، خیلی قابل اعتماد هستند. اما وقتی سرهم‌بندی شده و مجموعاً ماشین را تشکیل دهند، کیفیت آن ماشین در مقایسه با قطعات سازنده خیلی کمتر قابل اعتماد است. برعکس، عناصر تشکیل دهندهٔ یک موجود زنده ظریف و آسیب‌پذیر هستند؛ مثلاً بدن موجود زنده از سلول‌هایی تشکیل شده است که به تنهایی بسیار غیرقابل اعتماد هستند. ولی کلیت این ماشین زنده نسبت به اجزای سازنده‌اش، بسیار قابل اعتمادتر است.*^۱

با تمثیلات فوق (سازمان اداره و ساختمان ماشین)، اکنون معنای پیچیدگی و «رفتار کلی» در «بافت کلی» را بهتر می‌فهمیم. وانگهی، اینکه برای کنترل رفتار کلی یک موجودیت طبیعی، اجتماعی یا سیاسی نیز باید فرایندها را رصد

^۱. ادگار مورن، درآمدی بر اندیشه ی پیچیده، ترجمه افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.

کرد، بهتر قابل درک می‌شود. محیط بیرونی و ساختار قدرت، نقش اساسی در جهت‌گیری رفتار ما و شما و همهٔ انسان‌ها و کشورها و ملت‌ها دارد. منطقه جغرافیایی خاورمیانه شامل شبکه‌های متنوعی از مخازن انرژی، منابع انسانی از نژادها و اقوام مختلف، ادیان و فرقه‌ها و مذاهب، فرهنگ‌های کهن و میراث چندتمدنی، جمعیتی قابل توجه، پتانسیل‌های توسعه و غیره است که مجموعاً به عنوان موجودیتی با موقعیت ژئواستراتژیک در حلقهٔ اتصال قاره‌ها اهمیت دارد. از این لحاظ، قرن‌هاست که آمار و اخبار، گزارش‌ها، و تفاسیر و دیدگاه‌های مربوط به آن، فتنه‌انگیز و تاریخ‌ساز بوده است. اتفاقات آن مداوم از بیرون رصد می‌شود، و نیروهای خارجی همیشه بهانه‌ای برای حضور، مداخله و دستکاری امور منطقه دارند. مروری مختصر بر مولفه‌های اهمیت خاورمیانه – که البته در اتاق‌های فکر با اطلاعات روزآمد شده بررسی می‌شود– می‌تواند تکمیل‌کنندهٔ مطالب قبلی کتاب و از مقدمات اساسی برای درک وضعیت کنونی خاورمیانه باشد.

(۱) بازار انرژی و نفت

منابع، آذوقه، تغذیه، بهداشت، رفاه و بهزیستی، مسکن و شهرسازی، استخراج و اکتشاف منابع انرژی، الگوی مصرف انرژی و مانند اینها، دغدغه اصلی و همیشگی اقوام و ملل است. بدین لحاظ، رهبران و برنامه‌ریزان و نخبگان هم توجه خاصی به شناخت و دانش در باره منابع انرژی خود و دیگران دارند. از آنجا که منابع و مخازن طبیعی انرژی در سطح کره زمین به شکل متوازی توزیع نشده است، بیش از صد کشور جهان در ردیف واردکنندگان انواع انرژی‌اند تا بتوانند چرخ زندگی ملت‌های خود را در حرکت نگه دارند.

برای ما ملت‌هایی که بر سر گنج‌های معادن جامد و مایع سرشار نشسته‌ایم، میوه‌های چهار فصل به دست‌مان می‌رسد، شاید این حرف‌ها معنای توجه‌برانگیزی نداشته باشد. اما سایر کشورها و ملت‌هایی که در تهیه بسیاری از نیازمندی‌های اصلی محتاج ارتباط و معامله با دیگر نواحی دور و نزدیک هستند، با چشم و گوش باز به این قضیه توجه دارند. بنابر این، برای دیگران هم مهم است که در فلان سرزمین چه کسی مستقر است؛ و یا چه کسی طرف معامله آنهاست. به تمثیل بگوییم، خاورمیانه یک بازار است – و البته فراموش نکنیم که «تمثیل» از ابزارهای تفکر میان‌رشته‌ای است.

اکنون تمثیل بازار را تشریح می‌کنیم. به طور قطع، برای ساکنین یک محله کوچک بسیار مهم است که بقال و مغازه‌داران محل چگونه آدم‌هایی باشند؛ چراکه خود و خانواده ناچار به تعامل همیشگی با این افرادند و مایحتاج زندگی‌شان را از او می‌گیرند. مغازه‌دار سرک‌کوچه ممکن است کم‌فرهنگ، بی‌نظم یا بی‌اخلاق و بی‌مبالات نسبت به خانواده‌های محترم باشد؛ یا شاید گرانفروش، متقلب، انعطاف‌ناپذیر و خلاصه غیرقابل معامله باشد. طبعاً برای ساکنان محله و کسانی که در آن شعاع با ایشان سروکار دارند، این واقعیت ناخوشایند بوده و همیشه در آرزوی تعویض یا جابجا شدن او هستند. از طرف دیگر، کسانی که مغازه‌داری در آن محله را انتخاب کرده‌اند، چه غریبه باشند و چه از اهالی محل، مایلند که همکاران‌شان و مردم چنان نباشند که یک روز بازار تعطیل و روز دیگری با دعوای چند جوان شیشه‌ای بشکند و دکان‌ها بسته شوند.

هرچند این تمثیل عوامانه به عینه با مسائل جهانی قابل انطباق نیست، اما به اصطلاح «در مثل مناقشه نیست». مهم این است که جوانب قابل انطباق آن با اوضاع خاورمیانه کم نیستند. هم عناصر بی‌نظمی و عقب‌ماندگی و بداخلاقی درون خود خاورمیانه فراوان است، هم طمع‌ها و منافع بیگانگان در

اینجا زیاد است، و هم در راستای آن منافع و مطامع آب را گل‌آلودتر می‌کنند. به زبان ساده، اقتصاد، فرهنگ، سیاست و امنیت خاورمیانه «درهم تنیده» است، در حالی که می‌توانست با همدیگر پیوند سیستمیک و حساب‌شده داشته باشد. یعنی خاورمیانه می‌توانست و می‌تواند اکوسیستمی آرام و دلنشین باشد. تمثیل بالا، به درون محیط خاورمیانه اشاره دارد و آسیب‌شناسی درونی آن را گوشزد می‌کند. اما از نگاهی بالاتر، این محدوده مورد بررسی در احاطه محیط جهانی است. پس، باید نگاهی هم به بیرون و پیرامون انداخت.

در نگاه اول، مردمان دوردست‌ها نیز ممکن است بی‌غرض و مرض به این منطقه آمد و رفت داشته باشند. به بازارها بیایند، از نقاط سیاحتی دیدن کنند، سفرنامه بنویسند، زبان‌های کهن را بیاموزند، ادیان را بشناسند، به اسلام بگردند، یا در لباس ادوارد براون و لورنس عربستان یا مستر همفر جاسوس از آب درآیند. گاهی حتی دسته‌جمعی مثل یهودی‌ها به فلسطین می‌آیند و ماندگار می‌شوند. از این نکته اخیر تازه متوجه می‌شویم که نفوذ، تسخیر و تصاحب، یا دسترسی آسان به منابع خاورمیانه آرزوی همیشگی بازیگران و قدرت‌های جهانی بوده است.

شناخته شده‌ترین ماده و منبعی که خاورمیانه را عروس هزار داماد دنیا نموده، همان نفت است. ماجرای استخراج و تاراج نفت در دو بیست سال اخیر می‌تواند سرخ مهمی در کشف منشأ تحولات سیاسی و مشکلات خاورمیانه باشد. در یارگیری‌ها، لشکرکشی‌ها و سهم‌بندی‌هایی که از نواحی خاورمیانه می‌شود، همه کشورهای کوچک و بزرگ به همین مسأله نفت گوشه چشمی دارند. رفتار و مواضع آنان، و همچنین منافع که از وجود نفت عاید خود ملت‌های منطقه می‌شود، متأثر از نگاه آنان به این مسأله است.

بدتر اینکه هر چه زمان جلوتر می‌رود، منازعات و خدعه‌گری‌ها بر سر انرژی (حتی منابع آب و تولید انرژی خورشیدی) درازدامن و خشن‌تر می‌شود.

شواهد ما موضوعی است که بر سر ایجاد خطوط گاز آسیا به اروپا، خطوط نفت باکو - جبهان، خط گاز صلح (ایران - پاکستان - هند)، مبادلات گازی ایران و ترکیه، فعالیت‌های هند و چین در بندرهای چابهار و گوادر که متعلق به ایران و پاکستان است، خط مدیترانه‌ای انتقال گاز و نفت از عربستان به اردن و غیره از طرف دولت‌ها اتخاذ می‌شود.

بنابراین، عنصر نفت یکی از «اجزای سازنده» سیستم خاورمیانه است. در همه مطالبات استقلال طلبانه توده‌های خاورمیانه این مطلب مورد اتفاق نظر است. در حقیقت، کنترل شیرهای نفت برای اهالی منطقه یک جنبه فرهنگی - سیاسی دارد که علامت قدرت گرفتن فلان ملت در منطقه است؛ همانگونه که ملی شدن نفت در ایران یا ملی شدن آبراه سوئز توسط مصریان، علامت نوعی بیداری و قدرت گرفتن بود.

از طرف دیگر، وجود نامبارک نفت باعث بروز ویژگی‌های منفی و خسارت‌بار در فرهنگ مردم منطقه (خام‌فروشی، تنبلی، عدم خلاقیت)، و نیز در رفتار حاکمان این سرزمین‌ها می‌شود. بدین لحاظ است که شناخت ویژگی‌های تاریخی و قومی، دین و فرهنگ، روحیات، میزان شجاعت یا ستم‌پذیری، و سایر احساسات در ملت‌های مناطق انرژی‌خیز مورد توجه شدید و محل مطالعه استراتژی‌پردازان دنیا قرار می‌گیرد.

۲) بهشت و جهنم فرهنگ کهن

این منطقه از جهان به عنوان خاستگاه عمده ادیان توحیدی، کانون فرهنگی و سیاسی حرکت‌های ضدبیداری و استعمارگراییانه قدیم و جدید است. از یک طرف، ملت‌های خاورمیانه آسیب‌دیده‌ترین قربانیان برنامه‌های درازمدت قدرت‌های جهانی‌اند. از طرف دیگر، به همان دلیل و نیز به دلیل آموزه‌های ژرف و ریشه‌دار دینی - در هر سه دین توحیدی - چنان ستم‌هایی

را بر نمی‌تابند. پس، ملت‌های منطقه زنده‌ترین عوامل مقاومت در برابر «مداخلات و تحمیلات» هستند. ادیان و بویژه اسلام غنی‌ترین فرهنگ مقاومت در برابر بیگانگان با دست خالی را پدید آورده است. اما باید اذعان کرد که همین تکثر دینی موجود در ادیان توحیدی، می‌تواند بلای جان مردم منطقه نیز باشد. زیرا، دعوت به توحید (وحدت) در عین تکثر (کثرت)، فی‌الذات بستری برای تولد اختلافات است.

اکثریت خاورمیانه را مسلمانان تشکیل می‌دهند که از درون خود به فرقه‌هایی تقسیم و تفریق شده‌اند. با این‌همه، اگر در زبان‌شناسی به تقسیم زبان‌های زنده و مرده قایل باشیم، ادیان را هم می‌توان به ادیان مرده و زنده تقسیم نمود. حتی به اذعان پژوهشگران غیرمسلمان نیز اسلام فعال‌ترین و زنده‌ترین فرهنگ دینی در دنیای کنونی است. اسلام زنده‌ترین الگوی دین سیاسی با خاطرات ۲۳ سال حکومت‌داری از پیامبر و نیز امپراطوری خلفاست که هنوز آثار و بقایای مادی‌اش در خاورمیانه محل بازدید گردشگران است. در روزگار ما، پیروان هیچ دینی به این اندازه در تمام دنیا توزیع نشده‌اند، به این اندازه در مراسم‌ها و مناسک متعدد فعال نیستند، به این اندازه کشتار نمی‌شوند، و به این اندازه نام‌شان در گزارش‌های خبری مخابره می‌شود. آیا این باعث تحریک هرچه بیشتر و خشم و خروش نمی‌شود؟

البته، اسلام سیاسی با قرائت‌های مختلفی از تندرو تا معتدل و منفعل در سراسر دنیای اسلامی کارکرد دارد. از ماهاتیر محمد تا اردوغان و شیوخ دانشگاه الازهر، از ملا عمر و بن لادن تا سید حسن نصرالله، از امام خمینی تا رهبران آمریکوفون مصر و عربستان، از اسلام آمریکایی تا اسلام ناب محمدی، همه در انظار جهانیان «اسلام» تلقی می‌شود. اسلام در بعضی مواقع با گریه و زاری، گاهی با روسری و چادر، گاهی با چفیه و عقاب، گاهی با محاسن و

تسبیح، گاهی با نقاب و نارنجک، گاهی با پلاکارت و راهپیمایی بر صفحات تلویزیون‌ها ظاهر می‌شود.

به همین دلیل، موفقیت «مداخله‌گران» بستگی به این دارد که با مکانیسم‌هایی مهندسی شده بخش‌های خرافی و تحریف شده آن را پُررنگ‌تر به تصویر بکشند. اما با همه سیاه‌نمایی‌ها، اسلام تئوری هزار و چند صد ساله‌ای است که اهالی منطقه اعم از عوام و خواص، پیر و جوان، مومن عامل یا مسلمان کاهل آن را می‌شناسد. هیچ تبلیغاتی قادر به حذف فریاد بلند اذان، یا تعطیل کردن آموزه‌های موروثی و آگاهی‌بخش آن نیست. این دستگاه عظیم عقیدتی با چنان منابع انرژی و نیروی انسانی که در اختیار دارد، به مستحکم‌ترین شکلی پتانسیل «مقاومت» دارد.

۳) پدیده اسرائیل

در کنار دو عنصر استراتژیک فوق، عنصر فعالی هست که دائماً در صدر اخبار جهان قرار گرفته است. اسرائیل در تمام ابعاد خود اعم از تاریخچه پیدایش، فرهنگ، پشتوانه‌ها و پشتیبانان بین‌المللی‌اش، یک پدیده استثنایی و منحصر به فرد است که یک لحظه از چشم‌ها رسانه‌ها نمی‌افتد. هندسه تفکراتی که اسرائیل را تأسیس و پشتیبانی کرده‌اند، کاملاً سیاسی بوده و مهندسی آن نیز بیرون از منطقه انجام شده است. واقعیت آشکار آن است که در صحنه تعاملات جهانی، اسرائیل یک شاخص جبهه‌گیری هم برای هواداران و هم برای بدخواهان خود است.

اسرائیل به عنوان کشوری که عمر آن کمتر از عمر برخی رهبران کنونی‌اش نیز هست، بیشترین دشمنان را در کنار خود و بیشترین دوستان را در نقاط دوردست دنیا دارد. اکثر خشونت‌های منطقه در ۷۰ سال اخیر از ناحیه این موجودیت سیاسی بوده است. به طوری که با تصور خاورمیانه‌ای بدون نام

اسرائیل، بسیاری از معادلات منطقه‌ای و جهانی کاملاً طبیعی و قابل حل است. برخی واقعیات عبوسی که مردمان منطقه را در مواجهه با اسرائیل می‌آزارد، چنین است:

- اسرائیل نه یک کشور، بلکه به صورت دولت-پادگانی است که نیروهایش با خانواده و فرزندان در آن سکونت دارند.

- اکثریت ساکنان اسرائیل مهاجرانی از سایر نقاط دنیا بدون دلبستگی به سرنواشته منطقه و بدون پیوند تاریخی با مردمان خاورمیانه‌اند؛

- این موجودیت سیاسی آشکارا با انگیزه‌های سیاسی تأسیس شده است؛ و ادامه حیات آن با تنش و خونریزی همراه بوده و هست؛

- از بدو تولد این کشور تاکنون هزاران بار اصول و هنجارهای انسانی، حقوقی و بین‌المللی زیر پا گذاشته شده است: در قالب تجاوز، کشتار، و توی حامیان اسرائیل و نظیر اینها؛

- اسرائیل خطرناک‌ترین توانایی‌ها و تجهیزات نظامی منطقه را در اختیار دارد، و عنداللزوم در استفاده از آنها نیز تردید به خود راه نمی‌دهد؛

- مخالفان اسرائیل در طیف‌های مختلف، از مبارزان انتحاری تا مذاکره‌کنندگان کمپ‌ها، اُمرآ و سران اعلامیه‌نویس کشورهای عربی و غیره، همگی یک فصل مشترک فکری دارند: اینکه اگر اسرائیلی نباشد، اوضاع آرام‌تر خواهد بود.

طبیعی است که وقتی چنین پدیده نامتجانسی پدیدار می‌شود، همه ساکنان محیط سیاسی منطقه خاورمیانه، به چکنم چکنم افتاده و هرکسی به موضعی خاص روی آورد. از این لحاظ، برای تعریف نسبت و مناسباتی که اسرائیل به صورت دوفاکتو با همسایگان برقرار می‌کند، به اندازه همه ملت‌ها و کشورهای منطقه می‌توان زاویه و اختلاف دیدگاه پیدا کرد. از طرف دیگر،

مداخلات قدرت‌های پشتیبان اسرائیل نیز متفاوت و با ظواهر متنوعی است. حتی روسیه هم به سبک خاص خودش با اسرائیل بده-بستان و رفاقت دارد. در واقع، نه فقط هنری کیسینجر بلکه تمام طراحان سیاسی دنیا، تنظیم «سیستم» خاورمیانه را با پایبندی متعهدانه به آرمان حفظ اسرائیل، پیش می‌برند.

چرایی امر در این مقال نمی‌گنجد. اما کافی است مختصری از نوشته‌های برنارد لویس انگلیسی و ساموئل هانتینگتون و برژینسکی و دیگران را از صفحات اینترنت و منابعی از قبیل ویکی‌پدیا جستجو کنیم. همه اینها آشکارا به دولتمردان و احزاب پیروشان سفارش می‌کنند که باید خاورمیانه و مسلمانان را مدیریت و کنترل کرد (حتی با جنگ و کشتار)؛ و ترجیح‌بند نوشته‌هایشان حفظ حریم اسرائیل و حرمت صهیونیسم است.

۴) پدیده انقلاب ایران

انقلاب اسلامی ایران ریشه‌ها و پیشینه‌هایی دارد که در چشم‌اندازهای زمانی کوتاه و بلند قابل بررسی‌اند. هر کدام نیز به نحوی با کل منطقه خاورمیانه، با مسائل جهان اسلام و کشورهای استعمارزده ربط و وصلی دارند. در چشم‌انداز دویست سال اخیر، خاطره مبارزه برای نظام مشروطه در ذهنیت ایرانی قرار دارد که با دخالت غیرمستقیم بیگانگان ناکام ماند. بعد از آن، داستان ملی شدن نفت و قطع دست استعمارگران غربی از سرمایه‌های ملی نماد تلاش‌های استقلال‌طلبانه ایرانیان است؛ که این نیز با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۰ به سرخوردگی بیشتر ملت ایران منجر گردید.

از آغاز دهه ۴۰ شمسی و ۶۰ میلادی، مجدداً مبارزاتی آغاز شد که از ملی‌گرایی فراتر رفته و انگیزه‌های مذهبی را نیز موتور محرکه فعالیت‌های سیاسی گرداند. مشهور است که در همان ابتدای مبارزات، بازجویان و مقامات

امنیتی بیشتر تأکیدشان این بود که: علیه شاه، آمریکا و اسرائیل چیزی نگویید. این تأکید و حساسیت روی «اسرائیل» جرعه‌های بزرگی در اذهان انقلابی زد. زیرا، پیوندهای نقاط مختلف کنترل و پیوستگی نقشه‌های ضداستقلال را برای آنها آشکارتر کرد.

انقلاب ایران با گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا، کودتاهای نافرجام و شورش‌های تلافی‌جویانه، ترورها و جنگ در کردستان آغاز شد. در ادامه، با حمله عراق به خوزستان و کل مرزهای غربی، دامنه حوادث به خلیج فارس سرایت نموده و تا «جنگ نفتکش‌ها» در تنگه هرمز کشیده شد. بعدها، با جلب حمایت سوریه و لیبی و حتی الجزایر در جنگ، انقلاب توانست ناسیونالیسم عربی را بی‌اثر کند؛ به طوری که امتداد اندیشه‌های اسلامی-ایرانی از خیابان‌های تهران به بیروت، جنوب لبنان و سواحل مدیترانه رسید. بدین ترتیب، جسارت در جوانان خاورمیانه روزافزون تشدید گردید تا پرچم‌های اسرائیل و آمریکا را به آتش بکشند، یا مثلاً ایرانیان را در شکل سیاسی بخشیدن به مراسم حج همراهی کنند.

اینکه چه عوامل داخلی و خارجی در وقوع انقلاب ایران دخیل بود، بحثی جداگانه است؛ و اینکه آیا زمینه‌سازی و محاسبات غلطی از طرف مداخله‌گران خارجی نیز موجب موفقیت و تثبیت آن گردیده، قابل بررسی است. اما به هر حال، پیام آن در خاورمیانه طنین انداخت و واکنش متفاوت ملت‌های همسایه و موضع‌گیری‌های آنها را نیز در پی داشت. با این اوصاف، بیهوده نیست که برنارد لویس (۱۹۱۶-۲۰۱۸) در کتابی با عنوان «ریشه‌های خشم مسلمانان» پایگاه مهم اسلام سیاسی در خاورمیانه را ایران می‌داند. او معتقد است که آموزه‌های انقلاب ایران روحیه مبارزه با تمدن غرب را به ملت‌های خاورمیانه داده است. مسلمانان همیشه از غرب بیزار بوده‌اند، اما حالا «نه از ما می‌ترسند و نه به ما احترام می‌گذارند، بنابراین برای مقابله با چنین «قلدری‌ها» باید

رژیم‌های اقتدارگرا را با اقدام نظامی ساقط و تشکیلات مذهبی معطوف به سیاست را ریشه‌کن ساخت.

مشابه او، ساموئل هانتینگتون نظریه‌پرداز «برخورد تمدن‌ها» نیز با طرح لزوم معرفی دشمن مجازی که برای تحرک بخشیدن به قدرت ایالات متحده (بعد از فروپاشی شوروی) بود، حملات خود را متوجه الگوی جمهوری اسلامی نموده است. از نظر وی، انقلاب ایران بذر آمریکاستیزی و مخالفت با جهان غرب را در کشورهای مسلمان منطقه خاورمیانه و جهان اسلام کاشته است. این بذر کم‌کم به درختی تناور تبدیل شده است. در واقع، نقش انقلاب ایران وارد کردن اسلام سیاسی در معادلات بین‌المللی است؛ اسلام سیاسی که غربی‌ها از آن تحت عنوان اسلام «ستیزه‌جو» نام می‌برند.

ریشه دغدغه‌های برنارد لوییس در باره بی‌احترامی و «قلدری‌های» مردم خاورمیانه نسبت به غرب، و همچنین دیدگاه ساموئل هانتینگتون در باره لزوم دشمن‌سازی از مسلمانان به جای ابر قدرت شوروی و «برخورد تمدن‌ها» را باید در آثار آرنولد توین‌بی (۱۸۸۹-۱۹۷۵) جست. توین‌بی که اولین مطرح‌کننده بحث برخورد تمدن‌ها در جلد‌های دهم و یازدهم کتاب «تاریخ تمدن» بوده است، دنیای مسلمان را به «غول خفته‌ای» تشبیه نموده است که بزودی بیدار یا خواب‌نما خواهد شد.

به هر حال، این محققان - صرف‌نظر از احکام و نسخه‌هایی که برای سرکوب و مهار ایران داده‌اند - به لحاظ تئوریک اشتباه نکرده‌اند: غول خفته با انقلاب ایران از خواب بیدار شد.

انقلابیون ایرانی که حمایت بدنه عظیمی از ملت را نیز داشتند، علی‌رغم پرداخت هزینه‌های فراوان، همچنان به نهضت ضدغربی خود ادامه دادند. علاوه بر لبنان و فلسطین، در مقطعی توجهات‌شان به چین و بوسنی هم رفت. روزگاری دیگر سر از افغانستان درآورد؛ و بعضاً در مواجهه با اتفاقات کشمیر و کشتار مسلمانان هند نیز به موضع‌گیری پرداختند. زمانی در

سفارت‌خانه‌های ایران به جلب استعدادهای قاره آفریقا و تعلیم استعمارستیزی به آنان می‌پرداختند. حتی از بابت رویدادهای انقلاب‌گونه مصر، لیبی، تونس و شاخ آفریقا، میانمار، یا گاهی کره شمالی و ونزوئلا نیز ابراز نگرانی نمودند. اما، هیچ چیزی نتوانسته به اندازه «روز قدس» و شعار «آزادی فلسطین»، نمایانگر آرمان‌گرایی انقلاب ایران و پیام اصلی آن به بیگانگان باشد. زیرا، بیش از هر عرصه دیگری مردم منطقه پیرامون (نه دولت‌ها) را به وحدت و همراهی با ایران ترغیب می‌کند؛ و مقابل تمام طرح‌های استعماری قدیم و جدید قرار می‌دهد. اسرائیل یا ساکنان آن یک هدف نیست؛ بلکه یک نماد است.

در یک جمع‌بندی، می‌توان گفت که محیط خاورمیانه با لحاظ تمام سرمایه‌های طبیعی و فرهنگی و نیروهایی که در آن درگیرند، دو قطبی است. قطبی «برون‌گرا» که گرایش به زندگی در سایه برنامه‌های غرب دارد؛ و قطب دیگری که از روحيات استقلال‌جویانه و «درون‌گرا» برخوردار است. انقلاب ایران با دمیدن در شیپور غرب‌ستیزی و شوراندن روحيات نوع دوم، «نظم مستقر» و مطلوب قدرت‌های مداخله‌گر در خاورمیانه را به مرز «آشفتگی» سوق داده است. دست‌کم حیات سیاسی مردم منطقه را در حالتی مرزی و سرنوشت‌ساز قرار داده است که تحلیل‌گران سیاسی با الهام از ادبیات علوم مهندسی به آن «دوسویگی^۱» می‌گویند.

^۱. Bifurcation

تاریخچه سیاسی خاورمیانه

چنانکه در فصل دوم گفته شد، غرب با پیشرفت‌های صنعتی و فنی بعد از رنسانس، دوباره اسب خود را زین کرده و به هر سوی دنیا تاخت (مشخصاً اروپاییان طی قرون ۱۸ و ۱۹). آفتاب آن روزگار، هرچه دور کره زمین می‌گردید، جایی برای غروب از امپراطوری بریتانیا پیدا نمی‌کرد! سایر اروپایی‌ها از فرانسه و آلمان و ایتالیا و پرتغال هم قلمروهایی برای خود دست و پا کرده بودند که ماجرای آن را باید در کتاب‌های تاریخ خواند. طی قرن بیستم، با دو جنگ جهانی اول و دوم، خود سرزمین اروپا میدان تاخت و تاز شد. البته که خاورمیانه نیز از لطمات و صدمات آن بی‌بهره نماند، و در تصمیمات بعد از آن نیز عین گوشت قربانی توسط چرچیل و روزولت و استالین سهم‌بندی شد.

در تاریخ خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم، ظهور اسرائیل در منطقه یک نقطه عطف است. زیرا، نوع رابطه هر کشوری از منطقه خاورمیانه با اسرائیل و فلسطینی‌ها - مثلاً کشور X - مهم‌ترین مولفه در تعیین «نگرش و موضع» قدرت‌های غربی نسبت به همان کشور بوده است. کشتار یهودیان در اروپا و علت انتقال یا تشویق آنها به رفتن به فلسطین فلسفه‌ای دارد که غربی‌ها دوست دارند برای همیشه مکتوم بماند. این یک ادعا نیست؛ بلکه مستند به قوانینی است که هم اکنون رسماً در اروپا و آمریکا اعمال می‌شود. هر کس رسماً در کشتار یهودیان و یا علت مهاجرت آنان به فلسطین شک و شبهه ایجاد کند، همانند روژه گارودی فیلسوف مشهور فرانسوی به زندان می‌افتد!

اسرائیل محصول یک طرح بزرگ تاریخی است که ریشه در دوران مقابله اسلام و مسیحیت دارد (از جنگ‌های صلیبی تا دوران قدرت امپراتوری اسلامی ترکان عثمانی). امپراتوری اسلامی ملیت‌های مختلفی را از ملی‌گرایی به زیر پرچم دین‌گرایی آورد. از همین مقطع، غربی‌ها و مشخصاً فرانسوی‌ها سعی

کردند مانع اتحاد این امپراتوری با ملت مسلمان فارس و ایرانی شوند. آغاز مراودات اروپاییان با دربار صفویه و پس از آن شروع جنگ‌های ایران و عثمانی گواه بر این مدعاست. بعدها که امپراتوری عثمانی از هم پاشید، با رهبری استعمار بریتانیا به تقسیم میراث آن مشغول شدند. در ادامه نیز، تله و مین‌هایی از اختلافات فرهنگی و جغرافیایی نیز تعبیه کردند تا هرچه بیشتر موجب تشدید تفرقه در میان مجموعه سرزمین‌های اسلامی باشد که سابقاً همبسته و یکپارچه بودند.

یکی از بزرگ‌ترین تله‌ها طراحی پروژه تشکیل اسرائیل بوده است. با این طراحی، غربی‌ها دست به یک فریب تاریخی بزرگ و چندوجهی زدند. اول اینکه، خود را از شرّ قومی زیرک، متمکن، با نفوذ و آرمان‌گرا آسوده کردند که به گواهی تاریخ برای اهالی غرب خطرناک شده بودند. دوم اینکه، تقابل مسیحیت-اسلام را به تقابل یهودیت-اسلام تغییر دادند. سوم اینکه، به دلیل وجود سوابق تاریخی یهودیان در منطقه، حضورشان موجه و بیشتر با جنبه قوم‌گرایانه (نه دینی و عقیدتی) جلوه داده شد. چهارم اینکه، به دلیل سنخیت بیشتر مسیحیت با یهودیت، کارکرد صهیونیسم به نفع آنها بود. در حقیقت، به عنوان جایگزین غرب بالای سر مسلمانان و دیدبان غربی‌ها در منطقه می‌گردید. دست‌کم با مظلوم جلوه دادن و حمایت مستمر از آنها، غرب همچنان حضور خود را در خاورمیانه استمرار می‌بخشید.

(۱) خاورمیانه از دهه ۵۰ تا دهه ۹۰

با گسیل مهاجران به سرزمین فلسطین، در ظاهر نزاعی ناخواسته میان اعراب و یهودیان درگرفت که محرکه آن تعصب به سرزمین، قومیت و ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) بود. اما برخی تحلیلگران تاریخ سیاسی معتقدند که شکل منازعه از قبل طراحی شده بود. همان قدرتهای برتر جنگ جهانی و

طراحان کشور اسرائیل یک تصویر ناسیونالیستی از تنش‌های خاورمیانه القا کرده بودند. در حقیقت، این تزویری بود برای انحراف اذهان از توطئهٔ اخراج یهودیان از قلمرو مسیحیت و تحمیل آنها به جهان اسلام. زیرا، با طرح «قومیت یهود» و بازگرداندن آن قوم به «موطن اولیه» افکار عمومی را چنین فریب دادند که هر گونه درگیری نیز رنگ قوم‌گرایی و ملیت‌گرایی دارد. حُسن دیگر کار این بود که حرارت ناسیونالیسم و غیرت عربی را که از آغاز بذر ناهمگرایی در خود دارد، کاهش دهند.

به هر حال، جنگیدن با «امت» مسلمانانی که یک خدای واحد دارند، دشوارتر از جنگ با ملت‌هایی است که قهرمانان مختلف دارند. قهرمانان می‌میرند یا پیر و خسته در گرداب پلورالیسم و رقابت غرق می‌شوند. پس، ملی‌گرایی نهایتاً منتهی به کم‌رنگ‌شدن، خاموشی و فراموشی است. بعلاوه، طراحی و مدیریت ناسیونالیسم خاورمیانه‌ای - فارغ از موضوع اسرائیل - می‌تواند از راه‌های دیگری هم کارساز باشد. برای مثال، سرگرم‌سازی کشورها از طریق تحریک و ترغیب به رقابت‌ها یا اتحادهای مقطعی کوچک خود به خود باعث ایجاد مسایل فرعی و وضعیت‌های ساختگی چالش‌زا می‌گردد. از جملهٔ این تفرقه‌ها می‌توان به رقابت بر سر رهبری جهان عرب بین عربستان و مصر، رقابت منطقه‌ای ایران و اعراب، رقابت سکولارهای ترکیه و مصر، یا اختلافات میان عراق و کویت، عربستان و قطر و غیره، اشاره کرد.

در این میان، قدرت‌های مداخله‌گر هم می‌توانند گهگاهی با تظاهر به تلاش برای کاستن از شدت تفرقه‌ها، به مدیریت کدخدامنشانه بپردازند. مثلاً، کنفرانس‌های پیاپی بین اعراب و اسرائیل از قبیل کمپ دیوید (دهه ۷۰ میلادی)، مادرید اسپانیا (دهه ۹۰)، شرم‌الشیخ مصر و صلح اسلو (دهه ۹۰)، کمپ‌دیوید دوم (۲۰۰۰) و اخیراً معاملهٔ قرن (۲۰۱۹).

گاهی حتی بر عکس، در بستر همان ملی‌گرایی انواعی از همگرایی و ائتلاف «بخشی» نیز قابل تشویق است که کارکرد اصلی آن برای قدرت

مداخله‌گر صرفاً تفرقه‌افکنی در «کلیت» منطقه باشد؛ برای مثال، اتحاد ترکیه-اسرائیل در برابر سوریه یا اسرائیل-آذربایجان در برابر ایران، اتحاد قطر-مصر در برابر عربستان، و فهرستی از سناریوهای دنباله‌دار! در همه این مسایل نسبتاً فرعی، صورت مسأله کلی همچنان برقرار است: اسرائیل به عنوان بدّل ایالات متحده آمریکا در قلب خاورمیانه به عنوان بخشی از راه حل (نه مشکل) تلقی می‌گردد، و خود آمریکا با چهره رسمی‌اش به عنوان داور کشورهای منطقه حضور دارد.

۲) خاورمیانه در پایان دهه ۹۰

تا زمانی که نظام شاهنشاهی این‌سوی خلیج فارس بود، غرب مشکلی نداشت. ایران قرینه اسرائیل و ژاندارم این‌سویی منطقه بود؛ آنهم ژاندارمری که نیروهایش برای سرنشینان نفتکش‌های غربی دست تکان بدهند. بعد از انقلاب اسلامی، سیاست خارجی ایران با مرگ بر آمریکا و اسرائیل، با حمله به سفارت آمریکا، و با اعلام یک روز جهانی برای آزادی قدس آغاز شد. اولین حرکت تلافی‌جویانه غربی‌ها نیز این بود که ایران انقلاب‌زده را با فتنه‌گری - و حتی با تحریک انقلابی‌گری - گرفتار جنگی تحمیلی کردند. سپس، در گرماگرم جنگ و با تحریک همان ناسیونالیسم کذایی، اعراب را برای از پا درآوردن ایران متحد کردند. در حقیقت، اعراب با همه اختلافاتشان صندوقی از ناسیونالیسم تأسیس نمودند که آمریکا و اروپا و بیش از ۷۰ کشور دیگر نیز در آن سرمایه‌گذاری کردند. البته، نه تنها نتیجه چندان دلخواه بدست نیاوردند؛ بلکه خاورمیانه با حضور ایرانی قوی‌تر و جنگ‌آزموده تفاوت زیادی پیدا می‌کرد. برای همین بود که آمریکا ایران را تهدید جدی‌تری برای صلح و امنیت خاورمیانه مورد نظرش می‌دانست. بر اساس نگرش درست ایشان، ایران انقلابی «چالشگر» نظم خاورمیانه‌ای بود که ایالات متحده سناریست و کارگردان آن باشد.

از این مقطع، یعنی از دههٔ ۹۰ میلادی که دوران فترت و توقف جنگ عراق-ایران بود، ایالات متحده با شعار «مهار دوگانه» به طور موازی مشغول تضعیف هر دو کشور ایران و عراق گردید. البته، در نظر آنان صدام خطرناک‌تر از ایران بود؛ نه فقط به دلیل شخصیتش، بلکه به خاطر نزدیکی بیشتر به ابرقدرت شوروی و شرق. در حقیقت، غرب از افزایش قدرت رژیم صدام حسین نگران بود که در حال تبدیل شدن به قهرمان بلامنازع ناسیونالیسم عربی و کنار زدن عربستان و مصر به عنوان دوستان آمریکا و اسرائیل بود. به زبان ساده، از شاخ شدن صدام در برابر اسرائیل (سایهٔ آمریکا) بیم داشتند.

بنابراین، با دسیسه و تحریص صدام به طعمهٔ لذیذ کویت، او را به میدان کشاندند؛ و طی دو جنگ با فاصلهٔ ده‌ساله سرنگونش کردند. شگردهایی که طی آن دهه برای ضعیف‌سازی و سپس شکست عراق به کار بردند همین‌هایی است که اخیراً در نزدیکی سال ۲۰۱۹ علیه ایران امتحان می‌کنند: اتهام حقوق بشر، تبلیغات منفی شدید و ترویج ایران‌هراسی، مذاکره و بازرسی تسلیحات، تحریم و محدودیت نفت در برابر کالا، و امثال اینها.

در مورد ایران نیز، علی‌رغم تلاش مستمر دولت ایران در اتخاذ سیاست‌های همکاری در نظام بین‌الملل، غربی‌ها همچنان هزینه زیادی بر ملت ایران (تحریم اقتصادی و سیاسی و فرهنگی) تحمیل می‌کردند. در واقع، آمریکا و اروپا، ضمن اشتغال به ماموریت‌هایی که در راستای آرزوی تک‌قطبی شدن جهان انجام می‌شد، ایران را «بازیگر ناسازگار» و مزاحم «نظم نوین جهانی» جلوه می‌دادند. خلاصه آنکه، تصویر مشابه صدام هم از ایران به دنیا شناسانده می‌شد که اوضاع را پیچیده‌تر می‌کرد. اما این صرفاً نوعی زمینه‌سازی برای آینده بود. در آن مقطع، غرب خصومت را تا مرز درگیری و قصد براندازی حکومت بالا نمی‌برد.

رفتار کجدار و مریز آمریکا طی دهه ۱۹۹۰ میلادی، برای تضعیف موازی ایران و عراق و جلوگیری از ایجاد خلأ قدرت در منطقه بود. اما، این برای ایران

فرصت پیشروی‌های نامحسوس بود. در دهه‌ای که ایالات متحده بیشتر قدرت خود را صرف مدیریت رفتار صدام و به فرجام رساندن برنامه خود در افغانستان و عراق می‌کرد، ایران هم ضمن نرمش و مدارا- و گاهی حتی همکاری غیرمستقیم- به تجهیز علمی و نظامی خود مشغول گردید. درست است که در این دوران تقابل ایران و غرب همچنان در قالب چالش‌ها و تهدیدهایی مقطعی استمرار پیدا می‌کرد. مثلاً می‌توان به ماجرای سلمان رشدی یا دادگاه میکنونوس اشاره کرد که سران ایران را به دخالت مستقیم در «تروریسم» متهم نمود. چندبار نیز دولت کلینتون ایران را تهدید به حمله نظامی کرد. اما، آگاهان سیاسی بر این عقیده‌اند که نظام ایران در نهایت تاکتیک‌های خوبی به کار گرفت و با علائمی غرب و ایالات متحده را کنترل یا شاید فریب می‌داد (دولت‌های هاشمی و خاتمی)؛ مثلاً با کمک به آزادسازی گروگان‌های غربی در لبنان یا مبادله فلسطینی-اسرائیلی اسیران جنگی، محکومیت حمله عراق به کویت، کاهش تنش با اعراب، همکاری در سقوط صدام یا سقوط طالبان در افغانستان.

به طور کلی، ایران ضمن تقویت آرام و احتیاط‌آمیز مواضع جنگی لبنانی‌ها و فلسطین‌های مبارز، تصویر ترسیم شده توسط غربی‌ها را در انظار عمومی اندکی تغییر می‌داد. یعنی تصویر مسالمت‌آمیز تازه‌ای از خود می‌ساخت. مسلماً، غربی‌ها نیز از این امر غافل نبودند که خاورمیانه آبستن هسته‌هایی از «مقاومت» به رهبری ایران است که می‌رود تا اوضاع را به کلی دگرگون کند. آمریکا مشخصاً درصدد بود که با رتق و فتق مسأله فلسطین در قالب پیشنهادات و کنفرانس‌های صلح مختلف، نهایتاً سراغ تسویه حساب با ایران بیاید. اما این فرصت همیشه به تعویق می‌افتاد؛ گاهی با تحریک نیروهای مبارز در لبنان و فلسطین، و گاهی به واسطه مشکلاتی که به شکل طبیعی در منطقه و جهان بروز می‌کرد. یا مثلاً با وقوع انفجارهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و

چند عملیات پیش و پس از آن در کشورهای شرق آسیا، خاورمیانه و اروپا که انعکاس جهانی داشت، مدتی توجهات به سمت و سوهای دیگر جلب شده بود. به هر حال، سیاست ایران دست کم در تعاملات با اروپا تدریجاً رو به بهبود نسبی رفت. آن ارتباطاتی که در ابتدا به «گفتگوهای انتقادی» موسوم بود (در دولت مرحوم هاشمی رفسنجانی)، تبدیل به «گفتگوی سازنده» شد (در دولت آقای خاتمی). این سیاست در فاصله انداختن بین آمریکا و اروپا بی تأثیر نبود. هر دو این جبهه‌های غربی ایران را به حمایت از تروریسم و نقض حقوق بشر متهم می‌کردند. اما اروپایی‌ها حل این مسأله را از طریق گفت و گو خواستار بودند؛ در حالی که آمریکا برای این مسأله و سایر مسایل، راه حل تحریم اقتصادی را پیگیری می‌کرد و گاهی ساز مخالف با اروپایی‌ها می‌زد.

باری، سیاست «مهار دوگانه ایرانی» جای «مهار دوگانه غربی» را گرفت تا ایران نیز علاوه بر استمرار پیشرفت‌ها و گسترش نفوذ خود، در نظام بین‌الملل عنصری مفید و «بازیگر سازنده» جلوه‌گر شود.

۳) خاورمیانه در هزارهٔ جدید

اجرای طرح‌های مهار دوگانهٔ غرب و ایالات متحده در خاورمیانه، تقریباً مقارن است با تغییراتی که با فروپاشی شوروی در اروپای شرقی آغاز کرده بودند. جنگ‌های شبه جزیره بالکان و نسل‌کشی مسلمان بوسنی، انقلاب‌های رنگی در اوکراین و گرجستان، تحریک جمهوری‌های تازه استقلال یافته علیه ایران و تشویق به همپیمانی با اسرائیل، و حتی برنامه‌ریزی برای دخالت در افغانستان از این برنامه‌هاست. به طور خلاصه، گل‌آلودسازی مناطق میراث ابرقدرت سابق از اروپای شرقی تا قفقاز و خزر و افغانستان یک برنامه بود.

اما، کنترل خاورمیانه به مثابه سرمشق موفقیت در ساماندهی سایر بخش‌های کم‌اهمیت‌تر جهان است. شکست در تکمیل برنامه‌های خاورمیانه‌ای ایالات متحده آمریکا به معنای تضعیف روند سیطره (هژمونی)

جهانی‌اش خواهد بود. به همین دلیل، از آغاز هزاره سوم میلادی و با رویداد مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، طرح‌های غرب و بخصوص آمریکا برای تسلط بر منطقه خاورمیانه دیگر آشکارا اعلام می‌شود. نقطه شروع و عملیاتی کردن این طرح‌ها جنگ افغانستان و سپس حمله به عراق برای براندازی صدام حسین بود.

بعد از آن، در سال ۲۰۰۶ و با چراغ سبز ایالات متحده به اسرائیل برای حمله به حزب‌الله لبنان، آماده درگیری با ایران شدند. برای آمریکا و غرب از آفتاب روشن‌تر است که مهمترین عنصر «مقاومت» در برابر همه برنامه‌ها - حتی فراتر از قدرت‌های شرقی چین و روسیه - اسلام‌گرایی ملهم از انقلاب ایران و اساساً خود ایران است. بنابراین، اولویت اول آنان مهار ایران و جریان مقاومت با اتخاذ ترتیباتی است که امور خاورمیانه را به نفع خود ساماندهی و «کنترل» کند.

هدف اعلام شده این بود که جنگ ۳۳ روزه با حزب‌الله لبنان نقطه شروع مبارزه با هلال شیعی یا اژدهای ایران باشد: اول سراغ دُم اژدها (لبنان) بروند، سپس کمر اژدها (سوریه)، و نهایتاً سراغ سر اژدها یعنی ایران بیایند. این روند تا هم اکنون ادامه دارد؛ با این تفاوت که جنگ ۳۳ روزه با حزب‌الله، ۲۲ روزه با حماس، حمله ۸ ساله به سوریه، حمله ۴ ساله به یمن هنوز نتیجه مورد نظر قدرت‌های غربی را نداده است. بر این فهرست طرح‌های کوچک‌تر را نیز اضافه کنید: حمله داعش به کرکوک و موصل، اعلام استقلال ناکام کردها در کردستان عراق، حملات هدایت شده از مرزهای پاکستان به ایران، کودتا در ترکیه، تحریم قطر توسط همسایگان و مانند اینها.

همه طرح‌های دو دهه اخیر بر محور در هم شکستن کانون‌های مقاومت، و مهندسی خشونت‌آمیز بوده است. عملیات مهندسی و عمرانی مذکور با این ادبیات آغاز می‌شود که باید طرحی نو ریخت. اینجا مردمانی بی‌سرپرست زندگی می‌کنند که از برنامه و پیشرفت و فرهنگ چیزی نمی‌دانند. پس، کمک

مؤسسات ظاهراً غیرسیاسی کانادا و استرالیا و هلند و... برای آموزش مردم منطقه اجتناب‌ناپذیر است. در واقع، نه تنها براندازی رژیم‌های چالشگر را هدف گرفته‌اند، بلکه مرحله بعدی و مهم‌تری مانند بازطراحی نقشه جغرافیایی منطقه، نوسازی نظم اجتماعی در کشورهای «هم‌پیمان ایالات متحده» و ظهور ملت‌هایی مرفه با «طرز زندگی آمریکایی» نیز برای آنان اهمیت دارد. به طور فهرست‌وار، اقدامات و راه‌حل‌های خاورمیانه‌ای غرب و ایالات متحده شامل موارد زیر است:

- تغییر برخی رژیم‌ها
 - تخریب و تجزیه برخی کشورها
 - بازطراحی کشورها و توزیع جمعیت به شیوه‌ای دیگر
 - تأسیس حکومت‌های تحت فرمان‌روایی آمریکا با گرایش لیبرال
 - القای جدایی اعتقادات از سیاست در ساختارهای جدید
 - تضمین جریان آزاد انتقال منابعی نظیر نفت و گاز به غرب
 - ترویج الگوهای آموزشی، اخلاقی و فرهنگی غربی
- اما چنانکه همه می‌دانیم، نیروها، جریان‌ها، دولت‌ها و قدرت‌هایی در منطقه خاورمیانه وجود دارند که ضمن مقاومت در برابر این برنامه‌ها به کارشکنی فعالانه نیز می‌پردازند. در مقابل، غرب و ایالات متحده نیز با اطمینان خاطر از پشتوانه‌های اقتصادی و سیاسی خود، گام به گام برنامه‌های مزبور را پیش می‌برند.

به طور کلی، عبارت «خاورمیانه جدید» یا «خاورمیانه بزرگ» که اولین بار خانم کاندلیزا رایس وزیر خارجهٔ آمریکا در سال ۲۰۰۶ آن را بر زبان آورد، اسم رمزی است برای انجام تغییر و تحولاتی که هدف اساسی آن تثبیت اسرائیل و متعاقباً حفظ منافع قدرت‌های مداخله‌گر در منطقه است. به تعبیر برخی مفسران سیاسی، «خاورمیانه بزرگ» شکل احیا شدهٔ طرح قدیمی «اسرائیل بزرگ» است؛ و نماد تمایل ایالات متحده به تک‌قطبی شدن سیستم خاورمیانه

به قرینه قدرت تک‌قطبی خود او در جهان می‌باشد. در واقع، نکته اساسی در طرح «خاورمیانه بزرگ» بازسازی تشکیلات و قواعد بازی است که قبلاً طراحی شده بود.

خلاصه آنکه، استعمار قرن ۲۱ که (پس از استعمار کهن و استعمار مدرن) با عنوان «استعمار پسامدرن» نامیده می‌شود، برای ساخت و ساز و «مهندسی عمران» استعماری طرح‌های سیاسی ویژه دارد. این طرح‌ها در قالب‌های متنوع اما در یک چارچوب کلی و هدفمند است:

- «تجزیه قومی» کشورها به واحدهای کوچک‌تر،
- «کشورسازی» (جداسازی اقلیم کردستان عراق)،
- «دولت‌سازی» (دولت داعشی یا دولت منصور عبدربه در جنوب یمن)،
- «ملت‌سازی» (بر اساس توصیه برنارد لویس)،
- «فرهنگ‌سازی» (طرح‌های جدید آموزش و پرورش کشورهای منطقه)
- و شیوه‌های پنهان و پیدای دیگر.

خاورمیانه سیستمیک

تحلیل سیاست بر اساس تقسیمات و برش‌های جغرافیایی موجب ظهور انواعی از تحقیقات در قالب مطالعات ناحیه‌ای، مطالعات منطقه‌ای، قاره‌شناسی، شرق‌شناسی غرب‌شناسی، مطالعات کشورشناسی (ایران‌شناسی، چین‌شناسی، ...) به عنوان رشته تحصیلی یا حوزه پژوهش گردیده است. اما، وقتی از منظر مباحث پیچیدگی و در مقام کل‌نگری به تماشای مناسبات جهانی و روابط بین‌الملل بنشینیم، می‌توان از مدل‌ها و نظریات ملحق به این دو مبحث نیز در تبیین رویدادها و پدیده‌های سیاسی نمود. برای مثال، می‌توان کلیت نظام جهانی را متشکل از سیستم‌های فرعی‌تری را در نظر گرفت که به طور سنتی «منطقه» می‌نامیم. در صورت پذیرش این تلقی، خاورمیانه نیز می‌تواند یک «سیستم فرعی» از آن تلقی شود.

(۱) تصور سیستمی از یک منطقه

چنانکه در فصل ۵ توضیح دادیم، حتی اگر خواننده مقالات و مجلاتی با موضوع «دانش همگان فهم» باشیم، به تدریج در خواهیم یافت که جهان‌بینی علمی امروزی تمایل دارد که دنیا را با مفاهیم و مقولات مشترک بین علوم و رشته‌ها تبیین کند. یکی از مهم‌ترین تکیه‌گاه‌های این رویکرد تفکر سیستمی و اعتقاد «همبستگی کلی بین عناصر و اجزای عالم» است. با تلخیص مطالبی که طی فصل‌های قبلی کتاب آمد، می‌توان به کلیدواژه‌هایی پی‌بُرد که رویکرد مزبور با استفاده از آنها دنیای واقعیت (از جمله دنیای سیاست) را روایت

می‌کند. بگذارید همبستگی این مجموعه واژگانی را با آرایه تصویری از واقعیات به «زبان انتزاعی» روشن‌تر نماییم:

۱- کره خاکی ما متشکل از انواع نامتجانسی از موجودیت‌های^۱ ریز و درشت سیاسی است که طی فرایندهای خرد و کلان با هم درگیر شده، و با اتخاذ رفتار و کنش‌هایی^۲ به حیات خود ادامه می‌دهند. در چشم‌انداز محدودتر، آن حیطه جغرافیایی یا اقتصادی که رقابت‌های سیاسی بدانجا کشیده شده است نیز، متشکل از واحدها و عناصری^۳ است. طبیعی است که اجزای سازنده^۴ آن با روابط و منطق خاصی در کنار هم چینش می‌یابند، و با نظم و ترتیبات^۵ مشخص به همدیگر پیوند یافته‌اند.

۲- علاوه بر آنکه هر جزء سازنده یا عنصر از صحنه سیاسی دارای صفات و ویژگی‌های بارز خود است، تفاوت‌های خاص خود را نیز حفظ می‌کند. اگر درهم‌تنیدگی ترکیب و ترتیبات به چنان درجه‌ای برسد که با بررسی آماری و ریاضیاتی هم قابل مدیریت دقیق نباشد، اصطلاح پیچیدگی^۶ را در مورد آن به کار می‌برند. تمام موجودیت‌های سیاسی اعم از متفاوت و متشابه، مستمراً در حال تأثیر و تأثر متقابل یا برهم‌کنش^۷ هستند. در نتیجه، یک لحظه هم حالت ایستای آنها حفظ نمی‌شود. طرز بودن یا استقرار اجزای آنها را در یک دامنه بالقوه، از تغییراتی حاصل می‌شود که آن را فضای حالت^۸ می‌نامیم. آرایش

^۱. Entities

^۲. Actions

^۳. Element

^۴. Building blocks

^۵. Order

^۶. Connection

^۷. Complexity

^۸. Interaction

^۹. State phase

مشخصی که فضای درهم تنیده نهایتاً به خود می‌گیرد، قواره یا پیکربندی^۱ می‌گوییم.

۳- از آنجا که ما نمی‌توانیم کل کره زمین را یکجا موضوع بررسی قرار دهیم، هر برش یا تکه‌ای که به قدر وسع مان مورد بررسی قرار گیرد، باید به صورت شبکه‌ای از روابط همبسته، واجد انسجام^۲، تمامیت و یکپارچگی^۳ باشد. با کشف مشخصات و مختصات از روابط درونی و بیرونی این قبیل موضوعات، و همچنین سیر حرکتی^۴ آن در فضای روندهای بزرگ‌تر^۵ است که موفق به ترسیم یک شناخت کلی و نسبی از حرکت و پویایی^۶ خود آنها می‌شویم.

۴- ما به عنوان نظاره‌گر دنیای سیاست، با واحدها، پدیده‌ها و رویدادهایی مواجه می‌شویم که هر کدام به صورت مجموعه عناصری با نظم خاص با هم ترکیب یافته‌اند. گاهی در اینها نوعی یکسانی^۷ و هم‌ریختی^۸ و این همانی^۹ قابل کشف است. اما، هر کدام درجه درهم تنیدگی و پیچیدگی متفاوتی دارند، و ساختار درونی و روابط بیرونی‌شان طوری است که مانند یک سیستم^{۱۰} عمل می‌کنند.

۵- اگر خوب بنگریم، تمام عناصر طبیعت و جامعه جهانی در تعامل با همدیگرند، و انواعی از پیوند و اتصالات بین این سیستم‌ها و پدیده‌ها برقرار

¹. Configuration phase

². Cohesion

³. Integrity

⁴. Trajectory

⁵. Mega trends

⁶. Dynamism

⁷. Uniformity

⁸. Isomorphism

⁹. Identity

¹⁰. System

است. به زبان آکادمیک، موجودیت‌های دنیای ما سیستم‌های بهم‌پیوسته^۱ هستند. در بررسی تعامل بین سیستم‌ها، پژوهشگر نیازمند کشف اطلاعات از ساختار^۲ و کارکرد^۳ موضوعات و سپس ترسیم شناخت کلی خود از طریق مدل‌سازی^۴ ذهنی یا عینی از آن موضوع است. پیوندها و تعاملات سیستمی منجر به شکل‌گیری رویدادها و حالات و ویژگی‌های نوپدید^۵ می‌شود. با این اوصاف، هر وضعیتی شامل مجموعه‌ای از اتفاقات و رویدادهاست که طی فرآیندی^۶ از تعاملات و از دل نظام آشوبناک^۷ پدید آمده‌اند.

با این مقدمات، اکنون تصویربرداری از منطقه خاورمیانه به عنوان برشی از «کلیت جهان» را آغاز می‌کنیم تا در ادامه بتوانیم با استفاده از ادبیات سیستمی، در باره ساختار و پیچیدگی آن گزاره‌های کلی صادر کرده و نهایتاً آنها را با همدیگر جمع نماییم:

۱- موجودیت جمعیتی- جغرافیایی همبسته‌ای به نام خاورمیانه وجود واقعی دارد؛

۲- در خاورمیانه به عنوان یک «کلیت سیاسی»، اتفاقات مستمری جریان دارد که پیچیدگی آن را در تراز پیچیدگی‌های ارگانیک (موجود زنده) جلوه می‌دهد.

۳- فرایندهای تغییرات درونی این کلیت با نظر به روندهای بزرگ و کلان^۷ حیات سیاسی معاصر قابل تعریف و تحلیل است.

1. Interconnected systems

2. Structure

3. Function

4. Modeling

5. Emergent properties

6. Process

7. Chaotic system

- ۴- چشم‌انداز تاریخی و جغرافیایی تعاملات و پیشینه تحولات در خاورمیانه تا اندازه زیادی معلوم است؛
- ۵- وجود چندین کنشگر سیاسی، ائتلاف، یا واحدهای سیاسی همگرا که در تعامل مثبت یا منفی با همدیگر قرار گرفته‌اند، در درون این کلیت قابل تشخیص است؛
- ۶- هم اجزای این کلیت و عوامل دخیل در صحنه قابل شناسایی‌اند، و هم مرز و محیط یا عوامل خارج از صحنه؛
- ۷- هر عامل هوشمندی می‌تواند، با اتخاذ تدابیری مشخص و با دستکاری ورودی و خروجی اجزای فرعی این کلیت بزرگ، تغییرات و رفتار کلی آن را مدیریت نموده و به سمت مورد نظر و مطلوب خود حرکت دهد.
- ۸- به دلیل شتاب تحولات، برداشتهای مقطعی از وضعیت نمی‌تواند کامل باشد. به زبان علمی، قواره یا آرایش امور در هر زمان متفاوت با زمان دیگر است. بنابراین، پیش‌بینی نتیجه فرایندهای جاری در این منطقه با عدم قطعیت همراه است؛ برخی از ما یک خط سیر و پایان خاص برای آن را می‌بینیم و برخی مسیری دیگر.

۲) انطباق دو مفهوم: سیستم و منطقه

وقتی اصطلاح «منطقه» از پوسته سنتی آن بیرون می‌آید و در چارچوب تفکر سیستمی و کل‌گرایانه قرار می‌گیرد، به طور بدیهی معنای آن مقداری تغییر می‌کند. گفتیم که مفهوم سیستم یک معنای ارگانیک (شبیه به موجود زنده) در خود دارد که مفهوم «مجموعه» فاقد آن است. پیوستگی و انسجام در سیستم سیاسی بیشتر از آن چیزی است که فقط به «مرزبندی‌های جغرافیایی» محدود شود. امروزه که به دلیل ارتباطات تنگاتنگ جهانی سرنوشت مناطق

مختلف جهان در هر مبتلابه جهانی بهم گره خورده است، همه دولت‌ها و بلکه ملت‌ها در همه جای جهان حضور دارند یا می‌توانند حضور داشته باشند. منطقه دیگر جغرافیا نیست؛ هرچند جغرافیا بستری برای تعریف آن است. هر محدوده‌ای یا کریدوری که عرصه حضور فعال، همکاری، و درعین حال رقابت تعدادی از بازیگران روابط بین الملل باشد، یک منطقه است. شاید زمانی هندوستان در تعریف خاورمیانه جایی نداشت. اما اکنون با حضور و فعالیت اقتصادی در بندر چابهار، هند و سیاست‌های آن به منطقه خلیج فارس و خاورمیانه ارتباط پیدا می‌کنند. در واقع، بازیگران فعال حتی ممکن است در محدوده جغرافیایی مجاور هم نباشند.

در عین حال، حضور فعال در محیط جهانی هرگز نافی وجود مرزهای جغرافیایی سابق نیست. هنوز هم افزایش قدرت، با مفهومی نرم‌تر و انعطاف‌پذیرتر، در رأس اهداف کشورها یا مجموعه کشورهایی است که در قالب یک بازیگر بر مسائل جهانی و چالش‌های منطقه‌ای اثر می‌گذارند. هر کدام از اینها یک سیستم کوچک یا بزرگ است که در کل سیستم جهانی عمل می‌کند. چنین واحد سیاسی کوچک‌تر (کشور یا قدرت منطقه‌ای) طبعاً باید هم توان داخلی سیستم خود را در هماهنگی با اقتضات وقایع محیط قرار دهد، و هم برای تغییر محیط اقداماتی انجام دهد.^۱

با توضیحاتی که در بالا آمد، فضایی که بر اساس تعریف سیستم در نظر می‌گیرند الزاماً پیوستگی فیزیکی و جغرافیایی ندارد. یعنی پیوسته و ممتد نیست، بلکه اساساً متشکل از عوامل و عناصری است که در عرصه جهانی و بین‌المللی از دور و نزدیک بر شرایط موجود تأثیر می‌گذارند. منطقه در اینجا

^۱. Cohen, S.B. (1973). *Geography and Politics in World Divided*. Oxford: OUP

بیشتر معنای «فضای سیاسی» را می‌دهد. به عبارت دیگر، حوادث و رویدادها در مناطق ژئوپولیتیک هر کدام یک سیستم است که ورودی و خروجی دارد. پس رفتار بازیگرانی که در آن منطقه فعال می‌شوند را می‌توان از منظر سبیرنتیک (کنترل و جهت‌دهی وقایع) نگریست.

۳) هماهنگی در سطوح خرد و کلان

وقتی منافع بازیگرانی از لحاظ سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی با هم تلاقی پیدا کند، چنان است که گویی در یک قلمرو قرار گرفته‌اند. اگر رقابت و ستیزش در مقیاس وسیع و درازمدت باشد، اصطلاحاً تلاقی ژئواستراتژیک است. اگر در باب مسایلی محدود و مقطعی باشد که آن مسایل زمینه‌ساز غلبه استراتژیک می‌شوند، اصطلاحاً چالش‌های ژئوپولیتیک بوجود می‌آورند.

در اینجا باز هم سیاست به تقلید از فیزیک یا مثلاً اقتصاد سطوح میکرو و ماکرو دارد. در مقیاس خرد منطقه‌ای (میکروپولیتیک) هماهنگی سیاست‌های یک بازیگر یا گروه متحدی از بازیگران با یکدیگر ضرورت دارد. در وهله بعد، هماهنگی اینها با سیاست‌های مقیاس کلان جهانی (ماکروپولیتیک) نیز لازم و به لحاظ عقلانی اجتناب‌ناپذیر است. این هماهنگی‌ها با در نظر گرفتن آنچه «پیوندهای بیناسیستمی» نامیده‌اند میسر می‌گردد. در واقع، مناسباتی که در فصل ۶ کتاب از آن بحث شد به دقت باید کشف و مد نظر قرار گیرد. اما، ترسیم نقشه اکتشافات باید در هماهنگی با شناختی باشد که از نظام سلسله‌مراتبی جهانی داریم؛ و فهم ما را از آن تکمیل نماید.

در نامگذاری مناسبات و پیوندهای بیناسیستمی، مهم‌ترین‌ها عبارت‌اند از: پیوندساختاری، پیوند کارکردی، پیوند تغذیه‌ای، پیوند تکاملی، پیوند دگرگونی، پیوند کنترل، پیوند تقابل، پیوند توارث و غیره.^۱

۱. سادوسکی، نیکولایویچ؛ نظریه سیستم‌ها، کیومرث پریان، انتشارات تندر، ۱۳۶۱، صص ۱۴۶-۱۴۵.

مثال‌هایی برای این پیوندها:

- پیوند ساختاری: نسبت خاورمیانه به عنوان منبع تامین انرژی با قاره اروپا و آمریکا به عنوان محل مصرف انرژی.
- پیوند کارکردی: رابطه یا پیوندی که در دو دهه اخیر بین اروپا و آمریکا برقرار شده است، و اقدامات اروپا اکثراً امتدادی از رفتار آمریکاست.
- پیوند کنترل: نسبت قدرتهای دارنده حق وتو و شورای امنیت با کشورهای مناطق مختلف جهان.
- پیوند تغذیه‌ای: نسبت و رابطه‌ای که اسرائیل با غرب دارد.
- پیوند تکاملی تحولی: نسبت ایران جمهوری اسلامی با ایران شاهنشاهی.
- پیوند تکاملی توارثی: مثلاً نسبت میان روسیه کنونی با شوروی سابق، یا خاورمیانه کنونی با امپراتوری عثمانی.
- پیوند تقابلی در موضوع: رقابت میان دو جبهه روسیه-چین از یک طرف با جبهه اروپا-آمریکا بر سر سوریه.
- پیوند دگرگونی توسط یک عامل: فرسودگی تدریجی اقمار شوروی سابق (کوبا، کره شمالی، یوگسلاوی، عراق، لیبی، سوریه) به تبع فروپاشی شوروی.
- پیوند دگرگونی در طی یک عمل: فرسوده شدن دو کشور که با هم در جنگند.

این انواع پیوندها و مناسبات در سرتاپای یک سیستم کلی جهانی قابل تشخیص و مشاهده است. حتی بین قاره‌های آسیا، آفریقا، اروپا، آمریکای شمالی جنوبی و مرکزی، و اقیانوسیه نیز می‌توان نسبت‌هایی تعریف کرد و در اجرای سیاست‌های ملی و منطقه‌ای آن را مراعات نمود. مجموعه کشورهای یک منطقه نیز در نسبتی که ناخواسته با جامعه جهانی برقرار شده، انواعی از این نسبت‌ها و پیوندها می‌بینند. برای مثال، نسبت و پیوند ابرقدرت‌ها با منطقه

خاورمیانه از نوع کنترلی، پیوند گروه‌های مقاومت و غرب از نوع تقابلی، پیوند غرب و گروه‌های تکفیری از نوع تغذیه‌ای، و... است.

به عبارت دقیق، سیستم منطقه‌ای تابعی از سیستم جهانی است؛ پس، تنها در سلسله مراتب کلیت جهانی می‌تواند قابل فهم باشد. فرایندهای درون منطقه‌ای که در حال شکل‌گیری است، و نیز ویژگی‌های و توانایی‌های بازیگر حاضر و فعال در آن منطقه منفعت‌زا را، باید در تطابق با روندهای کلی بین‌المللی و حقایق حاکم بر معادلات جهانی پیش‌بینی، تفسیر و حتی جهت‌دهی نمود.

وقتی با الهام از علم فیزیک برای سپهر سیاست نیز منظرهای دوگانه میکرو/ماکروپولیتیک قائل شویم، اهمیت تفکر سیستمی را در فهم رویدادهای سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی بیشتر درک نموده و به ژرفای مباحث میان‌رشته‌ای پی می‌بریم. زیرا، از اینجا به بعد می‌توان با استفاده از بردارهای هندسی و محاسبه نسبت‌ها به فهم سیاسی خود سروسامان منطقی داد. تفاوت کار صرفاً در این است که در علوم انسانی (از جمله در بررسی رفتار کشورها) بر صورت ریاضی این مقولات پافشاری خاصی نمی‌شود.

نظریه آشوب که یکی دیگر از نظریات رایج در قلمرو فیزیک و مهندسی (و متعاقباً اقتصاد و مدیریت سیاسی) است، در حول و حوش مباحث پیچیدگی و اندیشه سیستمی طرح گردیده و تأثیرگذاری متقابل تغییرات میکرو/ماکروپولیتیک بر همدیگر را روشن می‌سازد. اصول کلی این نظریه با وضعیت کنونی منطقه خاورمیانه قابل انطباق است، و به تبع آن رفتارهای مخالف و موافق ایران نیز قابل تشریح به نظر می‌آید. در فصل بعد، از عینک این نظریه به اوضاع خاورمیانه می‌نگریم.

۱۳

از آشفتگی تا نظم

بازهم با سرنخ‌هایی از فصل قبل شروع می‌کنیم. ابتدا همان بندهای پنجگانه‌ای را که در ارایه تصویر انتزاعی از مناسبات و تعاملات سیستمی دنیای واقعیت بیان کردیم، مرور نماییم. تصویر مزبور اساس نظریه آشوب نیز هست. دوم اینکه، متذکر و متوجه باشیم که انواع پیوندهای توارثی و تکاملی و دگرگونی مورد اشاره در اواخر فصل قبل، نسبت‌هایی نیز با زمان دارند. در حقیقت، همه رویدادها و کارکردهای دنیای ما - از جمله حیات سیاسی - نسبتی با زمان ایجاد می‌کند. مثلاً، ممکن است مناسبات بد یا خوب کشورهای حوزه خلیج فارس با همسایگان چند ماهی یا سالی به روال عادی در جریان باشد، اما با نزدیک شدن زمان انتخابات آمریکا دچار تغییراتی می‌شود. یا مثلاً در فلان مقطع زمانی، نتانیاهو می‌خواهد دوباره به عنوان نخست وزیر انتخاب گردد؛ بنابراین، احتمال حمله او به غزه یا لبنان برای افزایش محبوبیت خود و بی‌ثباتی چند ماهه در محیط خاورمیانه زیاد می‌شود. مناسبات ایران و عربستان رو به بهبودی است، اما با نزدیک شدن زمان برگزاری مراسم حج می‌توان منتظر حوادثی بود که مختل کننده این روند باشند.

هر دو نکته فوق به ما می‌گوید که موجودیت‌های سیاسی جهانی و منطقه‌ای در عین پیچیدگی، از نوعی پویایی^۱ برخوردار هستند که با نوسانات و فراز و فرودهای زمان شکل می‌گیرد. علاوه بر پویایی، مسأله خودتنظیمی^۲ نیز

^۱. Dynamism

^۲. Self-regulation

مطرح است؛ به این معنا که مجموعه اجزا و اعضا و اندام‌های هر موجودیت سیاسی طوری در راستای گرایش به پیوستگی و نظم هماهنگی دارند که همیشه در حال انطباق و سازگاری پویا^۱ مشاهده می‌شوند. حفظ تعادل پویای خود^۲، خلق و بازسازی خود^۳، بازتولید و تکثیر خود^۴، خودمانندی الگوها^۵ و غیره، از جمله اصطلاحاتی است که برای توصیف رفتار «کلیت‌های پیچیده» و «دارای نظم» به کار می‌رود. خلاصه، مجموع این اصطلاحات دلالت بر پویایی و حیات در سیستم‌های پیچیده اعم از سیاسی و غیرسیاسی دارند.

اگر از نظرگاهی بلند چنین محیطی را رصد کنیم، روندهای کلی این فضای پرتحرک و تلاطم را می‌توان ردگیری و تشریح کرد. در گرماگرم تحولات و پویایی حیات، از یک طرف کشش و تمایلی ذاتی به بقا وجود دارد که خود را به صورت تلاش در ایجاد پیوستگی و همگرایی با عناصر پیرامونی در سیستم کلی نمایان می‌سازد (گرایش به نظم و انتظام سیستمیک)؛ و از طرف دیگر میل به واگرایی، گریز از مرکز و آنتروپی که ناشی از اتلاف انرژی و استهلاک است (گرایش به بی‌نظمی آشوب). بنابراین، در وهله اول خود عناصر و اجزای درون محیط هستند که به نوعی دائماً سازگار می‌شوند؛ یعنی تلاش هوشمندانه برای بقا است که این همسازی را رقم می‌زند. در روابط انسانی و فضای سیاسی حاکم بر محیط‌های محلی و منطقه‌ای و بین‌المللی نیز، این قائم بودن حیات به همسازی با سایر اجزا و واحدها به آسانی قابل تحقیق و مشاهده است. ضمن آنکه گرایش به بی‌نظمی هم از محرک‌های تجدید حیات است، درست همانگونه که شب مکمل روز است و سیاهی زمینه‌ای برای ترسیم سفیدی.

1. Dynamic adaptation

2. Self- equilibrium

3. Auto-poesis

4. Self-reproduction

5. Self- similarity

(۱) اساس نظریه آشوب

تا اواسط قرن گذشته و حتی بعد از مطرح شدن مباحث سیستمی، دانشمندان جهان را مجموعه‌ای از پدیده‌های بهم پیوسته‌ای تصور می‌کردند که در طول زمان و مطابق با قوانین جبری طبیعت در حرکت است. این حرکت را نیز همیشه تابع قانون علیت می‌دانستند که در آن هر تغییری «معلول» یک یا چند علت زنجیره‌ای خطی است. اما از دهه ۷۰ به بعد برداشت‌ها متفاوت گردید؛ زیرا به واسطه کشفیاتی مانند جهش ژنی و جهش کوانتومی الکترون‌ها در اتم، به «علیت دورانی» و برهم‌کنشی اعتقاد پیدا کردند. اکنون دانشمندان جهان را مجموعه سیستم‌هایی می‌دانند که به شیوه خودسازمان^۱ عمل می‌کنند. البته، قوانین جبری طبیعی همچنان اصالت و اعتبار دارند، اما پیامد تأثیر و تأثرات چرخه‌ای پیدایش حالات و الگوهای غیرقابل پیش‌بینی و تصادفی است. این بدان معناست که در متن پیچیدگی پُر تحرک و پویا، دائماً نظم به بی‌نظمی و آشفتگی تبدیل می‌شود و بالعکس. این حالت شبیه حیوانی است که در یک فضای بسته برای حیات خود مدام از مواد دفع شده خود استفاده می‌کند تا انرژی مورد نیاز برای پایداری را بازیافت نماید.

شاید بتوان گفت این قاعده «نظم در بی‌نظمی» بیان دیگری از همان ثابت بودن مقدار ماده در جهان و تبدیل متقابل انرژی و ماده است که در فیزیک به آن اشاره می‌کنند. این نظریه چیزی شبیه مفهوم دوگانگی خیر و شر در مکاتب فلسفی چینی (مثلاً یی چینگ) به نظر می‌آید.

^۱. Self-organization



برای آنکه مثالی همگان فهم و در عین حال فیزیکی و مهندسی آورده باشیم، سیستم آب خودروها را به یاد آورید. در فرایند متعادل کردن دمای خودرو، دائماً آب سرد از یک بخش (رادیاتور) به بخش گرم (موتور) می‌رود و پس از کمک به تنظیم دما با وساطت ترموستات به رادیاتور برمی‌گردد.

اجمالاً اینکه، مجموع دو گرایش نظم و انتروپی در هر موجود پیچیده - از جمله در فضای عمومی سیاست جهانی و منطقه‌ای - رابطه و مناسباتی مشابه موتور و رادیاتور ایجاد می‌کند؛ از آشفتگی به نظم و بالعکس. برخی از متفکران حوزه سیاست مطلب فوق را واضح‌تر از اینها بیان کرده‌اند:

از ویژگی‌های مهم جامعه بشری و نظام بین‌المللی، دگرگونی‌هایی است که هر روز حادث می‌شود. از آنجا که سیستم موجودات زنده پویاست و قابلیت پذیرش دگرگونی و هضم آنها را دارد، تا حدودی از استحاله و تغییر شکل نظام جلوگیری می‌شود. اما اگر میزان تحول بسیار زیاد و شدید باشد باعث فروپاشی سیستم می‌شود. این نوع دگرگونی را می‌توان از تغییر نظام چندقطبی به دوقطبی یا دوقطبی به تک‌قطبی مشاهده کرد.^۱

۱. فرانکل ، جوزف. نظریه معاصر روابط بین‌الملل؛ ترجمه وحید بزرگی، تهران: نشر اطلاعات،

۲) ویژگی‌های بارز حالت آشوبناک

چنانکه گفتیم، در فضایی از پیچیدگی که کلیت نظام جهانی در مرز آشفتگی و نظم قرار گرفته است، عناصر و اجزای فعال محیط از توان سازگاری و خودتطبیقی پویا در هماهنگی با سایرین را کسب و در خود تقویت می‌کند. این سازگاری به معنای تقلید و پیروی یا همراهی محض نیست. بلکه به معنای این است که پا به پای رویدادهای مثبت یا منفی محیط، تحول و تکامل و بقا را تجربه می‌کنند. در یک جمله، این یعنی مستقلاً نقش خود را ایفا کردن و در عین حال از قافله عقب نیفتادن.

برای تحقق و استمرار این مهم، یک پدیده مستقل – مثلاً دولت یا کشور خاصی – باید از برخی توانایی‌های اساسی برخوردار باشد:

۱- توان احساس و ادراک صحیح از تحولات محیط با دریافت و جذب اطلاعات دقیق.

۲- توان ایجاد دستگاه پردازشی که «اطلاعات» را در خدمت تصمیم‌گیری، اقدام و «عملیات» به کار گیرد؛ مثلاً تشکیل اتاق‌های فکر، شورای امنیت ملی، کارگروه‌های ویژه متشکل از سیاستمداران کارکشته و غیره.

۳- توانایی کشف سریع اشتباهات، و اصلاح و بازگشت به مسیر درست.

۴- توانایی رصد و شناسایی تهدیدها یا فرصت‌های محیط.

اگر کشور یا دولتی (به عنوان موجودیت مستغرق در فضای آشوبناک) از این توانایی‌ها برخوردار باشد، ساختار نظام درونی آن با گذشت روزگار همچنان برقرار می‌ماند؛ هرچند ظواهر و رفتار آن تغییر کرده باشد. این همان چیزی است که در بحث از سیستم‌های مهندسی «الگوهای برقرار و پایدار»^۱ می‌نامند.

^۱. Persistent patterns

استمرار یا تغییرات الگوهای پایدار معمولاً تابع قواعد خاصی است. اول اینکه، وسعت و پیچیدگی فضای آشوبناک و تأثیرات متقابلی که اجزای بر همدیگر دارند، بر میزان پایداری الگوی فلان واحد یا سیستم بظاهر مستقل غلبه دارد. هرچا اتفاقی بیفتد یا رفتاری سر بزند- حتی اگر پر زدن پروانه‌ای در دوردست‌ترین نقطه باشد!- اثرات آن در رقم خوردن سرنوشت کلی پدیدار می‌شود. این اصل علمی اثبات شده اکنون با عنوان «اثر پروانه‌ای»^۱ شناخته می‌شود.

دوم اینکه، در فضای آشوبناک گاهی «روندهای برگشت‌ناپذیر»^۲ رقم می‌خورد که ناگزیر باید خود را با ادامه تحولات تطبیق و سازگاری داد. مطابق اصل برگشت‌ناپذیری، هر شرایط اولیه‌ای شرایط بعدی را رقم می‌زند. بنابراین، همیشه نگاهی به پیشینه‌ها نیز می‌تواند در فهم شرایط حاکم و تصمیم‌گیری مفید باشد.

سوم اینکه، تغییر و تحولاتی که یک موجود یا پدیده - در عالم سیاست، دولت‌ها و کشورها- در فضای آشوبناک و در راستای سازگاری و خودتطبیقی متحمل می‌شود، زمینه‌ساز خودتکثیری، بازتولید و تجدید حیات است. در نتیجه، دنیای ما (و مشخصاً سپهر سیاست) از خصلت تازگی مستمر^۳ برخوردار، و مدام شاهد شکل‌گیری پدیده‌هایی با ویژگی‌ها و ماهیت جدید است. در واقع، آنچه که به عنوان الگوی پایدار فلان کشور در چهره تازه‌تری ظاهر می‌شود، همچنان شباهت‌های خود را به ساختار و کارکرد قبلی حفظ کرده است. یعنی «شکل تکرار شده»^۴ ساختار پیشین است. به همین دلیل، گاهی از شباهت بین اجزا و کل سخن گفته می‌شود، و گاهی از هم‌ریختی الگوهای جدید. در هر

^۱. Butterfly effect

^۲. Irreversible process

^۳. perpetual novelty

^۴. iterative patterns

صورت، یکی از ویژگی‌های محیط آشوبناک، «خودمانایی یا خودمانندی»^۱ است. تکرار و تکثیر الگوها از رازهای استمرار حیات در محیط کلی نظم و بی‌نظمی است. در واقع، هر دم از این باغ بری می‌رسد. اینها نظم‌های کوچکی هستند که برپایی حیات علی‌الحساب مدیون آنهاست؛ تا ببینیم «نظم غایی» چه خواهد بود.

چهارم اینکه، مدیر یا تصمیم‌گیرنده یا واحد مسئول جذب و دریافت اطلاعات باید مستمراً محیط را بر اساس همین نکتهٔ اخیر رصد کند. یعنی رویدادهای کوچک و بزرگ محیط آشوبناک را همیشه با این فرض و رانداز کند که احتمالاً دارای الگویی هستند، یا می‌روند تا الگوی تازه‌ای را رقم بزنند. به زبان ساده، باید نظم را از درون بی‌نظمی کشف و بر آن متمرکز شود. به همین دلیل، مفهومی با عنوان «جاذبه‌های عجیب و ناآشنا»^۲ مطرح می‌شود. رفتارهای بظاهر ناموزون، دگرگونی‌های پیش‌بینی نشده، بحران‌های خلق‌الساعه، حالات نوپدید همگی می‌تواند بعد از مدتی به الگویی ختم شود که حالت آشوبناک را به سمت خاصی سوق خواهند داد. یافتن آنها و آمادگی و طراحی برای هماهنگی یا سرکوب آنها، هنری است که باید در مدیر یا سیاستمدار باشد.

با ملاحظهٔ ویژگی‌هایی که در بالا برشمردیم، محدودیت‌های مدیریت حالات آشوبناک نیز معلوم می‌شود. اصلی‌ترین این محدودیت‌ها عبارت‌اند از: نوسندگی مستمر محیط، عدم قطعیت اطلاعاتی، لزوم تصمیم‌گیری کوتاه‌مدت و انعطاف‌پذیر، اقدام بر اساس مدیریت اقتضایی، ایجاد ساختارها و سامانه‌های موقتی که آمادهٔ تغییر آن باشیم، و اهمیت دادن به رویکردهای شهودی و ابتکاری.

^۱. Self-similarity

^۲. Strange attractors

۳) گروه‌های آشوب‌ساز خاورمیانه

در حال حاضر، شرایط مناسبات جهانی به شکل پیچیده در آمده است. زیرا، در ورای تمامی منازعات پراکنده و بخشی، یک بحران عام وجود دارد که به کلیت نظام بین‌الملل برمی‌گردد؛ یعنی دوران گذار و حالت آشفتگی که در شکل‌گیری ساختار و نظم جدید بین‌الملل (جایگزین نظام دوقطبی) با آن روبرو هستند. اما به طور کلی، معنای نظم چیست؟

در یک تعریف کوتاه کتابی، معنای نظم همان «چگونگی توزیع قدرت در عرصه بین‌الملل» است. عبارات نهفته در معنای این تعریف به زبان ساده عامیانه چنین است:

- دنیا زوردار و کم‌زور و بی‌زور دارد
(به سنجه توان نظامی و هم‌پیمانان سیاسی)؛
- دنیا پول‌دار و کم‌پول و بی‌پول دارد
(به سنجه ثروت اقتصادی و تکنولوژی)؛
- دنیا با منطق و کم‌منطق و بی‌منطق دارد
(به سنجه قدرت رسانه‌ای و برنامه فرهنگی)؛
- دنیا حيله‌گر و کم‌حيله و بی‌حيله دارد
(به سنجه دیپلماسی و قدرت لابی).

اما، مجموع این عبارات نتیجه‌ای رسمی دارد که باید جدی گرفته شود: دنیا

بزرگ‌تر و کوچک‌تر دارد!

این یعنی کشورها یا بازیگران سیاسی در هر شرایط و وضعیتی باید بسته به میزان منابع، جمعیت، توسعه‌یافتگی، ثبات سیاسی، توان نظامی، نفوذ بین‌المللی و غیره‌شان توسط دیگر بازیگران مورد اعتنا و احترام مشخصی قرار گیرند. در چنین دنیایی، صرف نظر از منازعات سیاسی که جنبه داخلی و ملی دارند، می‌توان گفت که منازعات منطقه‌ای (فرضاً در خاورمیانه) نیز مشابه یا اصلاً

بازتابی از همان وضعیت کلی جهانی است. در اینجا هم دو یا چند کشور به عنوان بازیگران اصلی و بقیه نیز هر کدام متناسب با توان و رتبه خود درگیر بازی هستند. در اینجا نیز کشورها برای خود اهدافی را دنبال می‌کنند که به ترتیب همان منافع امنیتی، منافع اقتصادی و منافع فرهنگی است.

در وضعیتی که نظم تعریف شده‌ای مستقر باشد (مانند دوران نظام دو قطبی)، تلاش کشورها بر این است که در موازنه برای خود جایگاهی دست و پا کنند. اما در وضعیت دوران گذار، کشورهایی مانند روسیه، چین، فرانسه، آلمان و اتحادیه اروپا نیز به دنبال افزایش سهم خود از قدرت جهانی‌اند. در مقیاس منطقه‌ای نیز چنین است. برای مثال، هند در منطقه شبه‌قاره، ایران و عربستان در خاورمیانه، کره جنوبی یا ژاپن در منطقه اقیانوس آرام، آذربایجان در قفقاز، ترکیه در مدیترانه طرح‌هایی را دنبال می‌کند.

در خاورمیانه که دست‌کم برای آمریکا، اروپا، چین و روسیه از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است، کشاکش چندجانبه‌ای جریان دارد. جمع تصویر این رقابت‌ها با مواضع متنوعی که کشورهای مهم منطقه دارند، حالتی آشوبناک را مجسم می‌کند. در این فضای آشوبناک، کشاکش میان قدرت‌های مداخله‌گر خارجی و هم‌پیمانانشان با طرف مقاومت‌کننده موجب می‌شود که روند تحولات سیستم آشوبناک خاورمیانه در یک دوسویگی یا دوراهی^۱ قرار گیرد. شرح کوتاه ماجرا از قرار زیر است:

از یک طرف، در پایان قرن بیستم و با آغاز هزاره سوم، نفوذ انقلابی ایران بعلاوه گسترش روزافزون ارتباطات، موجبات گرایش به اندیشه‌های متنوع اسلام‌گرایانه (اسلامیسم) و بی‌اعتباری ناسیونالیسم را نزد ملت‌ها فراهم آورد. مهم‌ترین نتیجه این تحول، ظهور تدریجی هسته‌ها و «الگوهای تکثیر شونده‌ای» از مبارزه و مقاومت است که بیم استقرار یک نظم متفاوت را در

^۱. bifurcation

غرب ایجاد کرده است. الگوهای مقاومت مانند حزب الله لبنان، جنبش حماس، جنبش جهاد اسلامی فلسطین، حزب الله عراق، جیش الشعبی عراق، جریان صدر عراق، انصارالله یمن و حتی جمعیت وفاق بحرین، به منزله کانون‌ها دایره‌هایی با شعاع رو به گسترش بر نقشه منطقه غرب آسیا هستند. این الگوهای قدرت که به طرز نامتقارنی در مناطق اسلامی - از آفریقا تا هندوستان و حوالی قفقاز - توزیع شده‌اند، به منزله همان «جاذبه‌های عجیب» نظره آشوب است که باعث نگرانی قدرت‌های مداخله‌گر و همپیمانان منطقه‌ای ایشان شده است.

از طرف دیگر، الگوهای ساختگی سابق مانند رقابت و تقابل ایران - اعراب، اعراب - اسرائیل، ترک - ارامنه، ترک - کرد و غیره (چه در دوران نظام جهانی دوقطبی و چه در دوران گذار) که دستمایه‌ای برای قدرت‌های مداخله‌گر شده بود، باطل گردید. به همین دلیل، غرب و بویژه ایالات متحده آمریکا نیز به طراحی و تدبیر تازه‌تر روی آوردند.

از اولین پادزهرهای غرب برای این مشکل ایجاد الگوهایی مشابه، ولی همراستا با «نظم مطلوب» مورد نظر خودشان است. منظور ما همان شبیه‌سازی الگوهای مقاومت با گروه‌های تجهیز شده تروریستی است که بدون اهداف دینی واقعاً تعریف شده، به کشتار مردم خاورمیانه و جهان اسلام پرداختند. القاعده در افغانستان، داعش در عراق و سوریه و لیبی، جبهه‌النصره در سوریه، بوکو حرام در نیجریه، نمونه‌های این هسته‌های متحجر و کج‌اندیش است. وجود این گروهک‌های کشتارگر ساخت آمریکا (که هیلاری کلینتون وزیر خارجه اسبق و دونالد ترامپ رئیس جمهور کنونی هر دو رسماً به دست‌پروردگی آنها اعتراف کرده‌اند) کاربرد چند منظوره داشته است.

در وهله اول، این کار هماوردسازی در برابر گروه‌های مقاومت حقیقی است. در وهله دوم، گروه‌های مزبور با وحشیگری‌های خود بدنام‌کننده اندیشه اسلامی و دینی هستند که محور مقاومت برگزیده است. و در وهله سوم، این فرقه‌سازی مدرن نطفه ایجاد کردستان‌ها، آذربایجان‌های جدید، عربستان

جنوب ایران و عراق، شیعه‌ستان و سنی‌ستان‌ها، و خلاصه بریدن و دوختن خاورمیانه با قیچی فرقه‌گرایانه و قوم‌گرایانه جدید است. این همان نسخه تازه و بروز شده سیاست قبلی آنها طی دهه‌های ۵۰ تا ۹۰ قرن بیستم است. نکته اینجاست که آمریکا و متحدانش طی ۲۰ سال اخیر در محافل بین‌المللی تدریجاً کوشیده‌اند تا این گروه‌های مسلح را - اعم از مدافع وطن و شورشگر و مزدور - به طور یکسان «تروریست» بنامند. اما، تلویحاً تروریست‌ها را به دو دسته خوب و بد تقسیم کردند. منظورشان از «تروریست خوب» گروه‌هایی است که نظم داخلی کشورهای منطقه را برهم می‌زنند و با ایجاد «آشوب سازنده» مورد نظر غرب، زمینه‌های تولد «خاورمیانه جدید» را فراهم می‌نمایند.

به طور خلاصه، می‌توان از «وضعیت نامتوازن و ناپایدار» یا فعل و انفعالاتی در فضای سیاسی خاورمیانه سخن گفت که بین «آشوب تا نظم» جریان دارد. ما شاهد فرایندی از کشاکش میان «دو جریان ناهمزاد» هستیم که هر کدام به سوی «نظم غایی» مطلوب و مورد نظر خود در تکاپو هستند؛ نظمی که امیدوارند از تلاطم آشفتگی سربرآورد.

با این توضیحات، معرکه خاورمیانه اکنون دیگر قابل تقلیل به مناسبات خصمانه میان دو کشور خاص - مثلاً جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا - نیست. زیرا، جریان‌های بزرگ‌تری شکل گرفته است و دوگانه فشار/مقاومت اکنون حتی در قامت یک گفتمان جهانی پدیدار شده است که همه از آن متأثرند. البته، ایران از آن بابت که «کانون مرکزی مقاومت» در خاورمیانه تلقی می‌شود، همچنان بار رهبری را تحمل می‌کند.

۱۴

فرجام خاورمیانه

آمریکا به عنوان ابرقدرتی که بیش از نیمی از توان نظامی، اقتصادی و رسانه‌ای دنیا متعلق به اوست، مدعی تلاش برای تنظیم سیستم جهانی است. پس، با استفاده از اهرم‌های مذکور و با اطمینان خاطر پراگماتیستی، گام به گام برنامه‌های خود را بر کشورهای مختلف تحمیل می‌کند. البته، موانع و مزاحمان او کم نیستند. اما ایالات متحدهٔ دونالد ترامپ، یک‌تنه به جنگ اقتصادی چین، روسیه، ترکیه، هند، و دیگران می‌آید؛ در حالی که به تهدید و تحقیر برخی دیگر کشورها - مثلاً اعراب حاشیه خلیج فارس - نیز مشغول است تا «معاملهٔ قرن» را به فرجام برساند.

در خاورمیانه به عنوان یک سیستم فرعی، مزاحم اصلی ایالات متحده و غرب گروه‌های نوظهوری هستند که در همخوانی با اهداف انقلاب اسلامی ایران - و البته برای آرمان استقلال ملی یا حداکثر برای اسلام - مبارزه و مقاومت می‌کنند. شاید بنیة اقتصادی و نظامی همهٔ اینها مجموعاً با یک‌صدم بنیة ایالات متحدهٔ آمریکا هم برابری نکند؛ اما بنیة اعتقادی و فرهنگی هزارساله در گسترهٔ خاورمیانه و جهان اسلام دارند.

اکنون پس از سال‌ها احساس می‌شود که نزاع به یکی از نقاط اوج خود نزدیک می‌شود. برای ایران، دوران به رقابت انداختن اروپا و آمریکا دیگر تمام شده است. آگاه‌سازی و شوراندن برخی دولت‌های عربی علیه غرب ناکام مانده است؛ و قبولاندن اینکه می‌توان امنیت منطقه را بدون حضور قدرت‌های بیگانه تأمین کرد، غیرممکن می‌نماید. حتی برعکس، رقابتی بین دولت‌های منطقه

ایجاد شده است که در آشتی با اسرائیل و همراهی با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا از همدیگر سبقت می‌گیرند.

به همین دلیل بوده و هست که ایران همواره ایستادن بر کفه مردم و جنبش‌های مردمی را به اتحاد استراژیک با دولت‌ها ترجیح می‌دهد. ایران همه کشورهای خاورمیانه را به صورت محیط‌هایی برای پرورش الگوی مردمی «مقاومت» می‌پسندد: لبنان و «حزب الله»، فلسطین و «حماس»، عراق و «حشدالشعبی»، یمن و «انصارالله»، بحرین و «جمعیت وفاق» و دیگران. حتی در سوریه هم آنگاه که نظام سیاسی به مخاطره شدید افتاد، این الگوی مردمی فوراً در دستور کار گرفت؛ هرچند حزب‌الله سوریه رسماً شکل نگرفت.

مغزهای متفکر این جنبش‌ها همگی از کسانی هستند که آرمان‌های انقلابی و اسلامی نظام ایران یا دستکم چیزی مشابه آن را می‌پسندند. به عبارت دیگر، هر کدام از اینها «الگوهای خودمانند» زاینده از انقلاب ایران‌اند که به سوی «ایرانی‌سازی» وطن خود پیش می‌رود. هرچند که این الگوهای کوچک به لحاظ تجربه و پایداری به حلقه‌های ضعیف و قوی قابل تقسیم‌اند، اما حمایت‌های مستشاری، فنی-نظامی، مادی و معنوی ایران آنان را تا مرز مبارزه مستقل بدرقه می‌کند. نمونه آن، رسیدن حزب‌الله لبنان به قدرت تأثیرگذاری انکارناپذیر در معادلات منطقه‌ای است.

فراتر از اینها، ایران خود کشوری پهناور، با ریشه و اصالت، دارای موقعیت جغرافیایی منحصر به فرد، برخوردار از منابع طبیعی و ذخایر عظیم زیرزمینی، محل اتصال مناطق و کشورهای بزرگی مانند چین و هندوستان تا اروپا، روسیه و چین تا خلیج فارس، و گذرگاه انتقال انرژی به اروپا از شمال و جنوب خود است. با این وصف، بدیهی است که «ایرانیزه شدن خاورمیانه» نه برای کشورهای منطقه، نه برای قدرت‌های غربی، و نه حتی برای شرقی‌هایی که گارد تدافعی با غرب و ژست دوستی با ایران گرفته‌اند چندان گوارا نیست.

نفوذ فزاینده ایران در منطقه، هم تعاملات مثبت را برمی‌انگیزاند و هم رقابت و دسیسه‌چینی را. اما، چه رقابت بر سر صلح با ایران و بهره‌مندی از امتیازات رابطه اقتصادی باشد، و چه هدف مهار ایران باشد، همه کشورهای رده اول و دوم هرم قدرت جهانی به ابراز وجود و اظهار نظر می‌پردازند. به طور خلاصه، این یعنی ایران برای دنیا به صورت «یک مسأله» درآمده است. بر اساس مطالب آغازین فصل اول کتاب، پرسش سوم این بود که در چشم‌انداز کلی، رویدادهای سیاسی منطقه به کدام جهت می‌رود؟

۱) ترسیم گزینه‌ها و احتمالات

در حالی که مردم ایران فشار معیشتی و روانی هرچه شدیدتری را تحمل می‌کنند، خود را با یکی از سخت‌ترین پیچ‌های تاریخ مواجه می‌بینند. بنابراین، بد نیست که حالات احتمالی آینده را از منظر یک شهروند عادی بنگریم. در سر راست‌ترین تحلیل، سه احتمال یا گزینه بیشتر متصور نیست:

- تسلیم کامل طرفی که ایران باشد!
- مذاکره برای سازگاری و وقفه در خصومت‌ها،
- تحمل فشارهای مستمر، تلاش برای چاره‌جویی و آمادگی برای هر نوع جنگ احتمالی.

البته، تسلیم کامل یا مذاکره نابرابر، پشت و روی یک سکه‌اند؛ دومی کمی محترمانه‌تر است. در خصوص ورود ناخواسته به جنگ، باز هم سه احتمال قابل تصور را می‌توان مطرح کرد:

- ۱) زد و خوردهای مقطعی به موازات جنگ اقتصادی بی‌پایان،
- ۲) درگیری‌های میان‌مدت موشکی و هوایی به منظور تخریب زیرساخت‌های ایران و تضعیف کامل آن تا چندین دهه،
- ۳) آغاز یک نبرد تمام عیار برای براندازی نظام فعلی ایران در راستای تکمیل طرح‌های منطقه‌ای و جهانی.

روی هم رفته، در حال حاضر بحث «اضطراری و حساس» بودن شرایط در کشور ما مطرح است؛ و تحلیلگران و نخبگان ایرانی روی کاغذ به دو دسته تقسیم می‌شوند. یک طرف، گروهی که به ارایه دیدگاه و «راه برون‌رفت» غیرجنگی می‌پردازند؛ و طرف دیگر، گروه‌های سازش‌ناپذیر و همیشه آماده نبرد که در سطوح تصمیم‌گیری هم کم‌نفوذ نیستند.

اما، پرسش‌های مهم در ذهن هر دو دسته شجاع و ناشجاع! یکسان است: پایان این تقابل چگونه می‌تواند باشد، و چه مدلی از آینده را می‌توان برای کشور ترسیم کرد؟

در جستجوی پاسخ برای این پرسش، تحلیل‌ها و اظهارنظرهای سیاسی مجموعاً طیف متنوعی از احتمالات و مدل‌های ممکن را (از رویکرد جنگی و مقاومتی تا سازگاری یا تسلیم) در معرض تصور قرار می‌دهند. ترتیب مطرح کردن آنها در این نوشتار مبنای خاصی ندارد.

۱- مدل مورد علاقه تصمیم‌سازان انقلابی، ایستادگی فعالانه با ترکیبی از مذاکره و نمایش قدرت است. این کار با محاسبه توان نظامی خود بعلاوه محدودیت‌هایی طبیعی که دست طرف مقابل را بسته است، ظاهراً امکان‌پذیر می‌نماید. البته، اگر صرفاً نوعی سیاست انتظار و خرید وقت نباشد، آنگاه باید پذیرفت که راهکارهای اقتصادی و فرهنگی لازمه آن در داخل کشور هنوز در مرحله طفولیت است: اقتصاد بدون نفت، تولید دانش، تولید ثروت، استفاده از سرمایه انسانی جوان، مبارزه با فساد، و تن دادن به برخی اقدامات اصلاح‌طلبانه که طیف‌های مختلف و نسل‌های جدید ملت را خرسند و متحد نماید!

۲- یک مدل دیگر از ایستادگی، مدل منفعل کره شمالی و کوبا است. این یعنی رفتن در لاک مقاومت انزواگونه همراه با نرمش‌های تلخ مصلحتی؛ یعنی استمرار محاصره اقتصادی، تحمل بار تبلیغات و سیاه‌نمایی غرب، و ریاضت و انتظار. تاکتیک‌های رایج آن شامل وقت‌کشی، افزایش روزافزون تولیدات

دفاعی و نظامی، تحکیم دوستی با قدرت‌هایی که شاید روزی پشت ما را خالی کنند، و گاهی هم دیدارهای رسمی و مذاکرات سرسام‌آور با مقامات ارشد آمریکا و اروپا که نتایج ملموس هم ندارد.

۳- مدل متفاوت دیگر، بازگشت نامحسوس به همان جایگاهی است که قبل از انقلاب در آن ایفای نقش می‌شد؛ البته، این بار در قامت جمهوری اسلامی و از طریق ارتباط‌گیری با تیم‌هایی از «مک فارلین‌ها» و «جان کری‌ها». این یعنی باج‌دهی محترمانه، حفظ کشور به قیمت عقب‌نشینی از برخی مواضع ایدئولوژیک و نگاه کردن در چشم متحدین منطقه‌ای.

۴- مدل دیگر از همین سنخ، تعدیل تدریجی ارزش‌های انقلابی و استقلال طلبانه، واگذاری حق انتخاب به نسل‌های بعدی و نهایتاً انتخاب مسیر «ثروت و رفاه» از نوع ژاپنی و مالزیایی آن توسط خود مردم است. بر اساس «تمثیل» ماهاتیر محمد نخست وزیر پیشین مالزی، باید آمریکا را «گاو» با شاخ‌های تیز» ببینیم که حتی می‌توان زیرکانه از پستان آن شیر خورد! شکل معکوس این مدل وابستگی از نوع کره جنوبی، عربستان و کویت است. به قول دونالد ترامپ «گاو شیرده» باشند؛ آنگاه دیگر مهم نیست دموکراسی و حقوق بشر را رعایت می‌کنند یا نه؟

۵- یک مدل انفعالی نیز راهی است که توسط مصر، پاکستان، ترکیه، اوکراین، آذربایجان، لهستان و امثالهم طی می‌شود. اینها کشورهایی هستند که به امید توسعه و حمایت غرب، رابطه‌ای بدون تنش و خدمتگزارانه را برگزیده‌اند. در فرایندهای سیاسی مورد تأیید غرب حضور دارند، پایگاه نظامی می‌دهند، کمک‌های بلاعوض می‌گیرند، گاهی هم مانند ترکیه اردوغان ناگهان گرفتار کودتای آمریکایی می‌شوند و اصطلاحاً قسیر درمی‌روند.

۶- یک مدل سرزنش‌بار هم پیمودن راه عراق و لیبی است؛ مذاکره پشت مذاکره، پذیرش تفتیش هسته‌ای و موشکی یا اصلاً تحویل امکانات دفاعی به

امید کسب رضایت طرف مقابل. البته، شاید این روند هم به نجات از یک وضعیت دشوار نیانجامد. زیرا، با اطمینان از خلع سلاح شدن یک حکومت، راه مداخله مستقیم و براندازی آن و حتی تجزیه کشور هموار می‌شود.

۷- یک مدل انتحاری و ناشی از لبریز شدن صبر استراتژیک هم وجود دارد. در این مدل مختارگونه، حرکت تهاجمی ناگهانی توصیه می‌شود که تمام اهداف واقعی و آرمان‌های انتزاعی را یکجا برآورده می‌کند. یعنی کلید زدن جنگ منطقه‌ای رهایی‌بخش که اسرائیل را نابود، آمریکا را تنبیه و ملت‌های منطقه را از یوغ حکومت‌های سرسپرده آزاد نماید. گرچه احتمال نابودی ده‌ها شهر و تریلیونها دلار خسارت به کشورهای منطقه هست؛ اما به نتیجه‌اش می‌ارزد. زیرا در تصور طرفداران این مدل، خاورمیانه آخرالزمانی بر خاکسترهای این واقعه خواهد رویید.

۲) از چشم ناظران بیرونی

صرف نظر از حالات فرضی فوق، از لابلای مقالات و اظهارات آگاهان بین‌المللی نیز دیدگاه‌ها و تحلیل‌هایی استنباط یا مستقیماً دریافت می‌شود که مسلماً می‌تواند در تحلیل چشم‌انداز مهم باشد. اولاً، به دلیل آنکه گویندگان و نویسندگان در فضای احساسی و تعصبات ملی ما قرار ندارند؛ یعنی با واقع‌بینی بیشتر و حوصله‌ای بهتر احتمالات را بررسی می‌کنند. ثانیاً، به آن دلیل که احتمال می‌رود با طرف مقابل ارتباط تنگاتنگ داشته باشند و از پشت پرده‌ها خبرهایی بگیرند. به هر حال، این نوع تحلیل‌ها نیز دو دسته‌اند:

الف) در تحلیل نخست که بیشتر رنگ و بوی آکادمیک و مدرسه‌ای دارد، مدعی‌اند که رفتار ایران را در «هم‌افزایی» با جریان‌ها و نیروهایی که با این رفتار هماهنگی دارند، می‌توان فهمید. یعنی با گنجاندن متحدان فرهنگی و عقیدتی نظام ایدئولوژیک حاکم بر ایران و به عنوان جزوی از «تصویر بزرگ»

یا یک نگاه کل گرایانه. به بیان دیگر، شخصیت و اهمیت سیاسی ایران فقط با جمعیت، وسعت سرزمین، نفت و امکانات طبیعی همین کشور معلوم نمی‌شود. بلکه کارکرد و رفتار پویای سیستم سیاسی آن را در یک «ساختار کلی» متشکل از منابع سخت و نرم، بعلاوه مناسبات آن با سایر «عناصر فعال محیط» می‌توان ارزیابی نمود.

بر اساس این تحلیل، تمام تلاش طراحان ایرانی این است که حالتی از جنگ نامتقارن و ترکیبی (نظامی، اقتصادی، فرهنگی) را در برابر ابرقدرتی یکه‌تاز مانند ایالات متحده حفظ کنند و آسیب‌پذیری جمهوری اسلامی را بیش از پیش کاهش دهند. در این صورت، بسیاری از سیاست‌های انعطاف و عقب‌نشینی را می‌توان به منزله خرید زمان برای «رشد و بلوغ الگوهای مقاومت» دانست؛ حتی اگر این خرید زمان با ایجاد تعطیلات در بخشی از صنعت هسته‌ای باشد!! در واقع، هرچه الگوهای مردمی خاورمیانه با مرور زمان قوی‌تر و مقاوم‌تر شوند، وابستگی عملکردی‌شان به ایران کمتر می‌شود.

بررسی روند عملکرد حزب الله لبنان طی چند دهه اخیر موید این ادعاست. غزه و یمن اندام‌های ضعیف‌تر و بحرین الگوی نوپای مقاومت است. در مورد شیعیان عراق وضعیت رو به بهبود و ترقی است. به طوری که در شدیدترین تحریم‌های بعد از خروج آمریکا از برجام، همسایگی ایران با عراق به منزله یک روزنه اقتصادی بوده و هست. این یعنی مقاومت سازمان‌یافته در عراق نیز کم‌کم به بازوی قابل اعتماد برای ایران تبدیل می‌گردد.

در قالب این تحلیل، بهتر می‌توان علت تحویل سلاح‌های شیمیایی سوریه به آمریکا، نرمش ایران و پاسخ به تلفن اوباما در فرودگاه، یا مذاکره و اکسید کردن سوخت اتمی ایران مطابق برجام را فهمید. سرکوب شیعیان یمن به دست عربستان را هم می‌توان بخشی از خون بهای توافق هسته‌ای دانست. واکنش ملایم در قبال سرکوب مردم بحرین، سکوت نیروهای ایرانی مستقر در

سوریه در برابر حملات اسرائیل، و بسیاری حوادث دیگر نیز هر کدام نمایانگر بخشی از راهبرد ایرانی برای خرید زمان است. در مقابل آن، گاهی موفقیت‌هایی نیز بوده است: باز پس گرفتن بخشی از دارایی‌های ایران در قبال آزادسازی جاسوسان، عدم واکنش آمریکا به دستگیری سربازانش در خلیج فارس، و این اواخر عدم واکنش به سقوط پهپاد آمریکایی در سال ۹۸ که از طرف آمریکا با توجیهاتی همراه بود.

به طور کلی، در این تحلیل اول، منطقه خاورمیانه و سرنوشت سیاسی آن را متأثر از فعل و انفعالات درونی آن و دینامیسم روابط منطقه‌ای می‌دانند. ایران هم عنصری فعال، و بلکه ممتازترین عنصر حاضر در صحنه است. وقتی برنامه‌های مداخله‌گرانه قدرت خارجی را نیز به این وضعیت اضافه کنیم، تحولات این سیستم آشوبناک در یک «دوسویگی یا دوراهی» قرار می‌گیرد. گاهی نیروهای درون‌جوش آن می‌روند تا غلبه پیدا کنند، و گاهی قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای کشورهای مداخله‌گر.

مدافعان این تحلیل احتمال وقوع جنگ تمام‌عیار - که شاید در تراز یک جنگ جهانی باشد - را کمتر می‌دانند. زیرا، معتقدند که هیچکدام از طرفین آمادگی یک «مواجهه بزرگ» را ندارند. در هر موضعی که آمریکا و اروپا با یکدیگر هم‌نواپی تمام‌عیار کنند، ایران یک نرمش استراتژیک نشان می‌دهد. بعلاوه، وقتی منافع اقتصادی کشورهای دیگری مانند هند، ژاپن، آلمان و حتی ترکیه از درگیری‌ها لطمه ببینند، احتمال جنگ باهم کمتر می‌شود. پس، به محض رسیدن خصومت‌ها به نقطه جوش، پیشنهادهایی از طرف اروپاییان و کشورهای مدعی ایفای نقش جهانی ارایه می‌شود؛ گاهی آلمان واسطه است و گاهی ژاپن، گاهی ترکیه، برزیل، پاکستان، عمان، یا حتی اخیراً دولت عراق.

خلاصه، این تحلیل چشم‌انداز آینده را در فضایی از شاخ و شانه‌کشی، زد و خوردهای کوچک، و نهایتاً میانجی‌گری و مذاکره آرام‌ساز ترسیم می‌کند.

آمریکا و ایران دائماً شرایط را رصد می‌کنند و ناگزیرند یکدیگر را تحمل کنند. گاهی که تغییرات ژئوپولتیک بسیار خاصی در منطقه رخ دهد، موازنه به هم می‌خورد. آنگاه یکی از طرفین با فرصت‌طلبی می‌تواند ضربه‌ای به دیگری وارد نموده و عقب بنشیند؛ و دوباره آرام‌سازی و پادرمیانی توسط دیگران.

ب) اما تحلیل دیگری نیز وجود دارد که از نگاهی جهانی و افقی بالاتر می‌نگرد. بر اساس این تحلیل غالباً رسانه‌ای، جنگ در خلیج فارس و خاورمیانه قریب‌الوقوع است. چراکه بحران خاورمیانه در مقطع فعلی دیگر به چند و چون مناسبات منطقه‌ای، یا معارضه افراطیون یهودی و مسلمان در جغرافیای قدس و اسرائیل و غزه ربطی ندارد. بلکه باید آن را در تصویر بزرگ‌تری از سیاست‌های بین‌المللی جا داد. آشفتگی رو به انفجار خاورمیانه مولود رقابتی است که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلندپروازی آمریکا برای ایجاد جهان تک‌قطبی در صحنه بین‌الملل ایجاد گردید.

پس از فروپاشی شوروی، چین به سرعت رشد کرده و به روسیه نزدیک می‌شود. این دو کشور در اتحاد با همدیگر، نظام لیبرال جهانی و نقش برتر آمریکا را به چالش می‌کشانند. اما، مشکل مهم‌تر غرب و آمریکا ارتقای چنین هم‌افزایی با حضور و همکاری ایران انقلابی است. ایران به واسطه شعاع تأثیرگذاری فرهنگی و سیاسی‌اش، بعلاوه تجربیات نظامی و پیشرفت‌های علمی در شرایطی قرار گرفته که فراتر از یک قدرت منطقه‌ای است.

موفقیت ایران در تقویت نفوذ منطقه‌ای، آنهم منطقه‌ای استراتژیک مانند خاورمیانه و جهان اسلام، موجب حساسیت قدرت‌های بزرگ به نقش ایران شده است. بالاخره، قدرت‌های بزرگ به وضوح می‌بینند که حضور ایران در هر طرف از مناقشات بین‌المللی، موجب سنگین شدن کفه آن و تغییرات مهم در موازنه قوا می‌شود. دستکم در بازی جهانی خاورمیانه، هر طرفی که بتواند ایران

را به خود جلب نماید، می‌تواند با کارت نفوذ منطقه‌ای او بازی کند؛ چنانکه روسیه مدتی است که چنین بازی را در پیش گرفته است.

از یک طرف، سیاست آمریکا و اروپای غربی مبتنی بر تغییر رفتار ایران و بازگرداندن او به جرگه کشورهای همگام با غرب است که می‌تواند تأثیر زیادی بر معادلات سیاسی بین قدرت‌های جهانی داشته باشد. دمکرات‌ها با مذاکره و معامله، و جمهوری‌خواهان با تحریم و تهدید، هر دو در پی همین یک هدف‌اند. از طرف دیگر، چین و روسیه نیز برای به شکست کشاندن تلاش‌های واشنگتن در این زمینه، تشریک مساعی تنگاتنگی دارند. بدیهی است که هیچکدام از طرفین از برنامه‌ها و اقدامات سطح کلان خود کوتاه نمی‌آیند.

در حقیقت، طرفداران تحلیل دوم معتقدند که جنگ احتمالی آمریکا علیه ایران را باید نبردی در راستای تضعیف و کاهش نفوذ روسیه و چین در عرصه جهانی دانست. چنین جنگی حتی ممکن است به «تجزیه ایران» و تقسیم آن به قلمروهای نفوذ مختلف (همانند دوران جنگ دوم جهانی) بینجامد. یعنی در کشاکش حوادث، سرنوشت ایران را به جایی برسد که از نقش یک بازیگر فعال بازمانده، و خود به عرصه تاخت و تاز بزرگان تبدیل شود. مقدمه این نقشه نیز حوادث و تحولات فاجعه‌بار ۲۵ سال اخیر خاورمیانه است که هدف آن تجزیه کل خاورمیانه (بالکانیزاسیون خاورمیانه) برای تسلط راحت‌تر بر آن بود. گویی توصیه‌های برنارد لوئیس یک به یک در حال عملی شدن است.

شاید از این منظر است که نظامیان ایرانی تهدید می‌کنند که در صورت وقوع جنگ، چنان واکنشی نشان خواهند داد که ایالات متحده آمریکا با کرسی ابرقدرتی خداحافظی کند (یعنی مدل شماره ۷ صفحات قبل). و شاید از همین منظر است که مردم ایران، در چنین مقطعی دیگر به اخلاف‌افکنی‌های قومی اعتنایی ندارند. شاید وزیر خارجه هم با همین تحلیل موافق است، آنجایی که گفت: هدف دشمنان نه نظام ایران، نه دولت ایران، بلکه هدف ایران است.

سخن پایانی

مدت زیادی نوشتجات سیاسی بر تحلیل‌های تک‌علتی از تحولات و رویدادها متمرکز بوده است. اما، در دهه‌های اخیر تفکر سیستمی و نگاه کل‌گرایانه در شکل‌گیری تحلیل‌ها غلبه یافته است. این رویکرد معمولاً عوامل برانگیزنده رویدادها و عوامل تأثیرگذار در اخذ تصمیمات سیاسی کشورها را به دو دسته تقسیم می‌کند: عوامل درونی و عوامل پیرامونی (درون‌زا و برون‌زا). البته، سیستمی فکر کردن نیز با یکپارچه دیدن و ملاحظه شعاع جغرافیایی و تاریخی پیرامون (پیشینه و حواشی امور) تفاوت‌های اساسی دارد. تفکر سیستمی علاوه بر گستره زمان و مکان، درجات و سلسله مراتب کلی قدرت را محور اندیشه قرار می‌دهد. از منظر سیستمی، تحولات درونی در واحدهای کوچکتر - مثلاً در منطقه خاورمیانه یا فلان کشور - تابع تغییرات و فشارهای سلسله مراتب قدرت در نظام جهانی است. متقابلاً، اگر در یک واحد کوچک از توابع نظام جهانی هم بی‌نظمی‌هایی رخ دهد، عوارض آن دامنگیر لایه‌های بالاتر و قوی‌تر قدرت می‌شود؛ یعنی اختلال در نظام جهانی. به همین دلیل، قدرت‌های برتر دوران ما که عمدتاً غربی‌اند، سعی دارند با ایجاد تغییرات مکرر، کنترل نسبی فرایندهای سیاسی را در اختیار بگیرند تا متعاقباً به مهندسی اقتصادی و فرهنگی منطقه مورد نظر مشغول شوند؛ و خروجی نهایی سیستم فرعی که مثلاً خاورمیانه باشد، همان «نظم مطلوب» ایشان از آب درآید. یک تدبیر اولیه آنها ایجاد گروه‌های آشوب‌ساز غیردولتی و شبه‌دولتی است تا بهانه و زمینه دخالت در امور فراهم شود؛ و در ادامه برنامه نیز ابزار فشار و تغییر باشند. آنچه منتقدان غرب «استعمار پسامدرن» نامیده‌اند، همان مهندسی خاورمیانه با تجزیه کشورها به واحدهای قومی کوچک‌تر، ملت‌سازی، دولت‌سازی، کشورسازی و غیره است.

منشأً تقابل ایران و غرب از همینجا آغاز می‌شود و به وضوح ایدئولوژیک است؛ یعنی ریشه در اختلاف نگرش و جهان‌بینی‌ها دارد. هر یک از طرف‌های این منازعه از زاویه‌ای به کلی متفاوت به جهان می‌نگرند. ایالات متحده و غرب با اندیشه کاپیتال-لیبرال در وسط میدان داعیه کدخدایی دهکده جهانی را دارند. ایران و گروه‌هایی که همراه با او در برابر طرح‌های غربی مقاومت می‌کنند نیز با میدان‌داری و مداخله‌گری آنها مخالف‌اند. طبیعی است که هر کدام از طرفین با تمام قوا و به شیوه مخصوص خود، اهداف مورد نظرش را در سطح جهانی و منطقه‌ای پیگیری کنند.

در این میان، نه امثال نگارنده داعیه تحلیلگری و پیش‌بینی سیاسی داریم، و نه حتی کسی می‌داند که تا زمان انتشار این مطالب اوضاع سیاسی کمتر یا بیشتر از وضعیت فعلی متلاطم خواهد بود. شاید آتشی شعله‌ور شود، شاید هم هر کدام از طرفین با نیت و نقشه خرید وقت رضایت بدهد که دوباره سلسله مذاکراتی درازدامن آغاز گردد. ما فقط کوشیده‌ایم تا آنچه امروز در جریان است را در تراز فهم دانشجویان و شهروندان علاقه‌مند سیاست به تصویر بکشیم؛ البته با توسل به تاریخچه‌ها، تمثیلات، مفاهیم، نظریه‌ها و چارچوب‌های فکری میان‌رشته‌ای که خواننده را به اتخاذ نگاه فراگیر و کل‌گرایانه دعوت می‌کند.

آنچه می‌تواند به عنوان نتیجه‌گیری از مطالب این کتاب تلقی شود، در فصل ۱۴ کتاب آمد. تنها یک نکته را می‌توان خارج از بحث و به عنوان دیدگاه شخصی نگارنده مطرح نمود: اینکه با رجوع به تاریخ درمی‌یابیم که تقابل‌های عقیدتی بسیار بندرت توانسته است با توافق بر همزیستی مسالمت‌آمیز خاتمه یابد. شاید وقوع یک واقعه مهم تأخیر چند ساله داشته باشد، اما سوخت و سوز ندارد؛ مگر آنکه تحولی بسیار متفاوت در سطح ملی، منطقه‌ای یا حتی جهانی روی دهد و صورت مسأله را به کلی نیازمند بازتعریف نماید.

منابع و کتابنامه

- قواعد بازی در روابط بین‌الملل، فلیپ کوهن؛ مصطفی شیشه‌چی‌زاده، نشر سفیر، ۱۳۷۰.
نظریه معاصر روابط بین‌الملل، جوزف فرانکل؛ وحید بزرگی، نشر اطلاعات، ۱۳۷۳.
نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای، فرهاد قاسمی؛ تهران: نشر میزان، ۱۳۹۰.
تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، حمیرا مشیرزاده؛ سمت، ۱۳۸۶.
ایرانیان چه رویایی در سر دارند؟ میشل فوکو؛ حسین معصومی، هرمس، ۱۳۷۷.
تحریم‌های آمریکا علیه ایران، پاتریک کلاسون؛ حسین محمدی، انتشارات دافوس، ۱۳۷۸.
جنگ بی‌پایان، میکائل کلر؛ ناشر: نهضت آزادی ایران، ۱۳۵۷.
جنگ جهانی چهارم و رفتارشناسی آمریکا، حسن عباسی، پارسایان، ۱۳۸۲.
رویکردی چند رشته‌ای به جهانی شدن، مرکز مطالعات جهانی شدن، ۱۳۹۳.
مدل‌های میان‌رشته‌ای در علوم سیاسی، ژاک آتالی؛ منصور متین، نشر میان‌رشته‌ای، ۱۳۹۶.

- شناس، قطعیت، روندها، لئونارد استریژین؛ افشین آزاد منش، نشر دنیا، ۱۳۵۵.
درآمدی بر اندیشه پیچیده، ادگار مورن؛ افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
علم و هنر تشبیه‌سازی، رابرت شانون؛ اکبر عرب مازار، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
فلسفه اطلاعات، محمد خندان؛ انتشارات نهاد کتابخانه‌های عمومی، ۱۳۸۹.
مبانی نشانه‌شناسی، دانیل چندلر؛ مهدی پارسا، نشر سوره، ۱۳۸۷.
نشانه‌شناسی، اومبرتو اکو؛ پیروز ایزدی، نشر ثالث، ۱۳۸۷.
تبیین در علوم اجتماعی، دانیل لیتل؛ عبدالکریم سروش، انتشارات صراط، ۱۳۷۳.

- نظریه سیستم‌ها، نیکولایویچ سادوسکی؛ کیومرث پریان، انتشارات تندر، ۱۳۶۱.
نظریه سیستم‌ها، دانیل دوران؛ محمد یمینی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۰.
روش تفکر سیستمی، ژوئل دو روسنی؛ امیرحسین جهان‌بگلو، نشر پیشبرد، ۱۳۷۴.
نظریه عمومی سیستم‌ها، لودویگ فون برتالفی؛ کیومرث پریان، نشر تندر، ۱۳۷۴.
نظریه سیستم، چارلز وست چرچمن؛ رشید اصلانی، مرکز آموزش مدیریت، ۱۳۷۵.
نظریه سیستم، پیر بوردیو و همکاران؛ چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۸۷.
کاربرد اندیشه سیستمی، درک هیچنز؛ رشید اصلانی، مرکز آموزش مدیریت، ۱۳۷۶.
نگرش سیستمی، دکتر مهدی فرشاد؛ نشر امیر کبیر، ۱۳۶۲.

برخورد سیستمی با طبیعت زنده، دکتر محمد طباطبایی؛ شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۵
 تجزیه و تحلیل و طراحی سیستم، دکتر علی رضاییان؛ سازمان سمت، ۱۳۷۶
 نگرش سیستمی، گروهی از اساتید؛ مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۸
 میانی سیستم‌ها و مهندسی سبیرتیک، محمدرضا هاشمی گلپایگانی؛ دانشگاه آزاد، ۱۳۸۶

الفبای سبیرتیک، ویکتور پکلیس؛ افشین آزاد منش، انتشارات سپید، ۱۳۶۳
 میانی سبیرتیک، الکساندر ی. لرنر؛ کیومرث پریان، نشر دانش پژوه، ۱۳۶۶
 سبیرتیک و جامعه، نوربرت واینر؛ مهرداد ارجمند، نشر علمی فرهنگی، ۱۳۷۲
 سبیرتیک، م. مارکف؛ فاطمه السادات رفیعی، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۵

نظریه بازی‌ها، اردشیر احمدی و عزیزاله معماریانی؛ نشر جهان، ۱۳۸۵.
 نظریه بازی‌ها و کاربردهای آن، مقتدا هاشمی پرست؛ دانشگاه خواجه نصیر تهران، ۱۳۸۷
 نظریه بازی‌ها و کاربردهای آن، قهرمان عبدلی؛ جهاد دانشگاهی تهران، ۱۳۸۷
 نظریه بازی‌ها و تحلیل اقتصادی، رضا مجیدزاده؛ ناشر: رضایی، تهران، ۱۳۸۷
 معماری زندگی، ویلیام پاندستون؛ ترجمه عباسعلی کتیرایی، نشر مازیار، ۱۳۸۶

آشوب برای مهندسين، توماس کاپیتانیاک؛ جمشید بهین، دانشگاه رازی، ۱۳۸۴
 تئوری نظم در آشفتگی، جیمز گلیک؛ محسن قدمی، سیمای جوان، ۱۳۸۳
 نظم و بی‌نظمی، گیتا گادورسکی؛ آرارات عنبرچیان، نشر گوتنبرگ، ۱۳۶۴
 بی‌نظمی نوین جهانی، تزوتان مدوروف؛ علوی و اقبال زاده، نشر اختران، ۱۳۷۸
 تئوری نظم در بی‌نظمی و مدیریت، مهدی الوانی؛ نشر صفار-اشراقی، ۱۳۸۱

- 1) Ashby William. R. (1964). An Introduction to Cybernetics, London: Methuen
- 2) Bruun, H, , K. Huutoniemi, & J. T. Klein (2005). Promoting Interdisciplinary Research. Publications of the Academy of Finland, p. 48.
- 3) Cohen, S.B. (1973). Geography and Politics in World Divided. Oxford: OUP
- 4) Dhal. Robert. A. (1963). Foundations of Modern Political Analysis. New Jersey: Prentice-Hall
- 5) Duncan Luce, R. (1985). Game and decisions, Harvard: Raffia

-
- 6) Espejo, R. & Harden, R. (1988). *The Viable Systems Model*, New York: John Willy & Sons
 - 7) Hearn, Alison (Ed.). (1996). *outside the lines: Issues and problems in interdisciplinary research*. Montreal: McGill. Queens Press.
 - 8) Hearn, Alison (2003). *Interdisciplinarity / Extradisciplinarity: On the University and the Active Pursuit of Community*. *History of Intellectual Culture*, Vol. 3, No. 1.
 - 9) Jackson, M. (2001). *Systems approach to Management*, London: University of Hull Press.
 - 10) Klein, Julie Thompson. (1990). *Interdisciplinarity: history, theory, and practice*. Wayne State University Press.
 - 11) Pidd, M. (2003). *Tools for Thinking*, New York: John Willy & Sons.
 - 12) Smith, K.U. et al. (1966). *Cybernetic Principles of Learning & Education*. New York .
 - 13) Trapp, Robert (1983) *Cybernetics : theory & applications*. Washington: Hemisphere.
 - 14) Smuts, Jan Christian (1926) *Holism and Evolution*. MacMillan, Compass/Viking Press. Sierra Sunrise 1999.
 - 15) Turchin, Valentine. F. (1977). *The phenomenon of science*. Columbia University Press, New York.
 - 16) US National Academy of Sciences (2004) *Facilitating Interdisciplinary Research*. Washington, D.C. The National Academies Press.

ضمیمه:

کلیدواژه‌های برای تحقیق

در خلال این کتاب اشاره شد که توضیحات آن مبتنی بر دستگاہی از قالب‌های مفهومی است که بین‌شان روابطی برقرار گردیده و ما را در «تلفیق» و «تجمیع» اطلاعات علمی یاری می‌کند. برای مثال، مفهوم «پیچیدگی» در همهٔ سطوح فیزیکی، شیمیایی، زیستی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی به نحوی قابل درک است. یا مثلاً، «سیستم» به عنوان ترکیب همبسته از اجزای دارای ساختار و کارکرد است که فعالیت‌های آن از پیوستگی، یکپارچگی و همگرایی برخوردار است. تفکر سیستمی در زمینه‌های مختلف انسانی، اجتماعی، زیست‌شناختی، فیزیکی و کیهانی، مصداق‌های عینی و ذهنی دارد. به طوری که می‌توان هر برشی از طبیعت، جغرافیا، محیط زیست، اجتماع، سازمان‌ها، تشکیلات بشری در مقیاس‌های محلی و ملی و جهانی، و ساختار ارتباط و تعاملات بین اینها را با مفاهیم و اصطلاحات رایج در نظریهٔ عمومی سیستم‌ها پیمانه زد. تفکر سیستمی چارچوب برگزیده‌ای برای نگرش کل‌گرایانه است، و با احتساب مفاهیم و اصول مطروحه در برخی نظریات و مدل‌های دیگر از قبیل اطلاعات، آشوب و عدم قطعیت، سیبرنتیک، بازی، نشانه‌شناسی و غیره می‌توان آن را در تراز یک جهان‌بینی علمی متصور شد که مصطلحات همگان فهم دارد. ما به گمان اینکه برخی از محققان جوان نیازمند آشنایی با این مباحث از طریق منابع دست اول دانشگاه‌های بین‌المللی‌اند، از واژگان مربوطه که در این کتاب به آنها اشاره شده بود، فهرستی تهیه کرده‌ایم.

فهرست فارسی-انگلیسی

Chaos	آشفتگی، آشوب
Disorder	آشوب، بی‌نظمی
Foresight	آینده‌نگاری
Future research	آینده‌پژوهی
Meta-theory	ابرنظریه، نظریه فراگیر
Unification of sciences	اتحاد علوم
Building blocks	اجزای (قطعات) سازنده
Butterfly effects	اثر پروانه‌ای
Iterative patterns	الگوهای تکرار شونده
Persistent patterns	الگوهای ثابت و پایدار
Interaction	اندرکنش، برهم کنش
Cooperative games	بازی‌های همکاری‌آمیز (تعاونی)
Conflictual games	بازی‌های ستیزشی (تعارضی)
Bifurcation	دو سویگی، دوراهگی،
Interdisciplinary approach	رویکرد میان‌رشته‌ای
Strange attractors	جاذبه‌های غریب و ناآشنا
Integrated world	جهان یکپارچه و همبسته
Auto-adaptive	خودتطبیق دهنده، خودسازگار
Auto-regulation	خودتنظیمی
Self-reproduction	خودتکثیری
Auto-poesis	خودآفرینی، تجدید خلق
Self-similarity	خودمانایی، خودمانندی
Structuralism	ساختارگرایی
Hierarchy	سلسله مراتب، ترتیبات هرمی
Sub-system	سیستم فرعی، خرده سیستم

Cybernetics	سیبرنتیک، فرمانش
Relational sciences	علوم مناسباتی
Linear causality	علیت خطی
Circular causality	علیت دورانی (چرخه‌ای)
Teleology	غایت‌شناسی
Teleonomy	غایت‌مندی
Irreversible processes	فرآیندهای برگشت‌ناپذیر
Bioprocesses	فرآیندهای زیست‌شناختی
Supradisciplinary	فوق رشته‌ای
System Function	کارکرد سیستم
Functionalism	کارکردگرایی،
Holism	کل‌باوری، کل‌گرایی، اصالت کل
Actors	کنش‌گران، فعالان
Systemics	مباحث سیستمی
Epistemics	مباحث معرفتی
Problem identification	مشکل‌یابی
Global studies	مطالعات جهان
Multidisciplinary studies	مطالعات چندرشته‌ای
Integrated studies	مطالعات همبسته
Unifying studies	مطالعات وحدت‌بخش
Loan concepts	مفاهیم قرضی، وام گرفته شده
Traveling concepts	مفاهیم سیار، مفاهیم مهاجر
Universals	مفاهیم کلی و مطلق
Black box mechanism	مکانیسم جعبه سیاه
Causation	موجبیت
Entities	موجودیت‌ها، هستی
Interdisciplinarity	میان‌رشته‌گی

Instrumental interdisciplinarity	میان‌رشتگی ابزاری
Problem interdisciplinarity	میان‌رشتگی حل مسئله
Method interdisciplinarity	میان‌رشتگی روشی
Cognitive interdisciplinarity	میان‌رشتگی شناختی
Technical interdisciplinarity	میان‌رشتگی فنی-کاربردی
Concept interdisciplinarity	میان‌رشتگی مفهومی
Chaos theory	نظریه آشوب
Information theory	نظریه اطلاعات
Games theory	نظریه بازی‌ها
Decision theory	نظریه تصمیم
Complexity theory	نظریه پیچیدگی
Constructionism	نظریه سازه‌انگاری
Systems theory	نظریه سیستم‌ها
World- systems theory	نظریه سیستم‌های جهانی
General systems theory	نظریه عمومی سیستم‌ها
Fractals theory	نظریه فراکتال‌ها یا برخال‌ها
Gestalt theory	نظریه گشتالت
Universal theory	نظریه جهانشمول و عام
Unifying theory	نظریه وحدت بخش
Synoptic view	نگاه اجمالی و همه‌جانبه
Local vision	نگرش موضعی و محدود
Perpetual novelty	نوشوندگی مدام
Borrowing	وام‌گیری مفاهیم
Unity of knowledge	وحدت شناخت
Unity of science	وحدت علم تجربی

Unitas multiplex	وحدت متکثر
Game-like situations	وضعیت‌های بازی گونه
Emergent properties	ویژگی‌های نوپدید
Purposefulness	هدفمندی
Homomorphism	هم‌ریختی، هم‌شکلی
Isomorphism	همسانی، یکسان‌دیی
Uniformity	یکدستی، یکنواختی
Integrity	یک‌پارچگی
Identification	یکسان‌انگاری، این‌همانی
Identity	یکسانی، مشابهت
Uniqueness	یگانگی، حالت خاص و بی‌همتا

UNKNOWNLESS UNEQUATION

Mansour Mateen



2019



International Center for the Study of Islamic Civilization
انٹرنیشنل سینٹر سٹڈیز آف اسلامک سائیڈل سائیڈل سائیڈل

نامعادلہی ہے مجہول

منصور متین



انٹرنیشنل سینٹر سٹڈیز آف اسلامک سائیڈل سائیڈل سائیڈل